



START

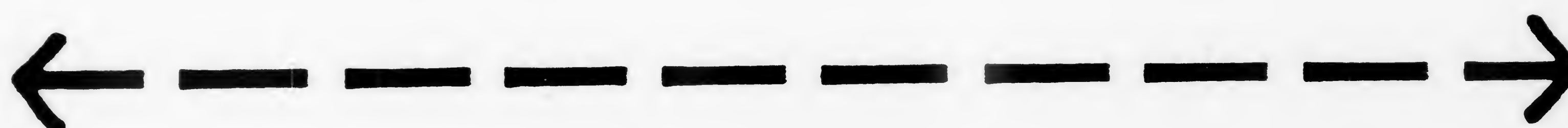


REEL12



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 12:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

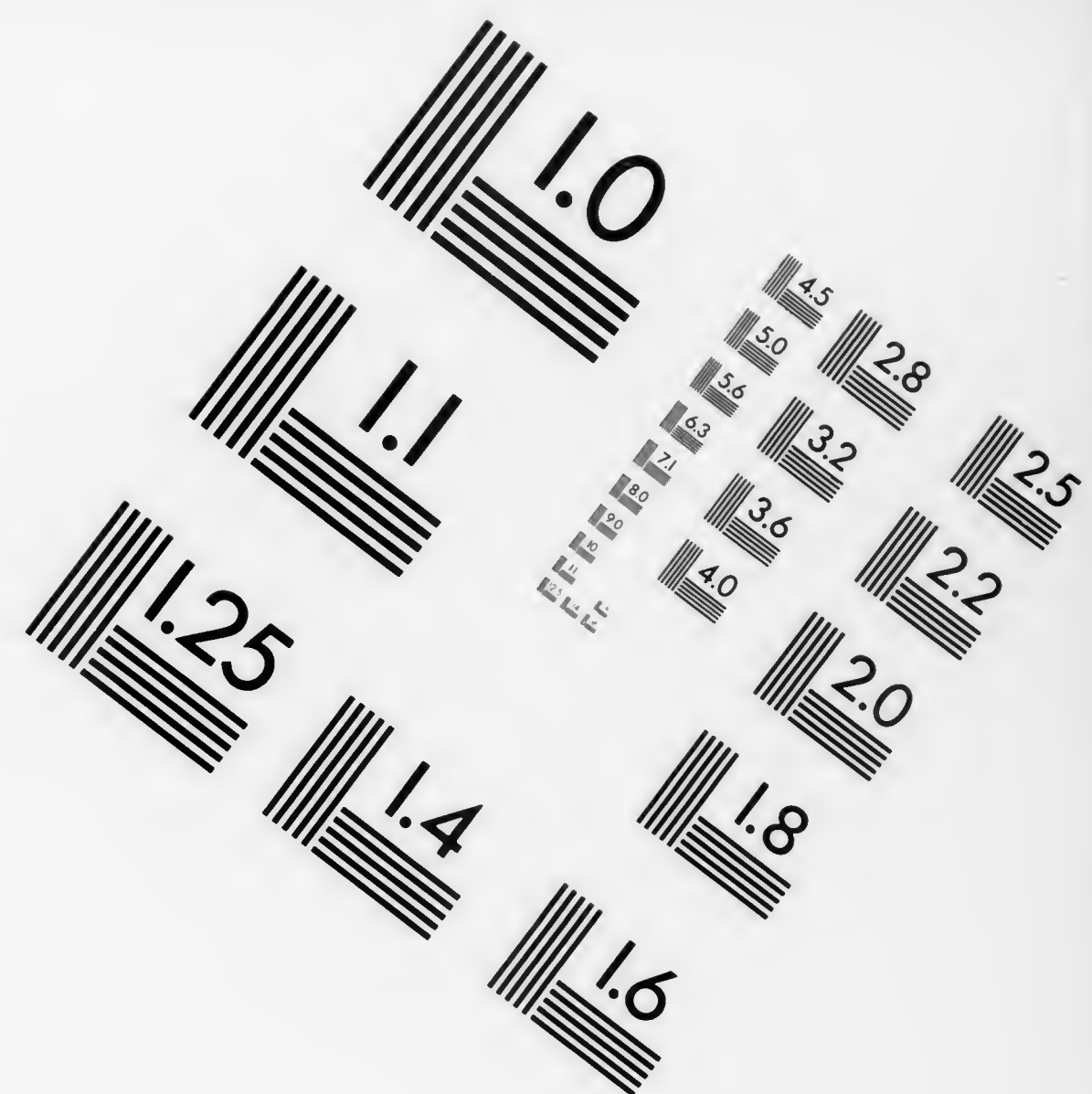
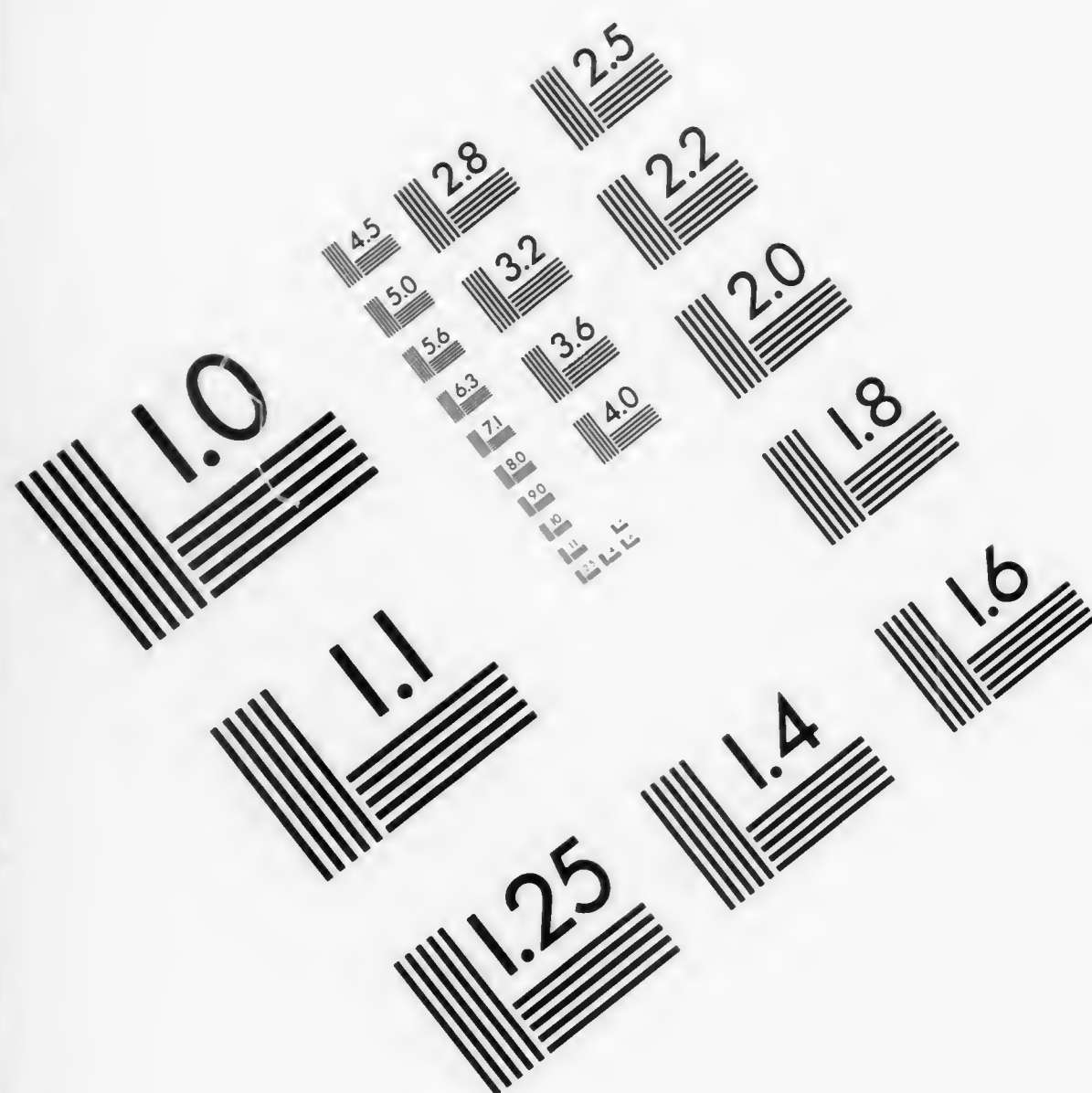
**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

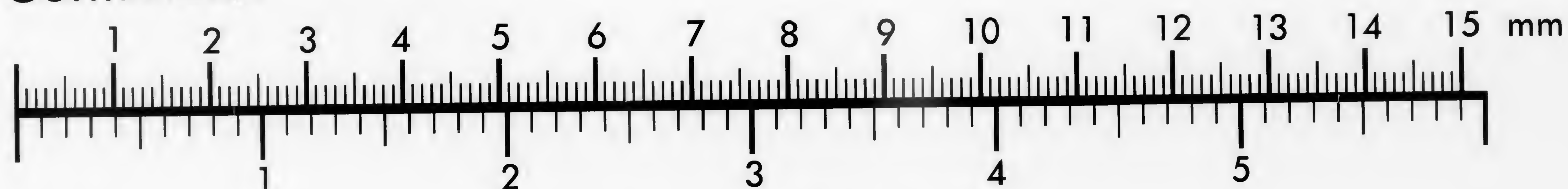


301/587-8202

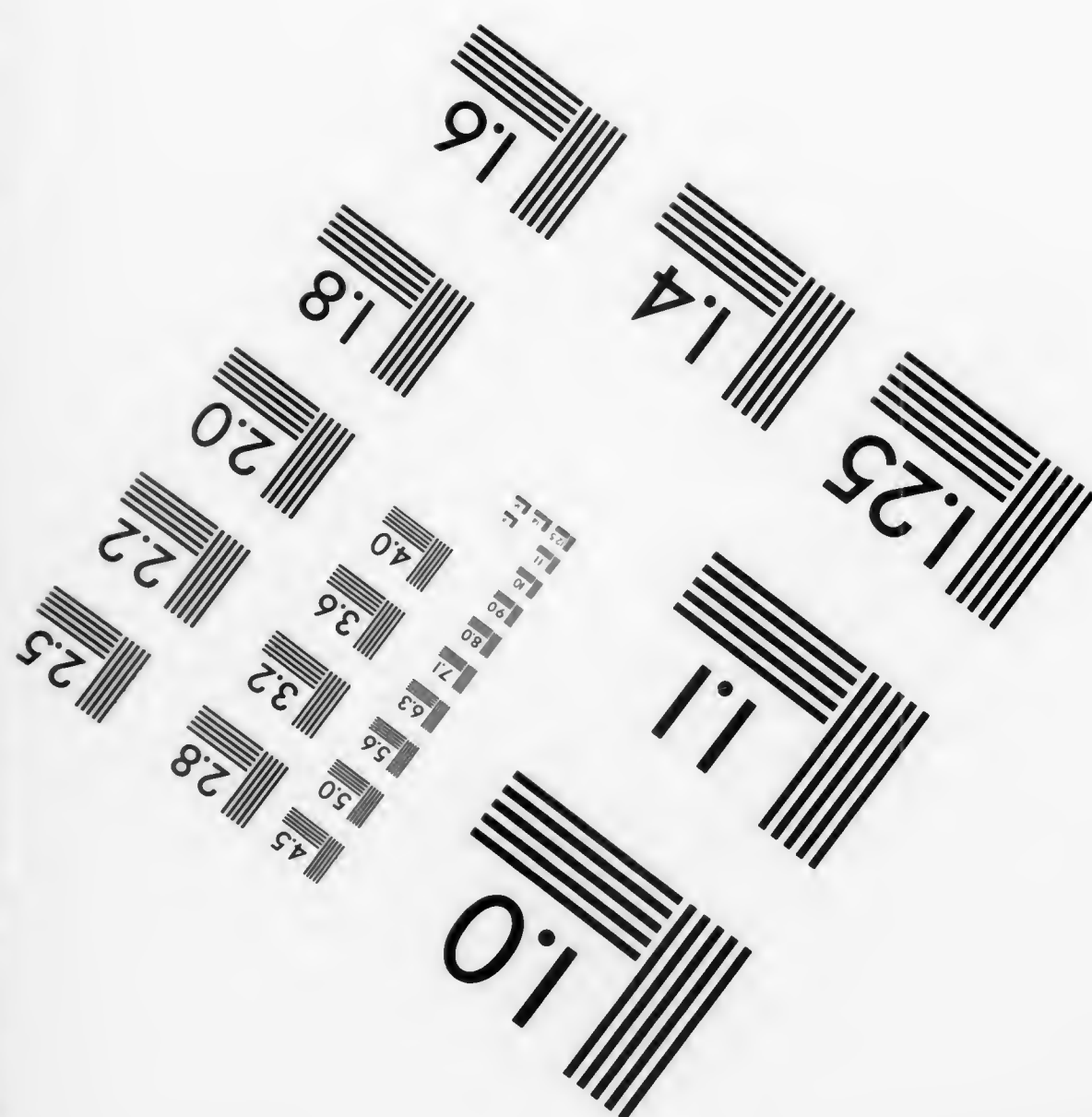
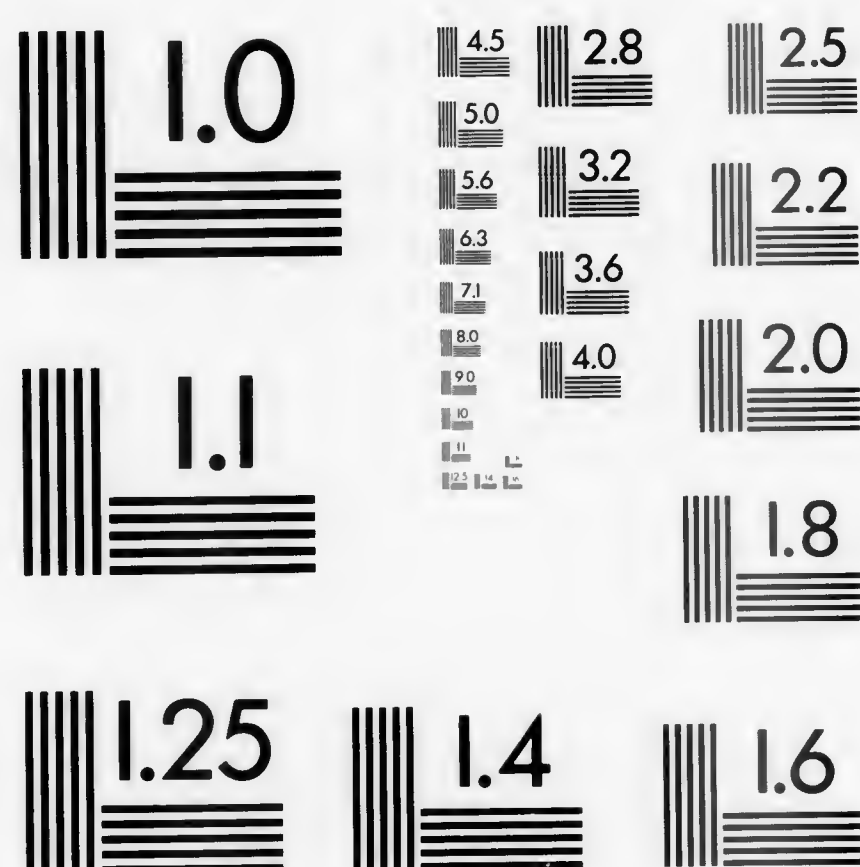


MS303-1980

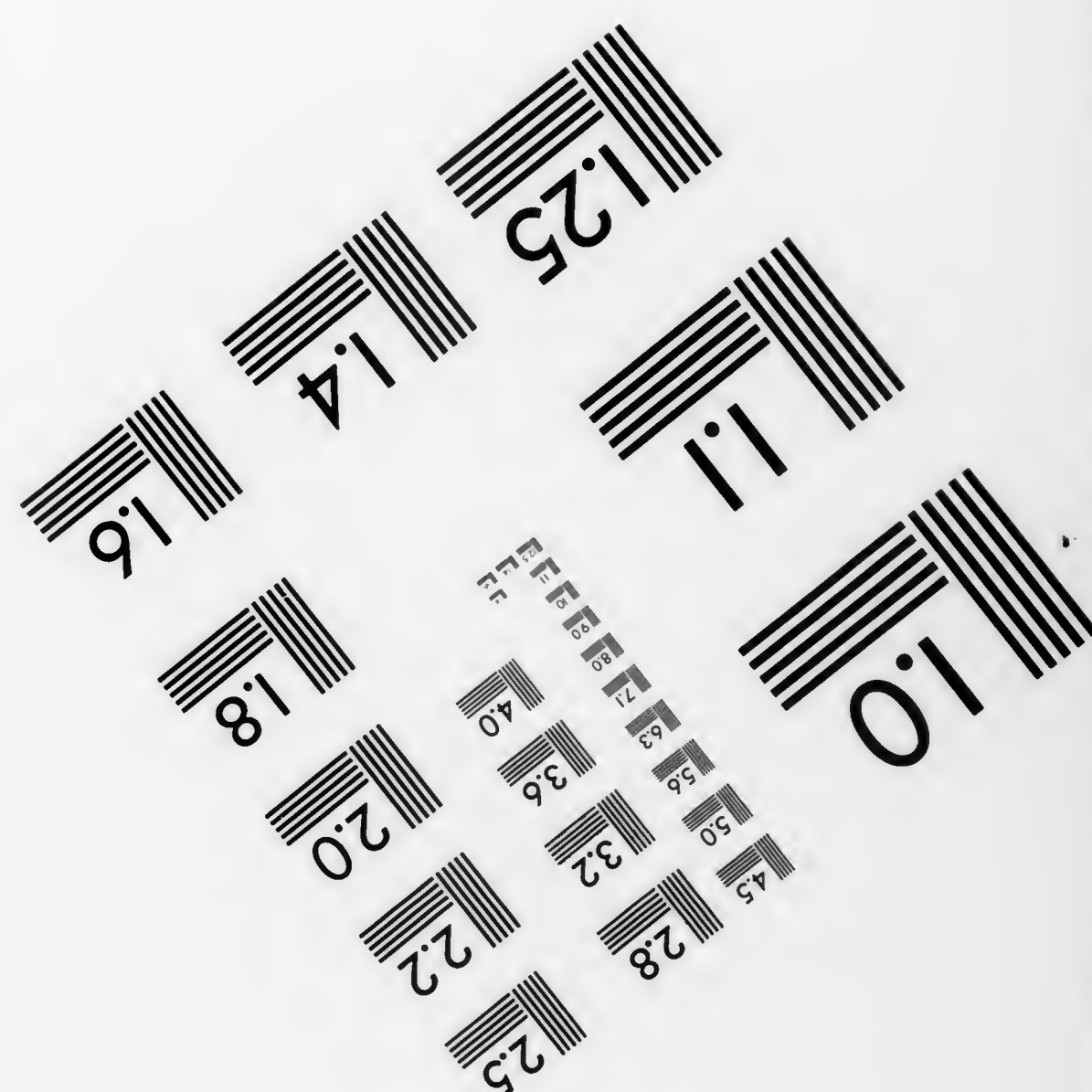
Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**



*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHme SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 12

(Richter-Bernburg No. 32)

Author: **Mansūr b. Moḥammad
b. Aḥmad b. Yūsof
b. Faqīh Elyās**

Title: **Kefāyā-ye Mojāhedīyā**

109 fols., 266 x 170 mm

Loose material filmed at end of manuscript

coll. 1117
Ms. 12



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

از کس برزخ حشر و سفید مال بتری و با خط سیاه و ختم سیاه در دهن کن از جبال و بیابانها و بسات
خائف می باشد و در بوم گرم و در اوج جنگ و غم او بهتر است اجزا از دست و گفتند اند که اگر هفت عدد از او
بطریق خاص صاحب جزم در اوایل نیت بخورد و به نکر در از تابان او دید و دیگر معصوم باید بود و طریق
آنست که بعد از تنقیه یک عدد بقیه در افام متداول نماید و ناشی است از اصل صبر بخورد و بعد از

انتہیوں

نستادانہ بعینہ کا بھرہ
فرط بعینہ کا بھرہ

وفا و از ده تخم مرغ در عرق ان در تنگی در د اسخان
سورنجان و خردون نیم در هم اوما شیر ناره
وفا نده تا نیم روز حرکت ماه است
قدر شکر است اش یک و در هم

منه انچه كه كشته شده باشد از اين سره فرار باشد در تمام كرم و خشك

[illegible]

قنبت بکراول و تشید بدنون و فتح ان معرب از کتب فارسی است و برک اورا نیک و از اسرار و کشیشین گویند
و اوست ساق اورا کتب و سخن اورا شاد هدا و شکوفه و غنای او را جبرش مقدم بر کتب مرکب القوی
در رسوم مهر و خشک و با حرارت لطیفه قاطع ماه و محقق بنی و شیرینی و مقوی فعل او در شیرینی مقصدان
قدرت از کرم در هم و در هم و در از ان بجز نیست اگر خا هندی و غن بگنجد کن علی خنک و شیرین و کرم و در از ان

لسان العاقل فی بیان کجاست و خست او قسمی از رحمت دراز و عظمی است برکشید و
 باد و نمش عمر نفس و طوکانی و در خوف هر که دانه از تنخیزد درازتر شیشه زبان کجاست و سرخ
 او سفید مایل زردی مانند دق و تنگی و قوتش ناده سلان قیامت در آن سر دویم گرم و خشک و مسکن ریا و
 بهلو و گرم و شیکاه و مغض و تری و مفتحت حشرات و بار طوبی و فضلیه و بغایت محرم باه و کله
 ضیق النفس و شرمین و تقوی اعطای تناسله و فریخته او از عفوان و غسل بعد از طهارت
 اعانت عمل از مجرب است و صدح محرابین و حاکم کشتن و شمشیر تاسه در هم و بدینش جوزیتا بوزم او
 نصف او بهمن سرخ است و نر و بعضی که در کان و تو در می سرخ و بزرگ او برکش منفی زخمها و آن
 دهند زخمها و ضایع است او با سر که بهت اگر فتکی عضا مفید است
 از بابت آن دو
 کله سیدی و کله سیدی

شماره یعنی شماره کشتن بخمد و علم او شود و با نخل و شتر بخردن او راغب
در دویم گزیم و خشک و آب او قدر یک وقت تا نیم طول و آب مدون
و خشک نیز سه سال را بر او بد بزل و تبخیر و منقح شده و در شمع
معه و در کمر نافع و تازه او مدد تبخیر و محسوس و مغفول با ۱۵ سنت

واهل نجر به ذکر کرده اند بربك كفت خرد دل ابرو عنده مفايح الغيب لا تعلمها الا هو انك كذا
مبين خانه نود و بعد از آن حد و بار را بجهت كفت و بدستش را بر سرش بپوشان و خرد دل در خانه
كه دفينه كان داشته باشند افشاند برك شهاب روز در خانه را بپند روز دیگر خرد دل را در خانه
باشد شمع باشد
بوره ارميني انك نكته روغن خمر قره شب بهاني

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

هذا كتاب كفايه مصوري

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شکو و سپاس مژ خالق را که در خلقت انسان ذرات حکمت بی پایانست و حمد و ستایش بی قیاس
میراد شاهی را که انسان او در خواستهای بیرون او در بیانیست که با هر کمال قدرت و اطمینان
اصول و صورت را که است و دلیل بر حق و راست او احوال انجبر ابدانست قادری که از کمال آفاق
قوی و ارواح را در اعضا جاسازی کرد و در صورت و اعضا بی نهایت قدرت و مقدور داشته و از
بیمتهای خود بدین حفظ همه او را در فرموده و در هر کمال قدرت و اطمینان
بر قامت زیبای انسان انداخت و معاطات را که با او است و در هر کمال قدرت و اطمینان
ذکر الله ربکم فبارک الله رب العالمین و بعد از این صلوات و در هر کمال قدرت و اطمینان
و اسباب قانون نجات و اشارات او ذخیره اغراض کلیات را که در همه او چون شمشیر
زنده غور و نهانست و چون بیغیر طبعی جامع حق و حاد و شفاست یعنی سید کونین و خواجه
قاب قوسین مقصود بولایه و ملائکات الافلاک و نیکو عالم و ما اله الا هو و مکرر مجتبی
حجج مصطفی علیه الصلوات و افضلها و من التجلیات اکملها و اول اصحاب و اتباع او باد که در هر
جاده یقین و راه نمایان شارع و دین اندر رضوان الله علیه جمیع ائمه بعد از بنظر اصحاب
بصیرت و بصرا و باب هر بیت پوشیده نماید که غرض اصلی و مقصود کلی از انشاء اجرام علوی
و اینا الهام سفلی آفرینش آدمیت که در هدف وجود و در نهان وجود است و قادر علم و عالم
حکمت بقدرت اسماء اعلا و نفوس است و کفر و کثبان و بیاد و در هر کمال قدرت و اطمینان

مختلفه و کیفیات متضاده آراستند و او بعد از سیاست و طاعت و عبادت فرموده که و ما
لِجَنِّ وَالْإِنْسِ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. و حصول این کمال و مدد در این افعال وجود صحت که
صلوات

مبدأ قابل و موضوع که کاملست مقصور نمیشود پس بر هر شخصی لازمست که در محافظت محتاجا صلح

واسترد از ایلله آن کوشد تا از سعادت داین و کال در منزلین محروم نماند و چون مزاج

انسان بنا بر اختلاف فصول و ازمان و تغیر و تبدیل ماکول و مشروب فی کل اوان بر یک حال

نماید و بسبب الخراف مزاج از امور دنیوی و لغوی باز میماند لاجرم او یکبار تبارک و تعالی

در ضمن هر مصنوعی چندین هزار حرکت تعبیه فرموده و در هر ادویه نواید محصوره درج کرده

و در هر دردی و ابایی افزوده و با استعمال آن امر فرمود چنانچه در اخبار وارد است که موسی^ص

در حالت مرض القات دعا غنیمت بود با او ندا کرد که ای موسی بخواب که ابطال حکمت ما کنی

و نه ایسا ابرار از خلق نوشید دلموی چون از آن موسی علیهم خود را بمعرفت ادویه دلالت فرمود

و در این زمان که دنیا و نواز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقلست که فرمودند العلم علی ان

و بدان امر و بدین حکم را که فی الله و فی ربکم
عالم الا ان الله و عالم الا ان الله و عالم الا ان الله

علم الابدان و علم الادیان رسم بقایه درستی را بر سر است و در این

فیرا علم ادیان و اسرار را در محراب کمالی از انوار سبزه بیدار

حکماء و علمای عصر مرویست که این نظم سنی بوده اند در بیان احوال و عیال و زوایر

و تامل کنی کرده اند چون اصحاب عباد الله و انجران اس سبوی بی حدین یوسف

فقيه حسن العوافي اريد وعمره ولوالديه بدين علم ومطالعة القسم اسعالم يودجهم

من افواه الرجال ذم فوايد وعرف يدنا ان السنه اسامه ابن مبرهه مسجودا

نکر دخول ذکر و غنی خاطر و تفکر باطن و ظاهر مختصر جامع که در هر باب اشاری و رمزی باشد

و شخصی نافع که مفید خاص و عام و مطلوب و حایف انان کرد و با لطف کند و با استخاره و من الله العلام

و این نوع منقوش و آنرا در قدیم کتاب کشید و بگنایید مجاهدیه و سوم کرد و سیمین از امین اردی

بالتاب هارون حضرت اسکندر ثانی فاضل اسرار جهان بینی حامی قوانین الملک و ملت مملکت و نواز عدل و

نظم آنکه از دور فلک اکنون غرض دوران اوست که کشف اسرار قضا موقوف بر فرمان اوست
جام جم رسمی ز عکس خاطر خشان اوست عقل کل طفل دبیرستان اجداد خوان اوست آیه
نصرت همیشه هم یکران اوست کوی دولت از قضا اندر هم چون اوست سلطان الأعظم
الأعدل الأعلی لا کرم افتخار سلاطین العرب والعجم المبعوث فی عالم الملکوت بغوث الامم المؤید
من السماء المنصور علی الأعداء راعی بلاد الشرق والغرب والی مالک الغرل والنسب ظل الله فی الارض
مالک ازمنة البسط والقبض مجاهد السلطنة والارین سلطان مرین العابدین نظم ستاره چشم
زحل هیبت وسمیل کان اشهاب یوم وسمها ناولک هلال کان بزرگ همت وقدر بلند افسر تخت
نجسته رایت و مرای بزرگ نام و نشان لال زل فی عرصه الممالک مرفوع الاوالی الله ملکه و سلطانه
منظر علی الأعداء که خورشید را نقش بر مشرق و مغارب عالم در خشان است و سایه همتش بر جنوب
شمال جهان تابان و کون و لئس بر کنکه قصر سعادت در شش حقه و هفت اقلیم فولخته و صیت عدل
و آواز موهبتش در اطراف و کاف و معراج مسکون انداخته و جناب سلطنت با شوال غلجه اندازی
و دواعی کار بی پسته اوقات شریف بر بیت اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل و اعلام عالم دین و احیا
قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشدید بانی یقین و افاضه بحال نوال و اشاعت آیات
افضال مصروف کرد اینده لاجرم السنه ادنی و اقصی و ناطقه مطیع و عاصی به شای فایح این جاه و دما
صالح این مرگه جاری گشته و مدافع و نصرت بر اعدا بجای و دولت لحظه لحظه از حضرت صدیت فای
شده بنده نیز دست در فترت سعادت زده این بقاع غنیمت را وسیله رفاهت ترقی ساخت و متوج
بارگاه کیوان رفعت شد تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که صرف بازار خیرت و نقادار باب
فطنست مشرف گشته بشرف قبول مکن کرد و مامول از کمال طاعت آنکه چون بر سوخته لال و فستیان خل
این بقای عبارت اطلال افتخار است و در تاریخ اصلاح مرین زنده برین کینه و لاله تقرم آیند
و ذیل اغراض بر ذیل اسباب و نیاید فی الخ یا المعترف و بالتقصیر لعرفه عن الکرام عن
المعایب مخصوصه و السنهم علی المناوی محفوظه و الله ولی التوفیق و منه الهدایه و الحقیق و صلی الله علی محمد

سید محمد زین
الاحمدی
من کاتبان

کرند

و الله

والله الطیبین المعصومین فهرست کتاب این کتاب مبنی بر دو فن است فن اول در قسمی طب یعنی نظری
و علی شتمل بر دو قسم قسم اول در طب نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله مقاله اول در اسباب بیماری
معه شتمل بر چهار باب باب اول در ارکان باب دوم در ارواح باب سیم در خلط باب چهارم
در اعضا مقاله دوم در اسباب صوری معه شتمل بر دو باب باب اول در علاج باب دوم در قوی
مقاله سیم در اسباب فاعلی معه شتمل بر دو باب باب اول در اسباب ضروری مشتمل بر شش فصل فصل
اول در بحث هوا و فصل دوم در حرکات نفسانی فصل سیم در حرکت و سکون بدن فصل چهارم
در خواب و بیداری فصل پنجم در ماکول و مشروب فصل ششم در احتیاس و استغفار باب دوم
در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل فصل اول در اسباب ملحقه بشه ضروری فصل دوم
در اسباب جزئیه مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات مشتمل بر دو باب باب اول در احوال
و اعراض باب دوم در علامات و دلائل مشتمل بر هشت فصل فصل اول در علامات مزاج فصل
دوم در علامات املا فصل سیم در علامات نبض فصل چهارم در نبض و اسنان و اجناس فصل
پنجم در قاروره فصل ششم در بر از فصل هفتم در بجهان فصل هشتم در علامات مجوده
و مردیه قسم دوم در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحت و معالجات کلی مشتمل
بر دو باب باب اول در حفظ صحت مشتمل بر ده فصل فصل اول در تدبیر مولود و جنین فصل دوم
در تدبیر فصول فصل سیم در تدبیر ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نور و بقیظه فصل پنجم
در تدبیر استغفار و احتیاس فصل ششم در تدبیر جماع فصل هفتم در تدبیر حمام فصل هشتم
در تدبیر حرکت و سکون فصل نهم در تدبیر مشاغل فصل دهم در تدبیر مسافرت باب دوم
در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل فصل اول در معالجات سؤل المزاج فصل دوم در تدبیر
سهل و قوی و حقه فصل سیم در قصده و معالجات مقاله دوم در امراضی که حادث شود از این
ناقص و علاج آن مشتمل بر بیست باب اول در امراض سرد و ماغ باب دوم در امراض
خشم باب سیم در امراض کوش باب چهارم در امراض بنی باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان

باب ششم در امراض لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق و هفتم در امراض ریه و آلات
و تنفس باب هشتم در امراض قلب باب نهم در امراض معده باب یازدهم در امراض کبد و
دوازدهم در امراض طحال باب سیزدهم در امراض معده و کبد و هجدهم در امراض اسهال باب بیستم
در امراض کلیه و مثانه و بیست و یکم در امراض انشین و قضیب باب هفدهم در امراض رحم
باب هجدهم در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض پشت باب بیستم در اوجاع نفوس و مثانه
مقاله سیم در حیات مقاله چهارم در امراض که در ظاهر بدن حادث شود و معالجات آن شش هفت
باب اول در اورام و ملل باب دوم در شوری و جوشش باب سیم در جراحات و فروع
ناب چهارم در کسر و خلع و باندان باب پنجم در جدام و امراض جلد باب ششم در امراضی که متعلق
بموی دارد باب هفتم در آنچه متعلق بنیت دارد مقاله پنجم در ذکر هر حیوانات زهره دار
و دفع ضرر آن شش باب چهارم باب اول در زهرها و شارب و علاج آن باب دوم در گردیدن
خسرات و زدن آن باب سیم در گردیدن آدمی و چهارم باب پنجم در دفع هوام و حشرات
و این آخری اول است و الله اعلم فن دوم در ذکر بعضی ادویه مفیده و مرکب شمل بر دو مقاله مقاله اول
در ذکر بعضی ادویه مفیده شمل بر هفت باب اول در طبایع و ثانیات ادویه باب دوم در
حبوب باب سیم در محو و البیان باب چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات و اشال آن باب ششم
در فواکه باب هفتم در ریاحین و طبوب مقاله دوم در ادویه مرکب شمل بر بیست باب اول
در بیان کیفیت ترکیب ادویه و بیان وفوت و امتحان و تاق باب دوم در فواکه باب سیم در فواکه
و بیان فواید هر یک باب چهارم در معالجات باب پنجم در اشرار و مویات و لعوقات و دبوچه
باب ششم در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص مسهل و غیره باب نهم
در جبهای مسهل و غیره باب دهم در یاریجات باب یازدهم در طبوختات و نفوختات و این آخر
در فواید باب سیزدهم در شیافات و فواید باب چهاردهم در ادویه آن باب پانزدهم در معوطات
و سفوفات باب شانزدهم در طلیه و ضمادات باب هفدهم در ادویه عین باب هجدهم

در موله و ذرورات باب نوزدهم در جلاوات و مسنات باب بیستم در سفوفات فن اول
در قسمی طبیعی نظری و علمی چون شروع در شی لا بد است از معرفت و شعور بدان شی و بجهت از جوه اشائی
بتعرفت این علم می رود پس بدانکه طب علمیت که بدو لحوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض یعنی
علم باستقامت مزاج و لحوال بدن یا تغییر آن حاصل شود یا این علم تا حفظ صحت کنند حال حصول و استقامت
آن در حالت زوال و این علم منقسم بدو قسمت است برای آنکه اگر مفید اعتقاد است باموری که مجرد است
از بیان کیفیت عمل آن نظری گویند چنانچه علم بارکان که چهار است و امری که نه است و اگر مفید اعتقاد
بامور چند یا بیان کیفیت عمل آن علمی گویند چنانکه تصرف در امور امثال با اعتبار زمان و وقت و جهت
روغ و تحلیل چنانکه گفته شود پس این علم بدو قسم شود علمی نظری و علمی عملی و چون موضوع هر علم بعد از علم
بماهیت او سبب زیادی شعور است آن علم و موجب امتیاز میان آن علم میشود از غیر آن و علما را عادت
بدان جاری شده است که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان بکنند تا از جهت شعور بدان علم حاصل
شود پس این پنجمه موضوع هر یک از این دو قسم انجامد کور میشود و معلوم شده که موضوع هر علمی
آنست که بحث کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی که بحث از او کنند از آنجهت که منسوب بصحت است
حفظا آوردند او مایه توقف الحق علیه آن موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری
این علم بدن انسان است از جهت صحت و مرض و اسباب صحت و مرض و لحوال دلایل از برای آنکه طبیب
بحث از عوارض ذاتی این امور میکند از آنجهت که منسوب بصحتی که غایت مطلوب این علم است و
موضوعات قسم علمی تصرف در اسباب سه ضروری و تدبیر آن و اعمال بد و علاج باد و غیره و این
از این جهت احتیاج طبیب بدان گفته شود انشا الله و چون اصل علمست و عمل بعلم کلامت
شروع کنیم در تقسیم علمی طب متوکلا علی العلیم الحکیم قسم اول در طب نظری و آن شش قسمت
بر مقدمه و چهار مقاله اما مقدمه چون مقصود بالذات از این علم محافظت صحت حاصل و استقامت
زایله است و حفظ شی بعد از علم بدان شی بود و علم با اسباب او و معرفت او در بیان لحوال بدن
گفته شد و چون معرفت اسباب مرضی موجب تحقیق وجود آن شی باشد حال معرفت اسباب

اوپر بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب طلوع چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدین
 سبب در معرفت عام آنچه را گویند که بدان توصل کنند برای حصول امری دیگر در معرفت خاص
 که اصطلاح است مابین معرفت علیه الشیء بود اعم از آنکه توقف برای ماهیت بود یا از برای وجود
 و این سبب چهار قسم است زیرا که در سبب داخل بود یا خارج اگر داخل بود بالقوه آنرا سبب
 گویند چون خوب نیست یا سر بر و اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب صوری گویند چون صوره سر بر که
 مانع باشد یا سبب است و اگر خارج باشد از سبب اگر موجود است آنرا فاعلی گویند چون بخار و اگر
 ایجاد برای آنست آنرا سبب غائی گویند همچون جلوس بر سر چون این غنی در ذهن مقرر گشت بدانکه
 اسباب مادی صحت اسباب نیست که صحت در آن مقرر میشود و این یا مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است
 ارکان باشد و اگر مرکب است با غلیظ بود آن اعضا است یا لطیف و آن ارواح است یا متوسط و آن
 خلط است و اسباب صوری صحت اعتدال فرجست و قوی که بعد از حوادث شود و التیام اعضا
 که عبارت از عدم تفرق اتصال و سبب ترکیب است و اسباب فاعلی صحت اسباب نیست که اگر در وجه مشا
 و اعتدال وارد کرد حافظ و موجب صحت بود و الا موجب مرض و این امور اگر محتاج الیه بود در جمیع
 زمان و جمیع افراد بدان محتاج باشند و آنرا ضروری گویند و اگر بعضی افراد محتاج باشند
 به آن نیست و اگر در بعضی زمان جمیع افراد محتاج بدان انسان و اگر بعضی افراد صناعات
 و عادات و اگر محتاج الیه نباشد و ادوات خارجی و اسباب غائی صحت سلامت افعال است که از قوی
 حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود و سبب غائی
 در ذهن مقدم بود و در وجود مؤخر مقاله اولی در اسباب مادی صحت چون این اسباب چهار است
 این مقاله منقسم میشود به چهار باب اول در ارکان و آن اصول و عناصر و اسطوانات
 گویند و آن اجسام چند بسیط است که اجزای بدن انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهار است
 زیرا که با توجه مرکبات است با توجه محیط و بر تقدیرین با طالب با طالب غایت است با طالب جهت آنچه طالب
 فاعلی است و آن است و طبع او که در خلقت و عمل او که در دیگر ارکان بود چنانچه در کتب کوه

نکته

آتش حماس مقرر تلك قمر باشد و فایده او در مرکبات انضاج و تلطیف و کسر برودت عنصرین باری
 و تفریق مختلفات و جمیع تماثلات بود و آنچه متوجه محیط است نه غایت آن هواست و طبع او گرم
 تر بود و فایده آن در مرکبات تحجیف و تخفیف است و محل او زیر کوه آتش است و آنچه متوجه
 مرکبست نه غایت آبست و طبع او سرد و تر است و فایده او در مرکبات سهولت قبول اسکان و ترک
 آنست و محل او زیر کوه هواست و آنچه طالب غایت مرکب بود خاک و طبع او سرد و خشکست و فایده او
 در مرکبات حفظ اشکال و هیات و استمساک بود باب دوم در ارواح در معرفت اطباء روح جسمیت
 لطیف بخاری که از لطافت خلط در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون شود و بواسطه شرایین
 با اعضا منتشر گردد و اعضای او در حیوة و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل
 شود و آنرا روح حیوانی گویند و قوه حیوانی بدو قایم بود و از این روح چون بعضی بدماغ
 رسد کیفیت دیگر پذیرد و بواسطه محل او از اجزای دیگر حاصل شود و آنرا روح نفسانی گویند
 و قوت نفسانی بدو قایم بود و مراد بدین روح نه نفس ناطقه است چنانچه در کتب الهی مراد بروح
 نفس است و این روح مفعیل حس و حرکت است و چون بعضی دیگر بکبد رسد او را کیفیت دیگر
 حاصل شود و او را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قایم بود و از تغذیه و تنفس و تولید
 حاصل کرد پس بحقیقت و قول معلم اول و محققان حکمای روح واحد است که در هر محلی و نظری
 از اثری و صورتی پیدا میشود و بحسب ظاهر و قول اطباء اینست که هر یک به استقلال روحی اند و الله تعالی
 علیم بمخلوق المخلوق باب سیم در خلط بدانکه غذا که وارد بدن میشود تا آنوقت که جزو تمام اعضا
 میگردد او را چهار استیلا لاحق میشود و هر یکی را از آن نفی گویند و در هر یکی خلاصه و فضل از یکدیگر
 متمیز شود و خلاصه متغیر و محفوظ ماند و فضل بطریق سفلی منقطع شود و هضم اول از آن زمانست که
 دهن او را منضع میکند تا در معد فرار کرد و مشابه کشک کشک شود و آنرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق
 ما ساریقا که عروق چند شریعت میان کبد و معد بکشد و در کبد آن بطریق اعاده دفع شود و آنرا بران
 گویند و هضم دوم در کبد است و آن عبارتست از استیلا کیلوس خلط خلاصه آن باورده رود و هضم
 در معد

نکته

بطریق کلیه و مانند منافع گردد و آنرا بول گویند هضم سیم در وقت آن عبارتست از استعمال خلط با محب
 مزاج فقط هضم چهارم در اعضاست و آن عبارتست از استعمال رطوبت و ماده که مشابه با اعضا شود باعتبار
 هیأت و صورت هر دو مشابه است و هضم دوم و معتدل شود بالفعل هر یک از اعضا در قوام و فضله
 این دو هضم مثل عرق و سوخ منفع شود پس عمل هضم دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارت از خلط
 از اجزای هضم سیم ایجاد رطوبت ثانیه است از ماده و معول خود و این رطوبت با فضول باشد یا غیر فضول
 آنچه فضول باشد بدین بدن احتیاج نباشد و اگر لایع نکند متعین شود و آن داخل خلط غیر طبیعی باشد
 و آنچه غیر فضول باشد چهار صنف است یکی آنکه در وقت و صیقل قاق آن مخصوصه گویند و وجود است جسمه سفید
 اعضا که مجاور آن باشد در حال احتیاج دور آنکه مستحیل میشود آنرا رطوبت قاعه العروق بالاعتقاد
 گویند و چون عضو محسوس مزاج نه بحسب قوام و شاید که حرارت در قاعه نکند و در قاعه اعضا
 شود و چون بدن گردد و سیم آنکه بمنزله شبنم است که آنرا اطل گویند در اعضا منتشر است و بدین است
 که در حالت فقدان غذای حرارت در قاعه نکند و مستحیل گردد و تغذیه از حاصل کرد چهارم آنکه او را اطل
 که الشیام و التصاق اعضا بواسطه آنست اکنون بدانکه خلط جسمی طبیعت است که کیلوس و لا بد آن مستحیل
 شود و آن چهار است زیرا که آنچه نفع تمام با قاعه است آنچه از و طایف بود صغیر است و آنچه را است شود است
 و آنچه متوسط بود و نفع تمام یافته بود خون و آنچه نفع تمام یافته باشد بلغم و هر یک از این چهار طبیعی بود
 و غیر طبیعی اما خون طبیعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین و طبع او گرم و تر بود و تغذیه جمیع بدن بدو باشد
 تنها یا با قسطی از خلط دیگر و غیر طبیعی از وی یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب آرویی و بر تقدیرین
 بصرف آید یا سودا وید یا بلغم یا بل بود اما بلغم طبیعی طعم او مال بود شیرین و طبع او سرد و تر بود و قاعه
 آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل خون گردد و غذای بدن شود و آنچه
 او را نفع نیست و بل خون در جمیع عروق جار میست و فایده دیگر آنکه بل خون مخرج کشته غذای دماغ شود
 و دیگر آنکه طبیعت مفاصل کند و بلغم طبیعی باعتبار قوام مستحیل است زیرا که یا شقیق القوام بود یا رقیق بود
 و آنرا مانع گویند از خلط و در این خلط اگر گرم و تر بود و در بدن باشد در حال کینه و اگر رطوبت تحلیل
 در بدن

رفته باشد جسی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف و محسوس بود مخاط گویند و اگر غیر محسوس
 بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار است عفن و مالخ و تغیر و حامض و بلغم مالخ و اجزای اضافی بلغم بود
 اما صغیر طبیعی لون او اخضر یا صبیح و طبع او گرم خشکست و او در کبد بدو قسم شود قسمی بل خون بعرق
 رود و جگر رقیق م تا نفوذ کند در منافذ صغیره و تقطیع خلط از جگر دفع بلغم غلیظ کند و غذای بعضی
 اعضا شود مثل ریه و قسمی دیگر برآمده ریزد و جگر غسل معا و تنبیه بر دفع بر از و صفی غیر طبیعی آنچه
 در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مرده می گویند و اگر در ریه محترق شده باشد
 کراتی گویند و کراتی چون محترق شود زکای گویند و آن بمنزله سم باشد و آنچه بسبب آرویی تغیر شده
 باشد اگر در خون بود آنرا هم حریم گویند و اگر بلغم رقیق بود و در صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ باشد
 محترق و اگر سودا بود صفرا سودای طبیعی در وی خون طبیعی است و طعم او بعبق و صفت و جوهر
 مایل باشد و طبع او سرد و خشکست و او در جگر بدو قسم شود قسمی بل خون بعرق رود و جگر تخن و تعلیظ
 دم و غذای بعضی اعضا شود مثل عظام و قسمی بطال رود و جگر تنبیه و دغده غده بعد از ریزد و غیر
 طبیعی از هر خلطی باشد که محترق شود و اگر چه سودای طبیعی بود و آنرا بر مادی و مرده سودا گویند و آن
 اعلم بآب چهارم در این مشتمل بر مقدمه و فصل مدبر در تعریف اعضا و تقسیم او و بریل
 اجمال بدانکه اعضا عبارتست از اجزای چند غلیظ که از مزاج خلط حاصل شود و در سطوح است
 که اول عضوی که متکون میشود است و بعضی گفته اند جگر و بعضی دیگر بر آنند که چون ماده منقعه
 رسد و غلیظی پیدا شود و چهار نقطه در وی پیدا آید یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ
 قرار گیرد و یکی دیگر بر هر محوی گردد اما تقسیم اعضا بدو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق بود
 چون دل و عذیه بعضی یا قابل مطلق همچون با معطی و قابل همچون کبد یا نیم معطی و قابل همچون عظام و عصب
 دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا نیم رئیس و بر این حسب تقای شخص سه است دل و دماغ و کبد
 و بحسب نوع همین سه است بالانفیسین که بدان مخصوص است زیرا که اگر مبدأ قویست که تخلیج الیه است
 در تقای شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و بالانفیسین آنرا رئیس گویند و اگر مدبر و تقسیم فعل مخصوص
 یا مدبر و تقسیم فعل مخصوص

طهین بر

یا مدبر و تقسیم فعل مخصوص

آنرا خادم رئیس گویند و این خادم یا مویی بود چون ریه قلب و معدن کبد را و آلات غذا و شبکه دماغ را و او غیر
 انشیا را یا مودی بود چون شرایین قلب را و آورده کبد را و اعصاب دماغ را و تحلیل انشیا را و او که زنده
 قوت و زنده ماند و بود اگر قابل فعل رئیس بود آنرا مریس گویند چون لحم و اگر قابل باشد نه رئیس و نه مریس
 و نه خادم چون عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود و آن اعضا یا منشأ را لاخر گویند یا مرکب بود و آنرا اعضا
 الی گویند و بیان هر یک در فصلی گفته میشود انشا الله فصل اول در اعضا مفردة و اقسام آن ده است
 اول عظم است و آن اساس بدن و دعائم حرکات بود و اقسام آن بر سهیل اجمال یاد کرده شود اما جمیع
 سر مخلوق است از هفت عظم چهار نیزه در بوار یکی نیزه سطح که آنرا قاعده دماغ گویند و دو نیزه سقف که آنرا
 قحف خوانند و فلک اعلی مرکب است از چهار عظم که عظام حنک و جبهه و خیمه و گوش و انت از دو عظم مرکب
 و در میان انت غضروفیست که او را بر دو قسم میکنند فلک از و عظم و در فلک سی و دو دندان مرکب است از فرق
 دو تینه و در باقی از فرق جبهه قطع اشیا و دو ناب جمجمه که از هر جانبی پنج خنجر منظمی و در اسفل مثل این بود
 و غنق مرکب است از هفت عظم که آنرا فقرات غنق گویند و بعد از او دوازده فقره ظریف و بیست و چهار ضلع که از طرفین
 در آن مرکب است و بعد از فقرات قطن و آن پنج فقره است و بعد از او سه فقره عجز است و بعد از او سه فقره
 عصب است و ترقوه دو عظم است و از آن سینه هفت عظم است که آنرا اعظام قس خوانند و در لخر آن محاذی
 معدن عظم غضروفیست که آنرا عظم خنجر گویند و معاند دو عظم است از طرفین بهم متصل و آن چهار رخواست
 قدوم را عظم عاند گویند و بخلاف عظم و رک و بخلاف طرف و حشی یا خاصه و مرفقه و بخلاف اسفل انشی و لحن
 و رک اما دست مرکب است از کتف و عضد متصل بدوست و بعد از او ساعد که مولف است از دو عظم که آنرا
 زدن اعلی و زدن اسفل گویند و بعد از او هشت عظم است که در دو صف فاده که آنرا اساع گویند و بعد از او چهار
 عظم است که آنرا مشط کف گویند و پنج اصبع هر یک را سه عظم و پای مرکب است از نخ که در هر یک عظام است
 و در هر یک مرکب است از دو عظم و ساق است مالف از دو عظم که قصبه صغری و قصبه کبری گویند و عظم رگبه
 که در مشط خوانند و قدیم مرکب است از کتف و عقب و عظم تری و لحن که زدن گویند و چهار رضع و پنج مشط
 و پنج اصبع هر یک را سه عظم و الاقدام که دو عظم است و سه زدن و با لفظ عظم خوانند که بدانی بقیه

می برون آید از آنجا که برون می آید عدد استخوان بوجه صحیح و صحیح بدانی شرح دوم از اعضا
 مفردة غضروف است و آن جسمیت شبیه عظم اما از پوست تراست و فایده آن منع اصطکاک است
 بطن بود و در هر یک ترکیب اعضا صلبه بالینه و قایم مقام عظمت در عضوی که عظم در و مفقود باشد
 سیم عصب است و آن جسمیت این در حش و انعطاف و صلبه و انفضال و فایده او بالذات فاضله
 حش و حرکت بود و بالعرض شده و توفیق اعضای عصب و نوعی نوعی از دماغ رسته است و آن
 هفت زرج است که حش ظاهر و باطن و حرکت اعلی اعضا بدانی حاصلست و نوعی از نخاع رسته
 و آن سی و یک زرج است و فردی و حش و حرکت اعضای که درون غنق است بدو حاصل شود چهار مر
 عضل است و آن عضویست مؤلف از لیفات عصب و شطایای رباط که با هم منبج گشته و قوی و خلل
 آن محسوس است و غشا با و محیط شده و فایده او تحریک اعضا است بواسطه تشنج و استرخای او
 و عضل اگر مرکب است اما او را از اعضا مفردة گرفته اند پنج و راست و آن جسمیت که مشا بر
 عصب است و با طرف عضل و اعضا متصلست جهت تحریک اعضا ششم رباط است و آن جسمیت
 شبیه عصب اما بی حش است و فایده او ربط کردن عظمی بطنی و عضوی دیگر بود و آنرا عقب نیز گویند
 هفتم شرایین است و آن عروق مخمر که باشد و مخلوق از لیف عصب بود و از بطن اسیر قلب سته و در حرکت
 انبساط و انقباض تابع اوست و فایده او ایصال روح حیوانیست جمیع بدن و جمیع شرایین دو
 باشد الا شرایین در ریه که یک طبقه است و بر ریه میرود و هفتم و ریه است و آن عروق ساکنه است
 که از جگر رسد و روح طبیعی جمیع بدن میرساند و تغذیه و تمییز از آن حاصل میشود و جمیع آورده
 یک طبقه بود الا در ریه شرایینی که دو طبقه است و بر ریه میرود و هفتم غشاست و آن جسمیت عصبی
 از لیفات منبج گشته جهت حفظ شکل و هیأت اعضا و تشدید و توفیق و اشتراک آن با دیگر اعضا
 و افاضه حش در اعضا و بدین لحاظ شل کبد و طحال و این بر قسم از منی متکون شوند و چون منفصل
 کردند التیام نپذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر این بود مثل لحم و شحم از منی
 متکون میشود و چون منفصل کردند التیام نپذیرند و در کمال است و آن عضویت که از طبعی

متولد شود و فرج و خلل اعضاء را مملو گرداند و عاقل و حار و سرد بود و بعضی بدین اقسام ششم
و سیم و شعر و ظفر از زواید و فضلاتند و جلد مرکبست از منفرد و بیان هر یک گفته آید اما ششم
جسمیت ابیض که از ماده مائی دم در اعضاء عصبانی مثل ثوب و اما متولد شود و بواسطه
برودت محل منجمد گردد و عاقل و سرد است و سیم شایع است و از دم و سم متولد شود و او
همچنان مرکبست از لحم و شحم و شعر و جسمیت که از بخار دخیانی متولد شود و طبیعت بحسب فضله
آنرا دفع کند و بطریق سیم و بعضی از شعر نیست بود همچون حاجت حیر و بعضی نیست و فایده را
همچون موی سر و غره و ظفر جسمیت غضروفی و عديم لحم که متصلست بملاسلات انمله و فایده
آن از حرك و لفظ و مانند آن نمی نیست و جلد عضویت منتهی از لیفات و شطایای عصب و
خلل آن لحم محسوسه و همچون عسائی بود جمیع بدن و فایده آن حفظ شکل و هیات و افاده حس
و ادراک مملوسات بود فصل دوم در اعضاء مرکبه و اعضاء ای که از آنجهه گویند که بعضی
الآت حیوة و تنفس است و بعضی الآت خلق و بعضی الآت غذا و بعضی الآت شعور و بعضی الآت
تناسل اما اعضاء حیوة و تنفس قلب و ری و حجابست قلب اشراف اعضاء و رئیس مطلق و محل روح
حیوانی بود و او مولف است از لحم صلب و انواع لیفات و عسائی غلیظ بر آن محسوس که آنرا غده
گویند و شکل او صنوبریست و قاعده او از بالا است و آن عضو نیست و بر باطلات و شقیه
مربوط و محل دل میان سین است مایل بطرف چپ و او را دو بطن است بطن ایمن محاذی کبد است
و در هر بطن روح بود و از کبد و ریدی متصلست جگر بر این خون لطیف و بطن
ایسر بر کمر است و در هر روح بیشتر از خون بود و آنرا شفاف قلب گویند و از دود و شراب
طالع شده است یکی شراب و دیگری که برید میرود و جگر جذب نمیدارد و بر سایندن دم لطیف بد
و یکی شراب بر مرکبست که اصل جمیع شرابین بود و او را آفتاب و ادری گویند و میان این دو بطن
منفردی هست همچون قیچی برای لطیفه می که از بطن ایمن بطن ایسر میرود و آنرا دهنل خوانند
و از طریق قلب قریب بقاعده او را موضع دخول دم و موضع دخول سم و ذایده است که آنرا

اولین

از آن قلب گویند حجاب عضویت مرکب از جگر لحم و عشا و عصب حساس و محرک و مدبر است
در انقباض و انبساط حاجات میان الآت غذا و الآت تنفس و در مخلوقیت از لحم و ری
سختی و از شعب شراب و ری و ری و شعب و ری و ری و شعب قصبه ری و عشا و لحم بر مجموع
کشیده و او بدو شق شده است شق طرف ایمن به شعبه منقسم شده است و شق طرف ایسر بدو
شعبه و مجموع کرد قلب بر آمده و فایده ترویج قلبست بواسطه جذب نسیم و لحاله آن با کیفیت
مناسب مزاج قلب دفع بخار دخیانی و او مبدأ حیوة است الآت خلق اما خلق عبارت
از مجموع مجرایین بود که آن مری و قصبه ری است و ذکوری در اعضاء غذا کرده شود و قصبه
ری عضویت مری شکل مولف از غضاریف و عسائی بآن کشیده و او از اقدام مری
فاده است و فایده آن تنفس است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالای آن
حجره است و آن عضو غضروفیست که الاتم صوت و حشر نفس بود و او مرکبست از
غضروف یکی از طرف اقدام که آنرا در قی و ترسی نمی گویند و دیگری از طرف خلف که مایل مری
باشد و این دو کوچکتر یکی با نام نیست و یکی را مکی گویند برای آنکه در حالت بلع بدان
می افتد تا چیزی در قصبه ری نرود و افتتاح و انغلاق حجره بدو حاصل میشود و در جوف
حجره جسمیت شبیه بلسان فرما که انضمام و افتتاح پذیرد و صوت بدان حاصل شود
و لیفات عضویت لحمی صنوبری شکل از بالای حجره او پنجه و فایده او تصفیه هوا بود از دخیان
و غبار صوت باشد و لوزین دو عضو اند از لحم عصبانی شبیه بقره که از اصل زبان است
و فایده آن منع هواست از آنکه دفعا نفوذ کند اما الآت شعور دماغ و چشم گوش و بینی است
دماغ عضوی رئیس و محل روح نفسانی بود و او مرکبست از لحم و او رده و شرابین و عسائی
رفیق که ملای فی نفس است و عسائی صلب که همچون بطان این عشا است و ممانت قفا است و شکل
دماغ مثلث مخروط بود و قاعده او مقدم را است و آیین از او خواست زیرا که منبت اعضاء
حس است و این از او خواست و دماغت واصل بود زیرا که منبع اعصاب حرکت و دماغ از جهه

اند

عرضه که از طرف پیشانی بود تا پس سر به قسم میشود و آنرا بطون دماغ گویند و اوسع بطون بطن
مقدست در زیر بطن اوسط تجوینی است که آنرا معصره گویند فضلات دماغ آنجا جمع میشود
و بخنک فرو می آید و غشائی که ماس جهره دماغست مانند ترا دید و عصون بر هم افتاده است و از آن
صورتی چون کوی پیدا شده و بواسطه حرکت انبساط و انقباض شرابین آن نیز حرکت بخاع
مشابه جهره دماغست و خلیفه اوست و او را سه عشا است و او چون دنباله دماغ بود که در فقر
منحدی شده تا بعضی برسد چشم اعضای هر یک است و مرکبست از سه رطوبت و هفت طبقه و در
اعصاب شرابین و آورده متفرق شده نظم کرد آنرا یکا رتقا بصنع خویش چشت هفت پرده و آب
منقسم صلب و شیمی شبکه مزاجی و بیج لید پس عنکبوتی و پنج قرن و ملتم طبقه اول که
مناس هوا بود ملتم گویند و جهره آن لحم و سم است و متصلست بفضلات محرکه و طبقه دوم را قرینه
گویند و او بعد از ملتم است و طبقه سیم را که بعد از قرینه است غبیه گویند و لون او مختلفست و در
اشخاص سیاه و در بعضی اشمل و در بعضی از ررق و بعد از این طبقه رطوبت پیوسته است و آن را طوبی سفید
شفاف بود و طبقه چهارم بعد از روست و آنرا عنکبوتیه گویند و بعد از او رطوبت جلدی بود و آن
جسمیست بغایت شفاف و طرز ظاهر او نیست چنانچه انطباق مریات و طرز باطن او مخروطیست
تا در تقیه عصبیه بخوف که حسن ابصار بران بود مرکوز گردد و بعد از او رطوبت مزاجی است که شبیه
با بکینه که لخته باشد و طبقه پنجم را شبکیه گویند و او بعد از رطوبت مزاجی بود و طبقه ششم را که شبیه
گویند و آن همچون غشائیست که بر جمیع محتوی شده است و طبقه هفتم را صلبیه گویند و آن غشائی
غلظتست که نلافی عظم عین بود و بحقیق ابصار بر طوبت جلدی حاصل میشود و باقی آلات
و معانات اویند چه رطوبت پیوسته جاف است تا بواسطه او اشعه در معاند جلدی منطبق نگردد
که موجب افرا را شود و مزاجی مغزی است و طبقات از قدام و خلف همچون قایه و قبارک
لحم الخلقین گوش عضوی غضروفیست و هوای تمویج درو مجتمع میگردد و در تقیه عظم
حجری نفوذ میکند و چون مصادم عصبیه میشود که در مزاج مغز و شش است و قوت سامع دروست

ادریال

ادریال اصوات حاصل میگردد و آنف بدانکه مخزن چون بالای بینی رسیدند تجویف منقسم میشود
قسمی با قضا فم منتهی شود چنانچه تنفس و استنشاق هوا و قسمی بطنی که شبیه مصفاه است منتهی گردد
مهر دفع فضلات دماغی و تا دیده رواج کند بدان دو عصبیه که شبیه بدو سر پستانند و ادراک
روایح بدان حاصل شود اما اعضا و آلات غذا اول آن مجری دهن است که فایده آن ظاهر است
و دندان چنانچه سخی و طخی در آن موجود است زبان مؤلف است از لحم ابیض و شرابین و آورده
و اعصاب و در اصل او قطعه لحم غده است چنانکه اسکاب لعاب با معطوم مخلط گردد و زبان
در اساعت و از در او تقلیب بمضوع مرموست و حسن فوق و تکلم بدو حاصل شود لب
مخلوطست از عصب لحم و عضل و شرابین و ورید و فایده او ستر دهن و حفظ مضوع و حبس
لعاب و اعانت تکلم است مری مرکبست از لحم و غشا و دو طبقه است و متصل بنهایت فم و
بدایه معده است و چون عظم خجری رسد فوایح تر گردد و آنرا فم معده گویند و حسن او بغایت بود
معده دو طبقه است داخل آن عصبانی چنانچه حسن و خارج آن لحمانی چنانچه در هضم و تگون حرارت
و آن فم معده بتدریج فوایح تر شود تا بنهایت او که نزدیک ناف است و بر شکل گردی باشد و غذا در او
متحیل بکیلوس شود اما مخلوطست از اغشیه و آورده و شرابین و لیفات عصبانی و اما
شش قسمت اول آن اثناعشری گویند متصل بقعر معده و بواسطه نیز گویند زیرا که در وقت هضم
منطبق بود و چون هضم نام شود منفتح گردد و دوم را صایم گویند و آن بعد از بواسطه و عروق
ماساریقا از نوین جذب لطیف کنند و صفرا از مواره بدو منصب شود و سیم را دقاق گویند و او
از صایم بود و در لیفات بسیار باشد و این هر سه را امعاد دقاق گویند چهارم را اعور گویند
و او همچون کیسی است که مدخل و مخراج آن یک است و پنجم را قولون گویند و ششم معا مستقیم گویند
و او آخر هاست و بمقدور متصلست برب از شعب عصب و آورده و شرابین منسج بود و در طوبی
و سم بران مترشح شده و بسبب برودت محل منجمد گشته و از جمیع همچو پرده حاصل شده و کرد
معده برآمده برای تگون حرارت و عاونه هضم چنانکه عضوی بر شش است و جهره او لحمانی بود

و بعضی غشاء و لحم محل اوشده و محل او طرف ايمن است و محراب او بر باطن قوی باضلاع
مربوطست و معقرا و مما س طرف ايمن از قعر معده است و آنرا سنج زایده است بمنزله پنج اصبع بر
محتوی شده و از قعر کبد عرقی رسته است که آنرا باب گویند بعضی در نفس کبد منشعب شده است
و بعضی بیرون آمده چنانچه غذا و آنرا ما سار یا گویند از معده و بعضی از اما الطیف غذا
جذب کند و در شعبه لعل جمع کرد انداخته باید و خلط از هم متمم شود و از محراب کبد عرقی
که آنرا الجوف گویند بعضی از شعبه او در نفس کبد متفرق شده است و جزیه م و آنجا از و خارج
شده است اصل او رده است و بدو قسم میشود قسمی صاعد شود و اعلا ی بدن منشعب گردد و قسمی
هابط گردد و با سافل بدن متفرق شود مراره عضوی عصبی است و کسی و فم آن بقعر کبد متصل
چنانچه جزیه صفر او را و مرکبی و بیرون آید و بدو قسم میشود قسمی به اعصاب متصل شود چنانچه ساینده
صفر اید و و قسمی بقعر معده متصلست چنانچه انصاب صفر با و طحال عضوی الحانیت است شکل زبانی محل
او از جانب ايسر است محراب او مما س اضلاع و معقرا و مما س قعر معده است و عروق و شرايين و شرايين
و او را و مجری هست یکی متصل کبد چنانچه جذب شود از و یکی متصل بقعر معده چنانچه انصاب شود ابد
کلیه عضویست مؤلف از لحم غلیظ و عروق و شرايين و غشائی غلیظ حساس بر آن محتوی شده و آن
و آن مانند نیمه دایره است و کلیه و است و بر باطن قوی بر طرفین صلب مربوط است و کلیه بی ملزمت
از سیری بود فایده آنست که فضله کبدی بر ایشان بریزد و در معده منتهی گردد در آن باشد چنانچه غذا
خود جذب کند و باقی بمماند ریزد مثانه کسین بلوط شکست مؤلف از لیفات و د و طبقه است و بول
در و مجتمع میشود و دفعتا بقبل من دفع میکرد و آنرا عنقی هست که بول بدان طریق دفع شود
اما اعضا تناسل انثیین و قضیب و رحمست انثیین مرکبست از لحم سفید عرو و در و منا
بسیار است و او رده و شرايين و اعصاب بد و متصل و غشائی بد و کشیده و منی در و جمع میشود
و نفعی یابد بواسطه پاض جهرا انثیین سفید میکند و چنانکه در پستان دم طشت شیر میشود و
از فضله هم رابع متولد شود و بر انثیین آید تا او را صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود

و انثیین

و انثیین آید تا او را صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و انثیین نسا صغیر و بطن باشد و در
طرفین فرج پنهان باشد قضیب مرکبست از اعصاب و شرايين و او رده و خلل آن بلغم محشو
شده است و در و مجری بول و منی و دوزی هست و او را اعظم عا ندر بسته است و اصل او بر باطن قوی
بود و سبب غوطه آنست که تجاوز یفا و بر عرق ملتی شود و شرايين او بروح و او رده او بد و و حش خشفه
او بغایت بود تا انسان از یامعت ملن نشود و موجب بقای نوع بود و فایده قضیب ایصال ماده نر
بمستقر خویش است عضو یست مؤلف از لیفات عصبانی و د و طبقه است و او محو قضیبی مقلوبست
و موضع او درای شاندر لحم معاستقیم بود و فوهات عروق بد و متصل شده است چنانچه دفع فضله
طبی و تغذیه جنین و او را مجرای هست محاذی فرج برای خروج طمث و جنین از و وصول منی بد و و رحم
در حالت علق منضم میشود و در حالت ولادت فرخ میکند و د و فضله طبی در حالت آبستنی غذای
جنین میشود و در حالت رضاع استحیل شیر میکند و د و رحم را شوقی مجذب منی هست و ازینجه در وقت
جماعت قابل میشود بطرف فرج و منفعت و فایده رحم آنست که منی در و قرار گیرد و جنین از و متولد
شود کیفیت تولد جنین بدانکه منی مرد وزن اگر با هم در رحم قرار گیرند و از جمیع سؤال الخ خا
باشند و رحم صحیح و تقوی بود و از واردات خارجی و اسباب مادی هیچ مانع نباشد و از قوه عا ندر گذرد
مرد است و از قوه منعقد که در منی نیست در آن امتناعی پیدا شود و چهار نقطه مانند خیابان در و
پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل ماغ و یکی در محل حکر و یکی در مجموع محتوی شود و حافظ حرارت
عزیزی و واتی اعضا بود و عروق بد و متصل گردد تا از آن مجری غذا بجزر طفل رساند و این را حالت اولی گویند
و بجهت تمام شود و بعد از آن ظهور نقطه های سرخ در آن شود و منا در عروق بد و آید و بسر جنین منون
طمث جاری شود و این را حالت ثانیه گویند چنانچه رحم تمام شود و بعد از آن علامه شود و آنرا حالت ثالثه
گویند و این شش روز تمام شود و بعد از آن مضغه گردد و بعضی اعضا از هم متمم گردد و قسطی صالح
از دم حیوانی و طمی بد و ترشح شود و مستعد آن شود که از واهب الصور تعالی و تقدیر روح حیوانی بد و
منفیض شود و آنرا حالت رابع گویند بد و از ده روز تمام شود بعد از آن فرج ذکوری و انانی ظاهر شود

فوهات و

واعضای اصلی تمام شود و آنرا حالت خامه گویند سه روز تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت
شود و عروق و مجاری و مفاصل بطور پیوسته و این را حالت سادسه گویند پنج روز تمام شود
و این حالات مذکوره در ذکر مبداء قضا باشد و در انانیت مبداء طولی که گویند خلقت پسری
روز چهارم روز تمام شود و از آن انانیت چهار روز تا پنجاه روز بعد از آن انانیت مبداء ششما
که اول مبداء خلعت و جنین در ضعفای تمام خلقت متحرک شود و در این مبداء حرکت بوجود آید
مثلا اگر سو پنج روز تمام شود بقضاد روز متحرک شود و بدو بیست روز که هفت ماه باشد
آید و غالب آن باشد که بماند و اگر چهار روز تمام شود بقضاد روز حرکت زود بدو بیست و چهار روز
که مبداء هشت ماه باشد بماند و دلیل گفته اند که مولود در ماه هفتم را مضطرب آید و حرکت کند
اگر صحیح المزاج و قوی الحال باشد خرق اغشیه کند و باذن باری تعالی غرض از این است که آید و اگر ضعیف بود
و قوه خرق و خروج ندارد از آن حرکت متالم گردد و اگر حرکت یابد تا ماه نهم رسد خشکی از او برآید
و قوه گیرد در ماه نهم بوجود آید و بماند و اگر بغایت ضعیف و رنجور بود یا در شکم میرد یا در ماه هشتم
بزاید و این حرکت خشکی از او برآید شود و هوای خارج نسبت با او غریب بود پس هلاک شود و اگر
در چهارم و پنج روز تمام شود در ماه نهم بوجود آید و باقی بماند و اکثر جنین واقع شود و العلم عند الله
مقاله دوم در اسباب صوری صخره و آن دو بابست باب اول در مزاج و آن کیفیتی است ملموسه
که از امتزاج در جسمی مرکب از ارکان حادث شود بواسطه فعل و انفعالی که میان صورت و مواد متضاد
ارکان واقع شود بحیثی که حالات و صوره صورت هر یک از یکدیگر منکسر شود و کیفیتی متوسط
حاصل شود که آنرا مزاج گویند و آن کیفیت را در حاق وسط افتاده باشد چنانچه هر یک از
کیفیات مایل نباشد آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که حسب اعتدال این باشد و معتدل بالعرض
گویند برای آنکه وجود او در خارج محالست و یا آنکه مایل باشد کیفیتی از کیفیات و این قسم خلط
نیست که بیک طرف مایل بود یا بدو طرف آخر یکطرف مایل بود چنانکه قسمت لحوای بینی با ابرو
یا ابیس یا اریط یا بدو طرف مایل بود و این نیز چنانکه قسمت لحوای ابرو و اریط یا بدو طرف

و ابیس

ابر و ابیس و این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است و این کیفیت ملموسه
که بدین قسم آمده است بحسب اعتدال باعتبار قیمت عقلی سه است اما اعتدالی که بجهت غیر اطمینان
و پیش ایشان معتبر است آنست که بر هر یکی از ارکان قسطی از این کیفیت که به نسبت با این مرکب اولی
و البقی بود متوفر و محصل اگر در برابر قیمت و نسبت و این اعتدال نیز از تعادل و تکافو مستحق
همچنانکه در قیمت عقلی که از عدل در قیمت مستحق است و این اعتدال را هشت اعتبار عارض
شود زیرا که اعتدال با سه نوع بود مثل اعتدال انسانی یا بحسب صنف بود مثل ترکی و هندی یا
بحسب آن صنفی که باشد بحسب عضو و اعتدال جلد و هر یک از این تقیاس باید لخل بود یا خارج
پس اعتبارات ثمانية متصور شود اما علما در خلافت که اعتدال اصناف کلامند شیخ الرئیس بر آنست
که سکان خط استوا اعتدال اصنافند زیرا که شب و روز آنجا یکسانست و صورت کیفیت هر یک
از آن یکدیگر منکسر میشود پس اعتدال قیاس بود و نیز موازی عدل آنها را اند و امام رازی بر آنست
که سکان اقلیم رابع اعتدالند برای آنکه وسط اقلیمست و اولد و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال
بحسب شخص اعتدال شخصی بود از اعتدال صنفی بحسب عضو گفته میشود و تنصیر فی امزجه الاعضاء بدانکه
کوثرین چیزی در بدن روح است پس قلب پس منی پس خون پس کبد پس لحم پس طحال پس کلیه پس شراپین
پس اورد و پس جلد و سر و تن آن بلغم است پس شعر پس عظم پس غضروف پس رباط پس و ترش
پس عصب پس نخاع پس مغز پس شحم پس شحم پس جلد و اریط بلغم است پس دم پس شحم پس شحم
پس مغز پس نخاع پس شری و انشبین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و پس ابیس
آن شعراست پس عظم پس غضروف پس رباط پس و ترش غشا پس شراپین پس اورد و پس عصب حریک
پس قلب پس عصب پس جلد و این ترتیب جالبیست فاده است پس برین تقدیر جلد اعتدال اعضا
باشد و اعتدال از جلد کف و اعتدال از جلد سبابه و اعتدال از جلد اذن و الله اعلم باب دوم
در قوی و افعال قوه در عرف طبایع مبداء جسمانی فعل است و صدور او اگر با شعور است قوه نفسانی
و اگر بشعور است یا مختص بحیوان بود و آن قوه حیوانی باشد و یا مختص بحیوان نباشد و آن قوه

طبیعی بود که در نباتات نیز موجود است اما قوت حیوانی را دل نبیعت میشود با روح حیوانیت
 و بواسطه شرا این جمیع بدن میرسد و این قوتیست که قلب شرا این را تحریک و ساط و انقباض میکند
 تا تریج قلب جز نبیسم و دفع دغان حاصل شود و بدین اعتبار شرا فاعله که بدو چون از عوارض
 نفسانی متاثر شود آنرا منفعله گویند و قوت نفسانی از دماغ نبیعت میشود بواسطه اعصاب جمیع
 بدن منتشر گردد و افاضت حس و حرکت کند باذن باری و این قوه بدو قوه شود مدر که محرکه اما ملکه
 بدو قسم میشود اول مدر که اموری ظاهری و آنرا حواس ظاهر گویند و آنست اول قوت باصره
 و آن قوتیست که موجود است در نقاط صلیبی که میان دو عصب واقع است که از مقدم دماغ
 بعینین می آید و ادراک الوان و اشکال بر حاصل میشود و حکمت درین آنست که ما محل ادراک عینین
 یکی باشد و مدر که ایشان باشد و این قوه بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوف است بطریقه تجلی
 میرسد تا ادراک الوان و اشکال کند دوم قوت شامه و آن قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد
 و در دو عصبه که شبیه حلقه ای اندی است که از مقدم دماغ رسیده است تا ادراک رایحه شتموات کند
 سیم ذایقه است و آن قوتیست که بواسطه عصبی که در زبان مفروش است و بلعونت اعلا با ادراک
 معلوم کند چهارم سامع است و آن قوتیست که در عصبه که در صماخ مفروش شده است وجود است
 تا بواسطه وصول هوا ادراک اصوات میکند پنجم لامسه است و آن قوتیست که موجود است در لپها
 و شطایای اعصاب که در جمیع بدن منتشر است بدن بواسطه او بملاقات اجسام از کیفیات آن متاثر
 میشود قسم دوم مدر که اموری باطنی است و آنرا حواس باطنه گویند و آنهم پنج قوتست اول حس مشترک
 و آن قوتیست که هر چه بحواس ظاهر مدر که میشود می بیند و آنرا بدو ازین جهت حس مشترک میگویند
 و محل او بطن اول دماغست دوم خیال است و او را از آن جهت حس مشترک گویند زیرا که هر چه در باید
 بدو سپارد و محل او مغز این بطن است سیم متخیله است و او را متصرف گویند باعتبار آنکه تصرف
 کند در صور محسوسه که در خیال موجود است و این تصرف بتوکیب بود همچون تصرف انسانی و سر و بقصا
 بود همچون تصرف انسان پس و متفکر نیز گویند و مطاوع عقل باشد چهارم متوهم است و آن قوتیست

که ادراک بر معانی جویند که محسوسات متعلق است مثل صداقت و عداوت و محل او بطن اول است
 پنجم حافظه است که آرد بی بود که معانی تنویر یا متفکره آنرا ادراک کرده باشد نگه دارد و او را متنگ
 نیز گویند باعتبار آنکه حافظه اموش شده بایاد آورد و همچنان خوانه متخیله و متوهم است و محل او بطن
 مغز دماغ است اما محرکه و قسمت باعنه و فاعله و باعنه بدو قسمت شهوانی و غضبی شهوانی
 آنست که باعث شود بتحرک نافع و غضبی آنست که باعث شود بتحرک مضر دفع مضر و این نبیعت
 و مضر تمام از آنست که واقع بود یا بحسطن بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه
 او غصیل تشنج و مسترخ و دو قبض و بسط آن تحریک گردد و فاعله مطیع و تابع باعنه باشد و قوه
 طبیعی در حرکت و مرکب از روح طبیعیت و آنحد و مر باشد از برای بقای نوع یا شخص یا جماعه باشد
 اما محذور و مضر که متصرف است از برای بقای شخص غاذیه و نامیله است و غاذیه قوتیست که در غذا تصرف کند
 و آنرا مشا به روح بدن کرد اند و متصل و ملتصق با عضا کند و نامیه قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل
 کرده باشد در اقطار بدن بروضع و تناسب طبیعی صرف میکند تا بکمال قدری و غایت غائی که نوع مزاج
 او مقتضی آنست برسد و محذور و مضر که متصرف است برای بقای نوع هم دو قسمت مولد و مصوره مولد
 آنست که از خون صالح و مرطوبات تا باین تحصیل می کند و او را استعداد قبول صورت انسان کند و مصوره
 آنست که باذن خالق تمام اسماء اعضاء را شکل و مصور کرد اند و تجاویف و مفاصل آن پیدا کند اما ملکه
 چهار است اول جاذبه است و آن قوتیست که در اعضا موجود است تا آنچه مناسب و مفید باشد جذب
 کند دوم ماسکه است و آن قوتیست که آن مناسب مجزوب را نگاه دارد تا چاه حاضر در و عمل کند
 سیم هاضمه است و آن قوتیست که مجزوب را مستحیل گرداند و حتی آن سازد که غاذیه آنرا تصرف
 کند چهارم دفع است و آن قوتیست که آنچه بعد از تغذیه بدن فضل باشد و صلاحیت غذا نداشته
 باشد دفع گرداند و کیفیات را بر خود آدم آن چهار را تا حرارت بالذات هر را خدمت زیاده
 که این افعال حواس است و آن بصورت حرارت تواند بود و اما برودت یا العرض خادم ماسکه است و حتی
 استمساک و تخادم را دفع می باشد و حتی منع تخلل می کند که مد دفع بود و بیوست یا العرض خادم ماسکه

جبهه قبضه خادم جاذبه و دافعه نیز باشد جهت تقویت روح که حامل قوت است در طوبی بالعرض
 هاضمه است جهت تسبیل و نفوذ و محال اعضا و خادم دافعه بود جهت تسبیل فضلات و جاذبه و
 و هاضمه و دافعه خادم غاذیه اند و غاذیه و نامیخا دمان و اوله اند و العالم الهاته مقاله ششم
 در اسباب فاعلی صحت و آن شتمست بر مقدمه و دو باب اما مقدمه بر بیان اسبابی که بعرف
 اطباء متداول و منقسم است بدانکه اطباء گویند که سبب آنست که اولاً الوجود شود پس از حاله
 از احوال بدن حادث گردد بر سبیل وجوب و دافعه و گویند یا از فساد حالتی از احوال موجوده لا
 آید و آنرا حافظه گویند پس بدانکه در حالتی از احوال بدن سبب هست اذیه و سابقه و واصله
 برای آنکه سبب یابد بر بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی بود همچو آفتاب و بروت
 هوا و این را خارجی گویند یا همچو غضب و فرج و آنرا نفسانی گویند و سبب غیر بدنی را مادی میگویند
 و سبب بدنی که بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچو امتلا و الا حاصل شود و سبب عفونت بود
 آنرا سابق گویند و اگر بواسطه سبب حالتی شود و آنرا و اصل گویند همچو عفونت که سبب می شود
 و بدانکه فعل و تاثیر سبب بالذات بود همچو تیرید آب سرد با استعمال آن و بالعرض بود همچو تسخین آب
 سرد بجهت حرارت و هر سببی از اسباب غالی نیست که نقص و تباعد از ممکن شود یا نه اگر ممکن نیست
 ضروری و اگر ممکنست غیر ضروری و این اقسام با مضاد طبیعت بود همچو عرق و مل و عرق اتصال یا
 نبود همچو بعضی آفتاب و استعمال پس شروع کنیم در بیان اسباب ضروری اسباب اول در اسباب
 ضروری و آنرا از آنجهت ضروری گویند که مادام که انسان در حیوة باشد از آن لابد بود و اسباب
 عامه نیز گویند از برای آنکه احتیاج بدان دارد در حالت صحت و مرض و این اسباب شش اند زیرا که اگر
 وارد نفس میشود اعراض نفسانیت و اگر وارد روح میشود هواست و اگر وارد اعضا میگرد
 اگر این عرض بالذات است ماکول و مشروب و اگر بالعرض است استفراغت و اجتناس و اگر وارد روح
 و عضو هر دو میگردد اگر بشعور باشد خواب و بیداری اگر باشعور باشد حرکت و سکون بدنی و جمیع
 در شش فصل گفته شود فصل اول در هوا و بدانکه هوای که محیط است باین محتاج الیه است از جهت

نوع

نروج و تعدیل روح با ششفاق آن و دفع فضلات دخانی از وجه و چون باندرون میرود موجب
 تقویت و نروج روح میشود و بسبب حرارت آن روح میسوزد و دخان میگردد پس بدین می آید و
 بهترین هوا آنست که انی بود و باد و بخار نیا میخند باشد از موضع اجای و خادق و مقار و از
 مباحل دریه مثل باران و ناوچه و کرب و از معادن دریشل کربیت و نریخ و از اشجار مفسد
 مثل انجیر و جوز و بیدایج و هر بود در میان سقوط و جبران محبوس نباشد مگر وقتی که هوای
 فساد عام پیدا شود و هر یک با گرد و غبار که در آنوقت هوای محبوس بهترین هوای کثافته بود
 و تغییراتی که هوا را حادث و طبیعی بود یا غیر طبیعی یا مضاد طبیعی اما تغییرات طبیعی آنست که فصول
 و انتقالات آن لایق شود پیش منجان هر فصلی عبارت از سیر آفتابست در ربعی از فلك چنانچه
 از اول حمل تا الخور از ربع بود و از اول سرطان تا الخور سنبله صیف و از اول میزان تا الخور قوس نصف
 و از اول جدی تا الخور شانستان اما پیش طبار ربع آنرا نیست که هوا معتدل بود در حرارت
 و برودت و در اشجار شکوفه و نشو و نما ظاهر شود و خفیه تر نیست که در مقابل ربع بود و تغییر
 اشجار و ثمار و سقوط و براق ظاهر شود و شانستان آن زمان که سرما غالب شود و صیف آنگاه که گرما
 غالب گردد و شاید که فصول طبیعی با فصول منجان موافق بود و باشد که تقدم و تاخر کند اما هوای
 ربع چون بطبیعت خود باشد اعدل فصل بود و اقرب زمان با اعتدال حقیقی و مناسب فصل ربع
 و موجب کثرت خون بود و خلطی که در بدن بواسطه سرمای زمستان بسته باشد در ربع حرکت آید
 و بهترین ربع آنست که معتدل بود و باران با اعتدال آید اما هوای تابستان چون بطبیعت خود بود
 گرم و خشک باشد و موجب تحلیل روح و خلط گردد و اگر حرارت با فراط نباشد موجب کثرت خون
 و حرارت و جوشنداشت ها شود و اگر مغرط بود موجب صفت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی
 بود و بهترین صیف آنست که هوا صافی بود و باران نباشد و گرما در نهایت شده نباشد
 اما هوای خفیه چون بطبیعت خود باشد سرد و خشک بود و او را بدترین فصول فاعله اند از جهت
 که در مقابل ربع افتاده است و موجب نزاید خلط و غاف بدن و کثرت سودا و امراض سودا

و حیات غنچه بود و بهترین خیف آنست که باران بسیار آید و بامدادها و شامگاهها بغایت سرد
 نباشد و پشین گاه بغایت گرم نباشد اما هوای زمستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر باشد و جو
 نکافت و عدم تحلیل بود و اگر برودت بر طوبت غالب بود موجب کثرت اشباح و تقوید قوی و سلا
 افعال بود اما امراض باره نیز حادث شود و اگر طوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال و استرخا
 اعضا و قلات و نیز بادی بلغم و امراض بر طوبی شود و بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید
 و باد جنوبی کمتر اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعی نبود و لاحق هوا شود بواسطه اموری بود
 یا از فی که بدان سبب فصول بر طبیعت خود نمایند چنانکه مثلاً در بهار که در یاقین و طوبی
 و بالعکس اما اموری مثل اتصال و قراتات که کثرت در آری فوق الارض و انکشاف
 هوا و عدم آن بود و اموری از فی شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود که اگر بلد قریب بود
 بمحاذات احد المنقلبین یعنی نقطه صیف و شتوی در شمال و جنوب آن بلد در فایات شتوی بود و اگر
 ازین محاذات دور بود اگر بخط استوا قریب بود معتدل باشد و الا بار بود دوم آنکه بواسطه
 وضع بلد باشد اگر بخیر بود یعنی مرتفع بود بارد باشد و اگر غور باشد گرم بود سیم آنکه بواسطه مجاورت
 حبال بود و این بر وجهی باشد یکی آنکه جبل موجب بادی و تفرشع باشد موجب کثرت شتوی شود
 یا بعکس این واقع شود و موجب برودت گردد دوم آنکه خیال موجب هبوب برخی از اجرام یا مانعی یکی
 از آن شود و موجبات آن گفته میشود پس تغیر بحال در هوا حادث شود بالعرض چهارم آنکه
 بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات بر طبیعت کذا اما اگر شامی بود بنی نیکند و اگر جنوبی بود
 تسخین و اگر شرقی بود بر طبیعت و اگر مغربی بود تعلیق پنجم آنکه بواسطه هبوب راج بود و راج
 مشهور و چهار است شمال و آن بارد یا بس است و موجب تقویت قوی و هضم است و اما
 هوای فاسد کند اما اعضای عصبانی را مضرب و جنوب و آن حار و رطوبت و موجب انتقال مسام
 و توریان خلط و ریح قوت و نقل حواس و صداع و حیات بود و بهترین او آنست که در روز آید
 و صبا معتدل است و در غایت لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین آن

اگر اول بدخل حرکت کند پس اگر خارج بخالت بود و اگر بعکس این بود هم و فرق میان غم و هم آنست که هم در مکر و هم کویند و هنوز حادث نشده باشد و غم در مکر و همی که واقع شده و این عوارض توابع سوء المزاج بود و سوء المزاج تابع این عوارض باشد و تصورات نفسانی نیز موجب تاثیر و انفعال میگردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعت هر صورتی که در خیال مجامع آید نطفه بدین صورت شکل شود و از تصور حوصات و مشاهد آن گذری ندان پیدا میگردد فصل سیم در حرکت و سکون بدن اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات و بقایای غذا بخفت بدن و انفعال مسام وجودت هضم و اشعاش حرارت غریزی و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات را با ضیقست و آخر کی که انسان را مضطرب کند اندک نفس عظیم متواتر بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص است بعضی مثل فرات اعضا صدر را و آواز بلند گرفتن و از نظر در اشیا یقین چشم را و اعتدال در مجموع موجب صحت باشد و افراط در آن مضرا و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود فصل چهارم در خواب و بیداری خواب شبانه سکونست و در حرارت غریزی متوجه باطن شود و جهت نفع و هضم چیزی که آنرا استعداد آن باشد که هضم شود و تقویت قوه طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و قوه نفسانی را مست و منکر کرد اندک سبب تضاد بخارات و افراط در موجب تب بدین و تبدیل نفس و تخیج و جبر و ضعف اعضای عصبانی بود و اشتها میرد و روی روی تباه کند و از خواب روز بیشتر این افعال صادر شود و بیداری شایسته حرکت و موجب اضداد خواب و افراط در موجب خلط و خف و عقل و صداع و خفقان و احتراق خلط و نقصان هضم بود و آن امراض سوداوی تولید کند فصل پنجم در ماکول و مشروب و آن دو قسمت قسم اول در ماکول و مشروب بدانکه هر چیزی که وارد بدن میگردد دو میان او و حرارت بدن فعل و اید میشود از شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوایی یا مطلق یا دوایی معتدل یا دوایی ستمی یا ستم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدین متغیر نگردد اندک تغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوایی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر کند

واشتهاء

بکینه

بکیفیت احسن و مشابه او شود و غذای او بدوایت غالب بود اما اگر دوایت غالب بود دوای غذای کویند و دوای مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و مشابه او نشود و دوای ستمی آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و افساد کند و اگر حار باشد تحلیل روح و اگر یار باشد با حار هلاک شود و ماکول را بر وجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود اثر او را کویند و اگر بماده فقط بود غذا کویند و اگر بصورت فقط بود و آنخاصیت کویند و این دو اینجا و اگر مری موافق بود نریاق کویند و اگر مغزی موفق فاذ هر خوانند و اگر مخالف طبع بود ستم کویند و اگر اثر آن بکیفیت و صورت بود یا غذای دوایی و آنخاصیت کویند و بدانکه غذا منقسم میشود بطیف و کثیف و معتدل و هر یک از آن بکثیر غذا و طیل غذا و معتدل و هر یک از این مجموع بحسن الکیوس و در الکیوس معتدل پس مجموع بیست و هفت قسم بود حاصل ضرب سه در نه در قسم دوم در مشروب و او بر دو قسمت قسم اول در آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت نهار او را مبدی و مرفی باید با صلاحت قبول هضم و تخیج در بدن آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آنچه که از او این فواید حاصل شود و کمی باشد و آنرا فواید دیگر هست مثل محافظت مرطوبه اصلی و فضا و صفای لون و ترطیب و تیرید اعضا و تطفیه حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط در موجب ضعف اعصاب و قوی و شمه شود و بهترین آن آب شکر است که بر کل خالص با بر سنگ جاری گردد و منبع او دور بود و از بلندی منحدر شود و تیزی دود و دود سرد و گرم شود و نرود کمر و صافی گردد و شمال با بدان نرود و آفتاب بدان تابید و هر چه در بوجو شاند نرود میرا شود و موجب ثقل معده نشود و یکبار که بیاشامند تشنگی نشانند و مجموع این صفات در آب نیل موجود است و آب یار الطیف بود خصوص که در تابستان از آب سرد بارد اما از جهت کثرت مرطوبت و لطافت نرود متعفن شود و اصلاح آن بطخت و آب کایر ثقیل بود و آب چاه از آن ثقیل و مفرود و آب تری و اجای مفرود و آب معدنی اگر حدیدی بود نفوذ لاشا کند و شتی منع سیلان نفت دم کند و نوشادری مطلق بجای بود و نفی و ذهی تقویت دل و معده و لاشا کند و بوبرقی و طلی خال و شفا آرد

و کبریتی تلین طبع و شقیه جلد کذاب کرد مفسد معد و غاسل او بود و قوی بکشد و طبع نرم
 کذاب در مقوی معد و منبه شهوة و مسکن طش بود آب برف و ج اعضای عصبانی را مضر بود
 قسم دوم در شراب اگر چه کلام مجید بود منع و تحريم آن نازل گشته است و مباشرت آن از جمله کباب است
 و اخبار و احادیث در خاشاک آن وارد شده اما چون طبیعت در معالجات و قهها بدن محتاج میشود
 خصوص که شرع نیز بشرط مخصوص رخصت فرموده و اکثر خلایق در آشروع مینمایند و بدلیل و منافع لایق
 طالب منفعتند و او را مضر است بسیار هست بنابرین مقدمه را انواع طبعی است بحسب زمان و طعم و لون و اثر
 و قوام شروع میبرد اما بحسب زمان بدانکه ابتدای ظهور سرگرم در وقت شام حکم نو او است و تا تمامای
 سال متوسط گویند و بعد از سال حکم کند و در شراب نوعی غذا است و در فربهی کند و مناسب محرو
 و اوقات حارة باشد اما کبر از آن دارد و اسهال نفخ از او تولد کند و کهنه زود نفوذ کند و بلطیف
 و تقطیع خلط کند و بلغمی منج را و امراض یارده بلغمی را مفید بود و حواس را تقویت کند و متوسط جمیع
 احکام متوسط بود اما باعتبار لون بهترین لون شراب حمی است پس با قوی و آنچه زود بود و حار و کم غذا
 باشد و زود نفوذ کند و خوار آرد و ابیض نیکو غذا دهد و در طبیعت کذب و اسود بهترین انواع بود اما
 باعتبار طعم شراب شیرین مقوی و مقطع بود و در کدر و وجو و سیر زرا مضر بود و شراب تلخ حار و
 زود نفوذ کند و اخشا را مضر بود و شراب قابض تقویت کننده و احشاء را زود نفوذ کند و سینه را مفید
 بود و حار مضر در مستی کند و دماغ را مضر بود اما باعتبار رایج شراب را طبعی را تقویت و تشط
 بیشتر کند و معد را تقویت بیشتر کند و حار غیر طبعی مصلع باشد و عدم الراجح در مستی کند و منتهی حاجت
 بد باشد و موجب فسادها بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ کدر بود و در کدر و سده آرد و رفیق
 و صافی از هر قسمی که باشد نیک بود و مسکو و حار آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما بنیده زینبوی جگر
 و معد را مفید بود لیکن قبض و نفخ و صغیر بد آرد و سالی گرم و تر و سمن بود و عسلی حار و مقطع بود
 و زود نفوذ کند و آرد را در جمیع مفاصل را مفید باشد اما صنداع و تب آرد و خرمایی مفسد و غلظ
 خلط بود و در راج و سودا از او تولد کند اما تسمین بدن کند و آنچه از جنوب زده و الم سازند

عج

بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف بود و در آن منفعتی نباشد و موجب مضرها شود اما اسکار کند
 اما منفعت شراب فرشی گویند که در هیچ مرکبی و منفردی از این منفعت نمیتواند بود که در دست و این
 منفعت یا نفسانی بود یا بدنی اما منفعتی که نفسا نیست سرور و نشاط و از آله افکار فاسده و غبت
 بشجاعت و سخاوت و منع دهشت و دفع سوطن خلق وجوده ذهن زدکا و صفای خاطر
 بود و آنچه بدنی بود تحسین لونست و برافت و اشراق آن و اشاعه حرارت غریزی و تقویت مسک
 و مجاری و تقویت هضم و تکثیر بلطیف م و ترفیق و تصفیه خلط و استحاله بلغم بلخون و کسر
 فایله شود و معاونه طبیعت در دفع فضلات مثلی و اسهال و عرق را در ارانا مضر است و
 آنست که از آله عقل میکند که شرف مخلوقات و انفع مکنون است و غیر انسان از دیگر حیوانات
 از دست و قوی را ضعیف میکند و منع ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوة طعام و جماع
 و ارخا و اعصاب و مفاصل و حدود غفلت و تهیت و شیان و مرش و فالج و تغییر کلام و
 صوته و شکل و نقل حواس و غیر آن از او تولد کند فصل ششم در اجتناب و استفرغ بدن آنکه
 اعتدال در استفرغ و اجتناب موجب حفظ صحت است و استفرغ موجب تیرید و ضعیف و ضعف
 و بخول بود و اجتناب مفرط موجب سده و عفونت و تولد حیانت است و مسقط شهوة طعام بود
 و بدن و حواس را ثقیل کند و چون از استفرغ معتاده جماع و حاست درمان شروع میبرد اما
 جماع فعلیست که بر صحت و قوه جمیع افعال و قوی و قوتیست زیرا که مبدأ او قوت تخیل و باعثه
 شهوانیست و محرکه تدبیر فضلات میکند قوت حیوانی که از سال حرارة روح و بیج بدن اعضا
 میکند و قوه طبیعی که تولید ماده منی و لحالت آن و دفع آن میکند و انشای خود مخصوص باین فعلیست
 بنابرین باید که درین اعضا هیچ نوع از امراض نباشد و جمیع افعال که بفریک متعلق است بر هیچ
 طبیعی یافت صادر شود چه از قوت این موجب ضعیف این قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال
 احسن اوضاع و اشکال استعمال کنند موجب اشاعه حرارت غریزی و تفریح و تقویت اشتها و دفع
 و سواس و امراضی و ای و هر طوبی بود و دفع استلای نقل بدن و کلال حواس کند و ترک آن موجب جلد

اضداد این شود و افراط در آن موجب ضعف قوی و زبول بدن و امراض بارده شود و اعضای عصبانی را
مضر بود اما حمام فعل طبیعی آن تسخین است بواسطه هوا و تریب کبد بواسطه آب و استعمال حمام و انفعال
بدن از آن بحسب سبوت و البته سمرقند دارد بپن اول برده و مرتب بود و پند دوم سخن و مرتب و پند
سخن و محض بود و استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب دفع فضلات و دفع آن و دفع مسام
و تغذیه و تسهیل بدن و انفاش حرارت غریزی و شهوت غذا در تلبیس جلد و دفع کلال و خفگی بدن
بود و ترک آن موجب اضرار این بود و افراط در استحمام موجب تحلیل و ضعف قوی و عدم شهوة
جماع و انقباض مواد و استحمام بآب سرد موجب تیرید و تطبیق البقا قوت اعضا و قوی و حرارت
غریزی بود و مناسب جوانان محرومی مزاج باشد بآب دوم و کما سبب غریزی و شغل بود
فصل اول در اسباب ملحقه بستر و قیام آن پنج است اسنان و لجناس و عادات و
صناعات و واردات خارجی اسنان از آنجمله است که او را تاثیر در احوال بدن بیشتر است چنانچه
بعضی از اشخاص در سستی ضعیف و مرخص باشند و چون اشغال کندی بستی دیگر قوی و صحیح گردند
بالعکس چنانچه محرومی مزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کهنه قوی گردد و سرد مزاج
بعکس این بود و حالت سن چهار است اول سن نمو و آنرا سن حدیث گویند ابتدای آن سن طفولیت است
و آن زمان است که مولود را استعداد حرکت نباشد جدا از آن سن صبی و آن بعد از نفوذ بود و قبل
از سخت شدن اعضا بعد از آن سن نوجوانی و بعد از آن سن غلامیه و آنرا هوا گویند و این وقت
باشد بعد از آن سن فقی تا قریب بی سال که سن شباب است دوم سن وقوف و آنرا سن شباب گویند
و بعد از آنقضای سن و نباشد تا قریب چهل سال و حواریت در صبی و شباب و لای جالیوس در سن
متناهی باشد اما در صبی بواسطه کثرت طبعه شدید نباشد و در شباب بواسطه قلت رطوبت
شدید و حاد بود چنانچه هرگز تر و خشک را علیحدہ مشتعل کردنی در نارین متساوی و بین در سن
سیم سن کهنه بود و آن از انقضای سن و قوفست تا قریب شصت سال بود و درین سن حرارت
در نقصان و بیوست در آنرا بود چهارم سن شیخوخت و آن از انقضای سن کهنه تا آخر عمر بود

بعضای ضعیفه گردد

درین

و درین سنی بیوست غالب شود و برودت بسبب رطوبات غریبه و این مجموع کثرتش بحسب اغلب باشد
اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت گردد چنانکه گویند در حبشه و ترکبار اسنان تاسی و چهل سال
منقضی میشود اما لجناس مزاج ذکور و حرارت و بیوست بایل بود و مزاج اناث بر طوبیت و برودت
و این نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کل و لحد از ذکر نسبت با کل و لحد از آنات چنین بود اما صناعات
هر قسمی از آن موجب امری شود مثل آنکه صناعتی که مباشر و مجاور آب باید بود همچو قصارت موجب
ترطیب شود و صناعتی که مجاور آتش باید بود موجب تسخین و تخفیف بود و افراط در آن بسبب کثرت
تحلیل موجب تیرید شود و صناعتی که مجاور کل بود موجب بیوست مثل کاری و طبیانی اما عادات
از آنجمله است که ترک او مزاج بود و مراعات او حافظه و استقامت مزاج بود اما عادات
مذمومه مثل آنکه کسی که عادت بخیزی کرده باشد که موجب مواد فاسد خواهد بود اگر یکی از آن
دفعات باز آید موجب ضرر و تغییر مزاج شود پس تدریج از آن آیند و این پنجه گفته اند العاده طبعه
لحاصله واردات خارجی مثل ضما و اطلیه و کادات و شمولیات بود که هم حافظه و هم
مزاج مزاج میباشد و تغیری که از شمولیات حاصل میشود از دیگران نمیشود و آنچه طبعیه است
بواسطه مناسبت با روح و سرعت نفوذ مقوی و حافظه صحت بود و آنچه کوری بود بالعکس و از آنجمله
نقصانی آن است که موجب تحلیل رطوبات و استسقا بود و برود و صداع بار در امفید بود و همچنان
اند فای در میل کرم امراض رطوبتی را نافع بود و اشتقاق در نریب تشنج و اعیاد امفید است و مثل
شرب آب بر روی موجب انقباض قوت و از آنکه کرب و لطیف میشود خصوص که با کلاب بود فصل دوم
در تعدیل اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی همچون
حرکت ریاضت و ملاقات مسخعات از اغذیه واد ویدخواه بحسب غلغل بود و خواه بحسب خارج و نگاه
مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت حرکات و سکون مزطین بود و استعمال هر دو از اخلاط و صفا
و فحلت اخلاط و افراط در استعمال مسخعات و افراط در تحلیل و تکیه غذا و اسباب بر طوبیت استعمال
مرطبات بود و کثرت اکل مایه و هضم و سکون و نوم و لجناس از محلات و محققات و اسباب

بیوست استعمال محلات مغط و مخففات بود بحسب دخل یا خارج اسباب ملاست از لعل مثل تناول
مرطبات و مولدات الحلات طریقه زجر بود و از خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیه و هوای نرم
و اسباب خشونت ملاقات محلات و مخففات با فراط و با بضات بود خارجی و داخلی و اسباب استفرغ
قوت و افع و ضعف ماسکه و برقت ماده و توجیه طبیعه با نظری بود و اسباب احتیاس قوت ماسکه و ضعف
دافع و غلط و لرزجت ماده بود و توجیه طبیعه بود بطرف دیگر و اسباب فساد شکل قصور قوت و تصور
یاد آت منی بود و اصل خلقت یار دات انفصال از رحم یار دات تقیظ یا سرعت حرکت طفل نزد
خوبی یا ضربه و سقطه مثل آن بود اسباب در محد و چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثقل یا التها
منفذ یا انطباق مجری بواسطه ضاعط یا تنفس مجاری اسباب انشاع مجاری و ضعف ماسکه باشد یا شدت
حرکت افع یا اذوید مفتوح یا منحصر اسباب زیادتی مقدار و عدد که نه ماده و شدت قوت عاذیه باشد یا
نقصان مقدار و عدد در اول خلقت و نقصان ماده یا ضعف مصوره بود و بعد از خلقت سببی از اسباب
خارجی بود مثل قطع و تالک اسباب فساد وضع بمقاربت عضوی و بعضوی تشنج و التقام بود یا لادی
باشد و بمساعدت عضوی از عضوی تشنج یا استرخای اثر قهر باشد یا لادی اسباب تفرق اتصال
از لعل ماده اکال یا محرق یا الذاع بود یا امتلاقی مد باشد در افع و زجر طبیعی بلوکی و غنیف
یا انفجار و زجر بود از خارج مثل قطع سیف و کشیدن بر سیمان و سوختن با آتش بود و اسباب
قهر جرحی بود که منفتح گردد یا وری که منفرج شود یا بشی جرحی که متاکل شود اسباب ورم امتلا
از حلاوط یا از ماده ریجی یا مائی بود و قوت عضود افع و ضعف عضود قابل انشاع مجاری یا جوی
شدید بود اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیکه که از طریق مزجیه پیدا شود یا امری خارجی
باشد مثل ضربه و سقطه اسباب وجع که عبارت از احساس و ادراک منافی بود مثل ضربه چوب
سؤال مزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف و متعدد است اسباب آن نیز متعدد
و مختلف بود اوجاع مشهوره پانزده است اول حکاکت و سبب آن خلط خفیف یا مالج بود
دوم خشن است و سبب آن خلط خشن بود سیم ناخشن است و سبب آن ماده تیز بود یا ریجی که مد

دغشا

و غشا بود از جعفر بن چهارم مرد است و سبب خلطی یا ریجی بود که در عصب یا عضل بود از جعفر
بنجم ضاعط است و سبب آن ماده یا ریجی بود که جای عضو تنگ کند ششم منضج است و سبب آن
ماده بود که میان عضل و غشای او حادث شود هفتم کسرات و سبب آن ماده و ریجی بود که میان
عظم و غشای او حاصل شود هشتم رخاوت و سبب آن ماده بود که محل لحم و عضل باشد نهم
ثابت است و سبب آن ماده غلیظ یا ریجی بود که میان طبقات اعضا واقع شود دهم مسلی است
و سبب آن همین سبب ثابت است و فرق میان او میان ثابت است که ماده نایب یا نفوذی بود چنان
محسوس شود که عضو را سوراخ میکند و ماده مسلی در آن موضع متحبس بود یا زده هم خدر است
و سبب آن خلطی یا ریجی بود یا انسداد منافذ روح نفسانی و زاده هم ضربانیت و سبب آن وریجی
حار بود در عضوی حاس حسیر دهم اعیانیت و سبب آن یا تعجب بود و آنرا اعیانی تعجب گویند
یا خلطی مرد و آنرا اعیانی تمدی گویند یا خلطی لا ذغ و آنرا اعیانی قروحی گویند یا بسبب ریجی باشد
و آنرا اعیانی ریجی گویند چهاردهم لا ذغ است و سبب آن خلطی حار بود پانزدهم ثقیل است و سبب
آن ماده بود که در عضوی غیر حاس که از غشا معلوم بود یا غشا کرد در آمده و بواسطه انحدار
غذا الحاس ثقیلی کند یا بسبب وریجی بود که در عضوی حاس واقع شود و حاس عضو را باطل کند همچو
سرطان نفوذ بالله اسباب سکون وجع قطع سبب وجع بود بحالات و مسفرغات یا انحدار است
و خواب انحرافات وجع بود و بحقیقت مسکن وجع قطع سبب است اسباب تخمه و امتلا از دویرون
نیست یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات یا توفیر طوبه فضلی و موانع تحلل یا امری داخلی بود
مثل ضعف هاضمه یا افع یا شده ماسکه یا ضیق مجاری اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب یا
جور عضو شود یا وارد روح یا وارد قوت او وارد عضو سؤال مزاج و سؤال ترکیب و تفرق اتصال بود
و اگر وارد روح شود سؤال المزاج بود و تحلل اکثر استفرغ و اگر وارد قوت شود اکثر صدور فعل
از آن قوت بود و اگر اعتبار اسباب بعید کند فساد هوا و مایوکل و شرب نیز از اسباب ضعف
بود اسباب حرکات غیر طبیعی یا بسی مضغ بود همچو ریشه یا پیوستی تشنج همچون فواق یا

یا فضولی بودی بر ترید و چون ناقص یا مودی بلوغ و قشر بره یا بخی که طالب خرج بود و نیز علاج
مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات و این مشتمل بر دو باب است باب اول در احوال و اعراض
لحوال بدن انسان بدهد و اینوسر حالست صحت و مرض و حاله ثالثه اما صحت هیئت طبیعه
با وجود آن احوال از بدن انسان سلامت صادر شود و مرض هیئت غیر طبیعی باشد که بواسطه
موجب آفت احوال بود و حاله ثالثه هیئت بود که نه صحت بود و صادق آید و نه مرض زیرا که کما
که احوال مطلقا سلیم نیست و مطلقا غیر سلیم هم نیست چون حال شیخ و طفل و نافر و سکران یا صحت
و مرض هر دو مجتمعند و وقتی واحد نیست با شخصی در دو عضو و هو حال اعدا یا مجتمعند در شخصی
اما در دو جنس و هر دو صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض مقدار یا مجتمع شوند اما در دو وقت
و شخصی که در تابستان یا در زمستان یا در شب یا در روز و در زمستان یا در شب و در روز و در شب
اما احوال پیش شیخ الرشید صحت و مرض است و میان واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت در حدی که او
گفته خالی نیست اما مرض هیئت غیر طبیعی بود که بواسطه مرض موجب آفتی شود و اوجاع مرض باشد
و شاید که عرض بنفس خود مرضی باشد و صناع که عرض حقی بود و بنفس خود مرضی باشد و باشد که
عرض سبب مرض شود و هر دو مع قولی که سبب غشی میشود و باشد که چیزی هم سبب هم عرض هم مرض باشد
چون حی و سعال که عرض ذات الحنجرت باشد و چون مستحکم باشد بنفس مرضی باشد و سبب ابتداء عرض
میشود بواسطه اقتضای حرکت غنیفه و سل عرض قهر ریه است و سبب ضعف معده میشود و
خود مرضی باشد و بدانکه مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس است جنس اول امراض سؤل المزاج
باشد و آن هشت قسمت که خارج بود از اعتدال و این سؤل المزاج ساده بود و مادی بود و جنس
دوم امراض ترکیب است و آن چهار قسمت امراض خلقة و مقدار و عده و وضع اما امراض خلقت
چهار است اول مرض شکل و آن آنست که شکل از مجری طبیعی متغیر شود بحیثیتی که مضر باشد علاج
مستقیم و استقامت معوج دوم امراض مجاری بهر آنکه فراج شود مثل اتساع عصبیه مجری یا تنگ
کردن مثل خناق که شک شدن منافذ نفس است یا منسد کردن مثل انسداد عروق کبد و غیره

سیم امراض تجاویف یا نکه بزرگ شود و هر کس انشین یا کوچک کرد و هر چه صغر معده یا خالی شود
و هر چه خلوت تجاویف قلب مزاج مملک یا متلی و متند و مفسد شود و هر چه صرع و سکنه چهارم امراض
صغایع است و هر چه ملاسه معده و خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار زیادتی عضو خاص بود و هر چه
عظم لسان و داء الفیل و زیادتی عام بود و هر چه سمن مفرط و به نقصان خاص بود چون صغور لسان
و عام بود و هر چه مفرط اما عرض عنده طبیعی بود و هر چه اصبع زاید یا غیر طبیعی و هر چه سلع یا نقصان
بود چون قطع اصبع یا نقصان آن در اول خلقت اما مرض وضع و هر چه زوال عضو بود از وضع
بجمله و بغیر خلع جنس سیم از امراض مفرد و تفرق اقصا است و اسم این مرض بحسب موضع مختلف بود
اگر تفرق اتصال در جلد باشد حدش و صبح کویند و اگر در لحم باشد جودت کویند و اگر متفاد و
منقطع شده باشد قهر کویند و اگر در عظم واقع شده باشد کسر کویند و اگر عرض بود صانع کویند
اگر بطول بود و تفرق در عروق اگر عرض بود فسخ کویند و اگر بطول بود نفقت و در عصب شقی
و شدخ کویند و در عروق نیر و شق اما موضع مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود و هر چه سل
که از حی ق و قهر و ریه مرکب است و تسمیه بعضی امراض یا مشابیه است و هر چه داء الفیل و داء الثعلب
یا بحسب محل مجوزات الحنجرت و ذات الصدر یا بحسب عرض مجری و بدانکه مرض اصلی باشد و بشرکت
باشد آنچه اول حادث شود اصلی بود و آنچه بسکون اول ساکن کرد و بشرکت بود و اینکه مجاورت
بود یا بواسطه بشرکت باشد یا بواسطه مجاورت بود یا بواسطه آنکه از عضو مالوف طریق با بود
یا آنکه میان دو عضو خادم و مخدوم بود چون عصب و دماغ یا ابتدا فعل او بود چون مجاری و ریه
یا محل مجاری عضو یا و چون دماغ معده را یا مصب او عضو بود چون بغل قلب و او پس گوش
دماغ و او پس کبد را و بدانکه اوقات از منتهی که مرضی که منتهی میشود چهار است ابتدا و تزاید
و انشمار و انحطاط ابتدا مرض از زمان ابتدا کویند و مادام که در تزاید زمان نرید و چون واقف
باشند زاید و نه کم زمان انشمار کویند و چون نقصان یا بدین زمان انحطاط باب دوم در علوما
و دلائل مشتمل بر مقدار و هشت فصل اما مقدار بدانکه علامت آنست که بدان استدلال کنند

باحوال بدن و افعال که از قوی صادر میشود و این علامات و امارات یاد دالالت بر نفس مرضی کند
 همچو سرعت و اختلاف نبض که دالالت بر محلی که در بدن نشانی که دالالت بر
 حجاب بود یاد دالالت بر سبب مرضی کند همچو علامات امتلا یا علامات ملازم مرضی بود چون
 حار و ضیق نفس و وجع ناخس در برسام یاد دالالت بر امراض ظاهری بود چون لون و ملکین دالالت
 امراض باطنی بود و این نوع مشکل نبود و موقوف بر معرفت تشریح است و استدلال امران بخند
 چیز کنند اول افعال اگر در بحر طبیعی بود دالالت بر آن بود در مبداء افعال که قوی است و آفت قوی
 دالالت بر آن عضو بود که مظهر او است چنانچه دالالت افعال ارادی و حسنی حال دماغ و دالالت نبض
 بر احوال دل و دالالت بطن بر کبد و بطن بر معده و امعا دوم موضع مرض چنانچه وجع در طرف ایمن
 که دالالت بر کبد بود و طرف ایسر که دالالت بر طحال بود سیم اشکال مرض همچو دالالت ورم هلاکی شکل
 برای آنکه ورم بر کبد است چهارم مایستفرغ همچو بول و برا که در محل خود یاد کرده اند چون
 استدلال بانواع است در هشت فصل یاد کرده میشود انشا الله فصل اول در علامات مزاج بدانی که
 علامات و امارات مزاج ده است اول ملکین است اعتدال آن دالالت بر اعتدال مزاج بود و میل آن تکلفی
 از کیفیات از بعد دالالت آن کیفیت باشد دوم سخا است سمن لحي دالالت بر حرارت و رطوبت بود و سمن
 شحي دالالت بر سردی و رطوبت و هزال از لحم دالالت بر سردی و پوسیدگی و از تخم دالالت بر حرارت و پوسیدگی
 سیم لون است بياض لون دالالت بر سردی و سردی و سمره دالالت بر حرارت و صفرت دالالت بر صفرا و کبودی
 دالالت بر سودا چهارم رويست کثرت و سودا وجود آن دالالت بر حرارت مزاج کثرت و شقرت
 بر اعتدال و صهوبت و بياض بر سردی و تخم هيسه اعضاست معوت عروق و سينه و عظم عظم و تمام
 خلفت دالالت بر حرارت بود و ضد آن دالالت بر سردی و تخم ششم کیفیت افعال است سرعت افعال انکفیتی
 از کیفیات دالالت بر غلبه آن کیفیت هفتم افعال طبیعی است از افعال آنچه کامل بود دالالت بر اعتدال بود
 و آنچه مشور و سرع دالالت بر حرارت بود و بطی دالالت بر سردی و تخم هشتم نوم و يقظه است کثرت نوم
 دالالت بر رطوبت بود و قلت آن دالالت بر حرارت بود و کثرت بياض دالالت بر سردی و تخم نهم افعال نفسانی است

نصفه
 از
 رويست
 کثرت
 و سودا

طبیعی

طیش و برات وحدت ذهن و کثرت کلام و سرعت افعالات دالالت بر حرارت بود و جبن و بلادیت و فرط
 حیا و قار و بطو افعالات دالالت بر سردی بود و تخم فضول مند فعا است شدت مزاج و صبیغ آن
 مزاج حرارت بود و ضد آن دالالت بر سردی و کثرت آن دالالت بر رطوبت کند و قلت آن بر پوسیدگی
 فصل دوم در امتلا امتلا زیادتی کیت اخلاط سردیه و اخلاط صلبه بود و علامات امتلا بمجلا ثقل
 اعضا و کسل و ضعف اشتها و اشتها عروق و امتلا نبض و انقباض و غلظت قار و ریه و کلال بر بود
 اما مفصلا علامت غلبه دم ثقل سرد و تمطی و تشاوب و نفاس و کدورت و بلادیت حواس و بلادیت
 ذهن و حرارت لون و مزاج و طمور و رشور و رفیق خون از مواضع سهله مثل بینی و بروج دندان و تخیل
 چیزهای سرخ بود و علامت غلبه بياض لون و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق و ذهن
 و قلت عطش و ضعف هضم و خشک ترش و کثرت خواب و بلادیت حواس و تخیل آب و سرما و چیزهای
 سفید بود و علامت غلبه صفرا صفرت لون و چشم و تلخ دهن و خشونت مزاج و خشکی دهن و مخرب
 و تشنگی و ضعف اشتها و غشیان و قی صفرا و قشر بریت و تخیل شعله آتش و چیزهای زرد بود و علامت
 غلبه سودا آتیرکی و خشکی بدن بمواد و غلظت خون و شهوت کاذب کثرت افکار و وسوسه و خوف
 و تخیل دود و تیرکی و چیزهای سیاه بود فصل سیم در نبض و آن جو کیت است از او غیر مزاج که قیاس
 از قلب شر این باشد و مر نبض مرکب است از انبساطی و سکون و انقباضی و سکون و قبض و بسط
 از چهار جذب سیم و دفع و حاست و احتیاس نبض نه است جنس اول ملخوذ از مقدار است و اجناس
 او نه است اول طویل است و او آنست که در حال حرکت بخوابد او اگر در طول محسوس شود و سبب آن
 شدت خلعت بر ویج بود و کثافت لکون و صلابه جلد دوم قصیر و او در مقابل طویل سیم معتدل و
 و طول بود چهارم عرض و او آنست که اگر از لوی او در عرض محسوس شود و سبب آن خلوع عروق و طرف
 آلت بود پنجم ضیق است و او در مقابل عرض بود ششم معتدل در عرض و ضیق هفتم شافق است
 و او آنست که لوی او در عرض محسوس شود و سبب آن شد خلعت و مطاوعت آلت بود هشتم
 متخفص است و او در مقابل شافق است نهم معتدل در شقوق و انقباض و از دو لایح و آن پست و هفت

قسم حاصل شود اما آنچه مشهور است و اسمی دارد شش است و آن بنض طویل
 مرخص عمیق بود و دوم صغیر است و او در مقابل عظیم بود سیم معتدل در عظیم و صغیر باشد چهارم
 غلیظ است و او آنست که در عرض و شمول زیاد بود پنجم دقیق است و او در مقابل غلیظ بود
 ششم معتدل در غلظ و در قوت بود جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت و آن سه قسمت
 اول سریع و او آنست که زمان حرکت و بنجایت کوتاه بود و سبب آن شده حاجت باشد دوم بطی
 و او در مقابل سرعت سیم معتدل در سرعت و بطو جنس سیم ماخوذ بود از زمان سکون
 و آن سه قسمت اول متواز است و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت
 حاجت و ضعف قوه بود دوم متفاوته و او در مقابل متواز بود سیم معتدل در تفاوت
 جنس چهارم ماخوذ است از قوام آلت و آن سه قسمت اول صلب بود و او آنست که انگشت
 با اعتمادی تمام حرکت انبساط او فرزند و سبب آن بیوست جرمی که باشد دوم لینی و او
 در مقابل صلبیت سیم معتدل در صلابت و لینی جنس پنجم ماخوذ است از ملل آلت و آن سه
 قسمت اول حار و سبب آن اسباب سخته بود دوم بار است و او در مقابل حار بود سیم
 معتدل در حرارت و برودت جنس ششم ماخوذ است از متلا و خلو و آن سه قسمت اول
 متلی و آن متلا بود دوم خالی و او در مقابل بود سیم معتدل در خلو و امتلا جنس
 هفتم ماخوذ است از کیفیت قرح و آن سه قسمت اول قوی و او آنست که در انبساط
 سخت بر انگشت بگوید و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب و فوج معتدل دوم ضعیف
 و او در مقابل قوی بود سیم معتدل در قوه و ضعف جنس هشتم ماخوذ است از استواری
 و آن دو قسمت اول استواریست و آن عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات ای قریب
 مساوی بود دوم مختلف و او در مقابل استواری بود و این مختلف بر دو قسم بود مشتمل بر غیر
 مشتمل مختلف مشتمل آنست که اختلاف او از نظامی باشد یعنی در چند دور که گذرد آن یک
 اختلاف باشد و غیر مختلف غیر مشتمل آنست که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری

او را اختلافی ظاهر شود جنس نهم ماخوذ است از حال وزن و آن یا جید الوزن باشد یا ردی
 الوزن جید الوزن آنست که بر مجرای طبیعی بود یعنی وزن آن بنض مناسب مزاج سیم صاحب
 بود و ردی الوزن سه قسمت اول متغیر الوزن و آن بنضی باشد که از وزنی که لایق سن
 صاحب بنض باشد تجاوز کرده باشد چنانکه وزن بنض صبی شلای و وزن بنض شبان بود و
 میان الوزن و آن شخصی بود که از وزنی که لایق سن صاحبش باشد قاصر بود چنانکه وزن بنض
 شبان شلای و بنض صبی باشد سیم خارج الوزن و آن بنضی بود که وزن او مشابه و در فی
 از وزن نباشد و بایست که در حرکات بنض طبیعی موسیقاری موجود است زیرا که
 همچنانکه تالیف نغمات با ذوات اربع و تقدیر از منته که میان فقرات متخلل و منکر و تامل میشود
 بسبب از منته بنض نیز در سرعت و توان نسبتی ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود چنانکه در
 آن هیچ اختلافی نباشد آنرا مشتمل گویند و الا غیر مشتمل و از انواع بنض که آنرا نامی نهاده اند
 مشهور است اول غیر الیست و آن بنضی بود که مختلف بود در سرعت و بطو چنانکه اول بطی
 باشد پس ثانیاً سرعت یاب شود و بتدريج هر بار سریعتر شود و شبیه بحر که غزال دوم موسیقی آن
 بنضی باشد مختلف در عظم و صغر و شمول و عرض و امتلا و بطریق موج آب محسوس شود سیم
 دودی و آن بنضی بود همچو موسیقی اما او را عرض و امتلا نباشد و ضعیف تر بود چهارم غلیظ و او
 تر از دودی بود پنجم منشاری و آن بنضی بود که مختلف بود در عظم و صغر و صلابت و لینی و شمول
 و انقباض و گان که بعضی از اجزای او شاهره بود و بعضی منقبض ششم ذنب الفار و او آنست که بنضه
 متحرک شود و بتدريج ضعیف و صغیر شود و باز بد رجاء اول عود کند و بدین تیره ضعیف شود
 هفتم مسلی و او همچو ذنب الفار است الا آنکه عود او بد رجاء اول بتدريج بود چنانکه بتدريج ضعیف
 شده و ذنب الفار در قفا عود کند هشتم ذوالقره و او آنست که در زمانی که توقع حرکت بود
 ساکن گردد نهم واقع در وسط و او آنست که در زمانی که توقع سکون باشد متحرک گردد دهم
 مرتعش و او آنست که حرکت او همچو حرکت مرتعش بود یا زدهم ملتوی و او آنست که همچو بیانی

دست می باشد یا چون شیر بود دلیل ذوبان باشد و این را خوردق باشد و نقاع یا ماده دلیل قروح
الآت بول باشد و نقاعی همده دلیل حصاة یا مواد خام بود و مرصای هر سوب بغایت بد باشد و اگر
مشابه می بود دلیل بحران امراض بلغمی بود و آنچه مشابه ماست و شیر باشد مرصای هاضمه و دلیل هلا
بود و از الوان بول یکی آنست که مشابه غساله لحم باشد و بدانکه اندلیل کبد یا غلبه دم باشد و دیگر
آنست که مشابه لون زیت باشد و اندلیل بر باشد خصوص که منتن بود جنس دوم از دلایل قوا بول
باشد و آن سیمست اول رقیق و آن دلالت کذب بود و عدم نفخ و ضعف کلیه و آلت بول
دوم غلیظ و اندلیل خلط و عدم نفخ بود و باشد که دلالت مواد غلیظه یا انفجار او دام یا انفجار
سده باشد و غلط بول و اگر بتدریج کم شود نیک باشد و اگر متدای کرد مخصوص در حیات حاده
بد باشد سیم معتدل در غلظ و رقت و اندلیل نفخ نام و حرج حال بود و الله اعلم جنس سیم را بجه
بولست و آن شش قسم باشد اول عدم الرایحه و اندلیل برودت مزاج بود و نقصان حرارت غریزی
دوم منتن و آن دلیل قروح مجاری بود یا خلط غفیف سیم حامض الرایحه و آن در مرض حاد دلیل
قوت حرارت غریزی بود یا دلالت کذب حرارت غریبه که از مواد بار در محاذت شده باشد
چهارم حلو الرایحه و آن دلیل غلبه دم باشد پنجم خفیف الرایحه و آن دلیل فساد رطوبات صفرا
ششم زهیم الرایحه و آن زهیمت یا کبود و آن دلیل فساد رطوبات باشد چهارم زردی زده است
و ماده زرد رطوبتی لزج بود و فاعل آن میجو بود که در جگر بول بود و سودا و شقره زرد دلیل
برقان بود و اگر آن دلیل از فساد خلط و کثرت اندلیل بر رطوبت پنجم قلت و کثرت بولست
و آن اگر کمتر از آن باشد که می باید نسبت به مشرب دلیل مقدمه استسقا یا اسهال یا تحلیل مغرط بود و اگر
بیشتر از آن که می باید دلیل استفراغ رطوبات زاید بود و ذوبان اعضا ششم صفرا و کثرت
و آن رقت بود بول که دلالت کذب بر اشتغال طبیعه بفضیخ خلط یا بر سقوط قوه و صافی دلالت کذب
بر عدم نفخ هفتم رسوبت و رسوب جوهری باشد که از مایه غلیظه تر بود و از متمیز شود
خواه که تر سب شود و خواه که معلق بایستد و استدلال بر فساد چند وجه کند اول از جوهر او آن

یا طبیعی

فحالت و مازجه آن با بول دلات بر آن کند که از کبد و حوالی آن باشد و اگر متمیز بود و متمیز
 نباشد دلات کند که از مثانه و مایلی اوست پنجم استدلال از زمان رسوب بود و اگر ظهور
 رسوب نرود باشد لیل هضم نیک باشد و اگر بر بود بعکس این باشد و باید دانست که بول
 زنان سفید تر و غلیظ تر از بول مردان بود بول زنان آستین صافی بود و در وسط آن چربی
 همچو پنجه منقوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدای حمل مایل بر قوت بود و در انتها مایل بر جبروت بود
 و بول نفسا مایل بسودا باشد و بول صبیان سفید و غلیظ بود و بول شبان مایل بناری و معتدل
 القوام بود و بول کول به بیاض مایل بود و بول شایخ سفید و رقیق باشد فصل ششم در بیان
 و استدلال بدان از چند وجه که اول از کثرت کوزاید بود از فضل طعام دلیل کثرت اخلاط
 یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد بسبب ضعف دانه بود و یا احتباس که در مقابلون
 یا عوارضات شده و دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لایح دلات کند بر خلط لریج و در تب
 حار دلیل ذوبان باشد و اگر قوی غیر لایح باشد دلات بر سده یا ضعف مجاری یا سوء هضم یا
 تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت نیا میخته باشد از تحلل و حرارت یا پس از غلبه یا طول
 مکث بود و اگر بر طوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مراد بود سیم استدلال
 از لون بدانکه بر اثر طبیعی آنست که ناری بود و شده آن دلات بر غلبه صفرا کند و نقصان او دلیل
 ضعف هضم باشد و بیاض آن از سده مجاری مراد باشد و هم بر قان بود و اگر بوی یم از آن آید
 دلیل انفجار رجه بود و خضرت آن مراد زنجاری و کثافتی باشد و باقی دیگر الوان بر آن همچو الوان بول
 چهار و استدلال از هیأت آن و هیأت طبیعی او آنست که خیلی بود پس اگر مستفح بود همچو بول کاه و دلیل
 کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت افضا کند و در جرح سریع باشد دلیل
 کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه و اگر تلخ کند و بطی الخروج باشد از ضعف هاضمه یا دانه یا بر و اما
 یا تناول قایضی بود ششم استدلال از رایحه آن اگر بنی آن زاید باشد از آنچه معاد است از قوت
 اخلاط یا ذوبان اعضا و باقی همچو اعتبار در رایج بول بود هفتم استدلال از مزه بدانکه در دلات

بر غلیان یا کثرت ریح کند و بر اثر طبیعی آنست که متشابه الاخر بود و معتدل باشد در وقت و غلط
 و از قوا حالی باشد و متین و عدم الرایحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لاغ فصل هفتم در بیان
 بدانکه بحران عبارتست از تغییر عظیم که دفعتا واقع شود از مقادیر طبعیه یا مرض و تشبیه کرده اند
 طبعی را سلطان و مرض را دشمن یا غی و بدینرا بملکت و مرض بحران را بوزیر قال پس اگر درین روز
 سلطان که طبعیه است دشمن را که مرض است بشکند و بر و غلبه آید و از مملکت براند آنرا بحران نام حید گویند
 و این بحران موجب هضم شود برودی و اگر سلطان غالب شود لیکن بخنان که دشمن را بکلی دور کند بلکه
 محتاج باشد بقا و متدیگر آنرا بحران ناقص حید گویند و دلیل مرض باشد و اگر یا غی غالب شود دشمن
 مغرور بالله و سلطان را بشکند و مملکت بدست فرو گیرد آنرا بحران تمام ردی گویند بغایت بد باشد و اگر
 دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت را استرجع کند آنرا بحران ناقص
 ردی گویند و بدانکه انتهای مرض یا بحران باشد یا تحلیل ماده بدین ریح سو قوع بحران یا اشتغال
 از عضوی بعضوی و این را بحران اشتغالی گویند پس اگر ماده از عضوی رئیس خیس نقل کند اشتغال
 حید گویند و اگر از عضوی خیس رئیس نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست که بعد از دفع تمام
 در روز باجوری واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه با اشتغال و در عقب آن خفت و راحت حاصل
 شود و بحران مدوم بعکس این باشد و همچنانکه در روز جنگ و مصاف که از طرفین به تیر سیاب
 جدال و با جدال شئی مشغول باشند امور هایل مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر می باشد در روز
 بحران نیز امور هایل مثل اضطراب و سؤال از مرض واقع میشود و بحران که بدفع ماده باشد یعنی
 یا اسهال یا عاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هر یک از این علامتی باشد که دلات کند بر آنکه طبیعت
 بکدام جهت دفع خواهد کرد اما علامت فی ضیق نفس و غشیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معد و ثقل
 آن و تاریکی چشم بود و علامت اسهال ثقل دهن و قرا و درد پشت و عدم علامات فی بود و علامت
 رعا و صمم و طنین گوش و اشتغال هر دو سرخی روی و عارض بینی و علامات ادرار و ثقل شانه و غلط
 و کثرت بول و علامات عرق تبس و ندامت و اشتغال بشره بود و بحران که بر قی و ادرار واقع

شود ماده رقیقه دفع کند از بیخه بحران که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و هر بحران که در ابتدا
 مریض باشد مملک بود و در وقت تیز نفاض بود و در آن تمام بود و در اخطاط بحران نباشد و در
 بحران طریقی است که هیچ نوع خربک نکند و روزهای بحران که ایام باجوری کونید و آن چهارم است
 و باشد که در امراض حاده تقدم کند و در سیموم واقع شود و بحران حید در روز چهارم مندر باشد
 بحران هفتم و روی مندر باشد بحران ششم و اگر ششم بحران واقع شود بد باشد و اگر در پنجم بحران
 واقع شود نیک باشد و روز هفتم روز بحر است و در روز پنجم بحران حید قوی واقع شود و روز هفتم
 مندر است بحران در یازدهم و اگر در روز دهم بحران واقع شود بد باشد و در هشتم نادر بحران واقع
 شود و اگر بشود بد باشد روز دهم روز بحر است و مندر است بحران در چهاردهم و در دوازدهم
 بحران بد باشد و در سیزدهم و بیستم و در هجدهم روز بحر است و در بیستم و در روزهای
 و حید و بسا مریض بود و بحران در یازدهم بد باشد و روز هفتم روز بحر است و مندر است بحران
 بیستم و اگر در هجدهم و نوزدهم بحران واقع شود بد باشد و روز بیستم و در روزهای
 اما بیستم قوی باشد و در بیستم و چهارم روز بحر است و در روز پنجم قوی واقع شود در
 بیستم و هفتم روز بحر است و بعد از آن سی و یکم و سی و چهارم و هر بحرانی که بعد از این واقع شود
 قوی نباشد و روز سی و هفتم روز بحر است و بعد از آن جمل و بقول بقراط بعد از پنجم روز بحران
 نباشد اما بقول بعضی ششم و هشتم و دهم و صد و بیستم نیز واقع شود فصل ششم در علامات
 ردیه و مجوده در امراض بدانکه علامات مجوده در امراض ثباته قوه و سحر و اشتها و سلامت عقل
 و ذهن و خلق و انتفاع بمعالجات بود و در حیات ظهور ثبات بر لب و بینی و بحران حید در روز
 بحران و خواب شب و اول روز و سخت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات نیک باشد
 و علامات ردیه خلاف این باشد و چشم در کوفت افاد و کشاده ماندن دهان و تنفس پاپی و خلط
 سر پنی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و دایما نظرها یکجا داشتن و بسیار انگشت در بینی کردن
 و پیچیده شدن لب و بیشت باز افاد و روی از مردم کردن و دیدن و دست در جابه و دیوار مالیدن

بحران

ساکن

چنانکه کسی جزوی طلبد و سکوه مکنار و بسیار گفتن کم کوی واضطراب و غیره و روزهای بحران و هر لحظه ای
 در وقت نشستن و از مکر رسیدن و یوقان پیش از هفتم و در عاف مفرط بیظم و سخت و عطسه و
 در اول مریض هم علامات بد بود و در حیات حاده بر هم سودن دندان و بی ودت اطراف بحر است و
 و سیاه و ضعف غض و جمع احشا و حدوث ریشه و سواد زبان و بشور عدسی سیاه یا شقی و
 رعاف سیاه اندک و بول سفید و سیاه مجموع علامات بد است و بنی و حدوث خناق و در مریض
 در غیر این بحران و طلب جای ناریک و سواد و خضرت و تیرگی لون و هدیان گفتن با سکون و وقار
 و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پشانی و سرد شدن بینی و گوش و بول قوی
 ابیض در سر هام و اختلاط عقل و بی ودت ظاهر با جوف باطن و کشاده ماندن چشم مجموع دلیل
 نیک بود و بسیار بود که نزد مریض و جمع ساکن شود و بقای سبی ظاهر و آن بجهت آن باشد
 که طبیعت ان خیره نمیدارد و ترک قهر نکند و آن نیز دلیل نیک باشد و علامات نیک شدن تب بود
 سو قوع بحران و عدم اشتها و غشیان و خست نفوس و فساد هضم و خواب بسیار و تنگی
 و بیشت چشم و ضعیف بول و علامات طول مرض استمرار اعراض کثرت اختلاج و اختلام در ابتدای
 و در وقت و الله اعلم خاتمه فی الاذکار بلحاظ و الاثقال من علة الی الخوی اما انداز بجات چنان
 باشد که کسی که تغییری حادث شود در عادات طبیعی مثل شهوة طعام و جماع و بول و عرق
 یا در عادات غیر طبیعی مثل قی و مرعاف و سیلان دم بواسیر و طمث دلیل مندر مرض باشد و خفقان
 دایم مندر نیک باشد مغالجات و کابوس و دوار بصر و سکنه و اختلاج بسیار تبخیر و خدر شدن
 اعضا طایع و اختلاج و جرم بلقوه و ثقل و کلاله بدن با کثرت عرق مندر باشد بسکته و فالج و حمیت
 روی و چشم و سیلان دم و نفرت از روشنی مندر باشد بر هام و خون بی سبب و کثرت فکرها
 بد مندر باشد و الخوی و سرخ روی و آبگودت و غلط مندر باشد بجمام و تنگی روی و چشم با سستی
 و دوام صداع و شقیقه بیرونی آب چشم و اشترا و ثقل و تمرد در طرف راست مندر باشد
 بعلل کبد و ثقل کراه و خاصه بعلل کلیه و سقوط اشتها و قی و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکم معود

که در سبب کرمهای خود باشد مندر بوده بواسیر حدوث قوای بسیار بر من و بنوا بیض مندر بود
 و سیاهان طشت در زمان حمل و اسقاط جنین و وسخت شدن و برآمدن ساق و الی و داء الفیل و کثرت
 زکام و نزله بذات الحنج و ذات الریه و سل و عرق و بول منقح بحیات غفنه و حرق بول و قروح
 مانند اما اشغال از علایق بعلی دیگر چنان باشد که اگر در حیات حاده صمم یعنی کوی حاصل شود
 و بعد از آن اسهال صفراوی است و صمم زایل شود و همچنین زردی باسهال صفراوی زایل گردد
 و اسهال صفراوی نیز صمم زایل شود و استسقا باسهال بلغمی و مایه و تشنج رطبی و بیخون
 بواسیر و سعال بودم خصیتین و فواق متلاهی بطاس زایل گردد و همچنین داء الثعلب و در
 کرده و دیگر اعضا و الی و داء الفیل زایل گردد و الله اعلم قسم دوم در طب علی شتمل بر پنج مقال
 مقاله اول در حفظ صغره و علاج کلی مشتمل بر دو باب باب اول در حفظ صغره و این باب شملت
 بر ده فصل فصل اول در تدریس جلی و مولود بدانکه هرگاه که علامت آبستنی ظاهر شود باید که از
 فصد و حجامت و قی و اسهال و فرغ و اصوات هایل و ریاضت و تعویذ و یوهای بد اخرازا کند تا پنجم
 ماه بگذرد بعد از آن اگر چیزی از اینها بحسب اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون سپاه هفتم رسید
 همان اخرازا تدریجی دارد و بسکنجین و کلنگین تلطف غذا و اسقاط شهوت کل کند اما مولود
 باید که در خانه که معتدل بود بزیاد و چون جدا شود ناف و بالای چهار انگشت قطع کند و خرقه بپوشد
 بیالیند و بران نهند و مولود بآب نمک بشویند چنانکه آب بدن و بینی او نرسد و او با آن آب
 ساق و شادند و حلیه و قسط باشد بهتر بود بعد از آن بآب تر عذیب شویند و انگشت عسل در دهان
 او نهند و در قاطب چیدن هر عضو را بجای خود بنهند و در وقت بنند و در خانه تار یک پرورش
 دهند و هر روز او را بر فوق تحریک کنند و هر چند روز بآب تر بشویند تا رضاع بدانکه مادر نسبت
 با طفل مناسب قی افتد اگر مادر صحیح المزاج باشد ولیکن تا چهل روز بگذرد شیر مادر ندهند بلکه
 کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواهند که اید بگزیند اختیار مضعه کنند خوش شکل بنکو
 خلق که بقوت بود و سال او میان پست و پنج و سی و پنج بود و معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار

شیر

شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر پسر بهتر از شیر دختر است و حنا که گفته شد که چهل روز
 از وضع حمل او گذشته باشد و غذاهای معتدل لطیف تناول کند و در ابتدا پستان را اندکی بدرد
 پس در دهن طفل نهند و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب نمایند و با او حمام نهند و اگر شیرش غلیظ
 بود تلطافات تناول کند مثل سکنجین ساده یا بوزری و سقر و ناخواه و ریاضت معتدل مفید بود
 و اگر شیر رقیق بود اغذیه غلیظه مثل هر سیر و تری تناول کند و اگر شیر بسیار بود چنانکه مودی نفسا
 شود بعلل غذا کند و تفصید پستان بزیه و عدس و سرکه و اگر امر خارجی عارض شود شیر بطفل نهند
 تا اثر آن عارض زایل شود و مدت رضاع دو سال است چون نزدیک فطام باشد آب بدهند و بتدریج
 معتاد بطعام گردد اندک شیر و برنج و نان در شیر و عسل آغشته بدهند و چون اثر برآمد سنایای
 اظاهر شود روغن یا بوندر و عسل در لثه او بمالند و پسته مرغ و مغز کوش در کردن و بن دندان بماند
 و اگر انگشت بسیار خایدهن او را بچسل و نمک بشویند و قطره برنج محک بدست او بدهند و در وقت
 سخن گفتن بن دندان او را میمالند و در امراضی که او را عارض شود و محل طفل و مضر هر دو با
 کردن و مضر که اطفال را بسیار عارض میشود ذکر کرده میشود اما در استطلاق شکم او را بکوبن
 و اینسون و در وقت کل سر که گرم کرده طلا کنند چنانچه از آن متاذی نشود و زردی تخم مرغ نیم برشت
 بدهند و پسته شویب مفید بود و اگر متمازی شود و انگشتی مایه بر غاله بآب سرد بدهند و در احتیاج
 شیاف از عسل و پودنه و سرکین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در هوشن
 کوش بر روغن زیت چوب کنند و آب گرم بدهند تا آب شامد و در زکام سر طفل را گرم دارند و اندکی
 عسل بدهند و سعی کنند تا قی کند یا بیکه انگشت یا بر مرغ چوب کرده بکوبی او و برین چنانچه از قی باور
 و در سعال جمع عربی و کثیرا و بیدارند و فایده با شیر یا روغن بنفشه بدهند و در وجع کوش حوض
 و سقر و مرغ نجوش در روغن بچوشانند و در کوش چکانند و اگر از کوش رطوبتی بیرون آید یا ریه ضو
 بعسل و شیاف یا فی فرغفران آلوده کرده در کوش نهند و در قی کردن بسیار شراب سیب و اندکی پوست
 پسته بدهند و معده را بچا بساط طلا کنند و در بچیدن شکم آب گرم بدهند تا آب شامد و بپوشک

خداوند

نیز بریزد و مرغ غنیزیت در شکم بمالد و در قلاع که عبارت از شرابی بود که در دهان حادث شود و از آن
هر چه سیاه بود قاتل بوجاید که در هر ماه آب العسل بنشیند و بنفشه و گل و کشتیر بسیار و بر آن افشانند
و ساق و کلنار و پوست نارنج بنشیند بود و اگر عطسه متواتر کند و علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر
شود علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم دماغ نباشد یا در روح بسیار و در بینی و در من و اگر از
قطع ناف و ران موضع ورم حادث شود شکل و علق بطم در و غن بجوشانند و اندک حلق
او چکانند و در ناف نیز بمالد و اگر در من و غن و عروق و خون سیا و شان و از روت و مر شنه
بسیار و بر آن افشانند و در اضطراب و پیچ و ای و مرغ غن خشکاش در هر ماه و پوست خشکاش با گاه
در آب بجوشانند و در هر ماه با لند و شراب خشکاش بدهند تا لعل و در فو و جود هندی و شکر بدهند
و در ورم حلق تلین بشیاف و مرتب قوت و شراب بنفشه بدهند و در خر و خواب بر مرکب بکوبند و با
بدهند و در ریج الصبیان که عبارت از میا نیست شبیه صبح سحر و چند پدستر و کون و عود
الصلیب بسیار و بدهند و در خروج مقعد جفت و کل سرخ و مورد و کلنار و پوست نار و شب عانی
بجوشانند و در آن آب نشاند یا آن آب بر کوی محند و با بجای دهند یا آب و رو با و تنک بر مقعد بمالند
و تری که از سر ما بود کون و سپندان با روغن کا و بدهند و لجوی که در کنند و غدی بر سر آن اندازند
چنانچه روی آج و بر آن نشاند یا زرد تخم ناخته بر سر مندی دهند و بر سر آن نشاند چنانچه آن زرد
بمقدار و بر سر و در تولد که ماه خور و در فو و جود هندی و عروق و شکر بدهند و شیاف از غنیزیت
زرد الو تلخ و استه شفا لوبار آن استعمال کنند و در کرم در ار که در شکم پیدا شود افسنین و
در من و زهره کا و و شیم خنظل بر شکم طلا کنند و چون طفل از شیر باز گیرند باید که ابتدا با طعم لطیف
لبن کنند تا قوت نگیرد بجام نریزد و از خوف و غضب و خلل و غم و پیچ و ای نگیرد و چون قوت
دویدن گردن بازی کردن باز دید آید بر ها کند تا بلع مشغول شود چنانچه ریاضت ایشانست و چون
شش ساله شود بخود بسیار در آسایش دادن تدریج کم کنند و بر ریاضت می افزایند و بجای که
از کار و شغل بی ملول شود و غیر الاموری رعایت میکنند تا با خلل و حمید بالیده شود فصل دوم

در تدریس

در تدریس فصول در فصل بیج هوای که در زمستان افسرده باشد در حرکت گیرد و منبسط گردد
و تدریس آنست که آنرا کم کنند به تدریج و تلطیف غذا یا استفراغ و آن بقی با قصد یا اسهال کنند
بحسب عادت و غلبه خلط و از محففات و مستحبات شدید و کثرت حرکات و استحمام و کثرت
اکل لحوم و حلاوی و شراب اختار باید کرد و از اشربه مثل شراب حاض و لیمو و صندل و بریاس
و سکنجبین اقتصار کنند و از اغذیه زرشک و سماق و انار و امثال آن مناسبت باشد و در فصل
تابستان با سایش و رفاهیت مشغول باید بود و در هر ماه مال قریب آب روان که از بخار و درخت
و غبار دور باشد مسکن سازند و از حرکات ضعیفه و خواب روز و کثرت مجامعه و اکل و شرب
شراب صرف و مستحبات اجتناب نمایند و بجای که بغایت گرم باشد روز و در از اغذیه و اشربه و فوا
آنجده بر و مرطوب باشد خوردن و از جامهای گمان پوشند و استفراغ بقی کنند و در فصل خریف
از سرهای بامداد و گرمای مسافهای روز و زرد رنگاه می باید داشت و از خواب روز و مجامعه و
کثرت اکل و شرب شراب و اکل فوا که و استحمام با آب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن متملی باشد در ابتدا
خوف استفراغ بقی شاید کرد و در وسط آن استفراغ بمسمل و در زمستان خود را پوشیده
باید داشت و حرکات و ریاضات و کثرت اغذیه و لحوم و شراب درین فصل مفید بود و قوت استحمام
و استعمال مستحبات شاید کرد و اکثر جامه موینه و پوشیده باید پوشید اما در و یا غنود با الله
که هوا از مجرای طبیعی بگردد تدریج آنست که تقلیل اخلاط و مرطوبات کنند بتقلیل غذا و استعمال
محففات و اصلاح هوای مسکن کنند بر یاچین مطیبت مثل سیب و ترنج و بید و شحمات مثل صندل
و کافور و غیره و مشک و بخورات مثل عود و غیره و قسط و سندر و س و قرفل و لادن و اشند
و سعد و از خواهل و پوست نار و مورد و آبنوس و مرغفران و باید که خانه را بر سر که و کلاب
یا سر که و انگره جوشانیده مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خوردن و از قی و قصد و مجامعت
و ریاضت و استحمام اختار نمایند و در مواضع مکشوف ساکن نشوند و قطعاتی هم بخورند و در آید
و از اشربه شراب حاض و لیمو و بریاس و صندل تناول کنند و از اغذیه اخصار و محففات کنند و آ

سرد بسیار نخورند و کل ارغی با شراب در و با آورده اند که مفید بود و تریاق فاروق و شرف بطوس
پیش از غلبه و با نمیدافتد و صبر و عفران و مرکب و با غسل قریب سازند باید دان بکسر بخورد
فصل ششم در تدبیر ماکول و مشروب و در نراود و بحث است بحث اول در ماکول و مشروب بهترین
غذا آنست که از آن خون نیک حاصل شود و لذت بود چون نان کدوم آفت نمیسید و گوشت گوسفند
یکساله و از سیوه آنچه قریب غذا باشد انکور است و آنچه هر طبع از مزجه ماکولات در فن دوم
گفته خواهد شد انشا الله و بهترین وقت غذا آفرمان باشد که اشتها صادق بود و بعد از نماز صبح
باشد و بی اشتها چیزی نباید خورد و اشتها را دفع نباید کرد و از خال و تطویل زمان
اکل اجتناب باید نمود و اندک هنوز شسته طعام باقی باشد که ترک کند و موافق ترین غذا آنست
که عند الطبع باشد و جمیع میان الوان اطعم نکند که موجب تخیر طبیعه شود و بیک غذا عادت
ناید کرد و عادت بمحوضات ضعیف و خفای آورد و اعصاب را مضروب و غذا نفع موجب کسالت
باشد و اشتها ببرد و شیرینی و چربی اشتها باطل کند و بدن را کمزور کند و غذای مالح هرگز خست
آرد و چشم را مضرب آورد و دفع مضرت جلود و سم بجامض کند و بالعکس از آن نفع بملح و خویف و
بالعکس و عادت با خنما کردن دایم مزاج را ضعیف کند و مناسب مزاج صفراوی افزاید و مرطوب بایده
شل تر هندی و نارنج و غوره باشد و دمای مزاج را مبرد و قاع مرطوبات بود مناسب تر بود
مثل حوضات و بلغمی مزاج را سختی بلطف مثل گوشت کجشک و کبک و تیهو باشد و سودایی
مزاج را مرطوب معتدل در حرارت مثل مرغ گوشت بده و زرده بیضه و بهترین ترتیب غذا آنست
که روزی و نوبت و روزی بکویت اتفاق افتد و آب در عقب غذا و میان غذا تا نماند بخورد
خواب در عقب غذا هضم مفید بود و حرکت ضعیف جهت اخلاص مطلوب است اما حرکت عتیقه
نباید کرد و شیرینی و بر غذای هضم نشده مضر بود و پیچیده باشد و در عقب غذای که در و ماسته
غالب باشد را ضعیف سازد و صاحب معده ناریا اغذیه لطیف نباید خورد و صاحب کونرا
و در معده ضعیف گوشت و اغذیه غلیظ کمر باید خورد و بخلاف مزاج که اول اغذیه غلیظ کثیرا

مناسب

مناسب بود و کسی که بعد از غذا احساس حرکت کند غذا بدفعات اندک اندک باید خورد و مطلقا از نخورد
اجتناب باید نمود و اگر شل و محسوس باشد و غذا هنوز در معده باشد تر باید کرد و الا تلبیس طبیعه ضرری
بود و مبر در کوارش کوفی و شهر باران و محروم را اطریفل و کلقتد مناسب بود بموافق باشد و اگر هیچ
از این تدبیرات نکند خراب باید کرد و شبها و روزی مساک نمودن و بعد از آن استحمام و اصلاح اغذیه
حار و بکنجین کند و از آن بارده و غسل و دفع مضرت اشیا غلیظه مثل هر سیر و باچه و فالوده
و نان فطیر و اشیا ملطفه باید کرد مثل آبگامه و کبر و سرکه و پیاز سرکه و بربک تر و همچنین دفع
مضرت هر چیزی بدان کنند که در مزاج ضد او بود و جمیع میان لبنیات و محوضات و ماهی تازه
و لبنیات نباید کرد و ماست و تر و ماست و مزج و پوست باونج و شیر و انار بر سر هر سیر و انکور بر
برنج و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر بچه با سیر و پیاز و غسل باخوبه و شیر و شراب و باقلا
و ماست باهم جمع نکند و از کبابی که با چوب خورج کرده باشند و بیانی که پوشیده باشند اجتناب
نماید و از سومات و محوضات که در ظرف مسین باشد خصوص که در آنجا بخته باشند اجتناب
نماید و در زمستان غذای باید خورد که بحار را ملایم بود و بالفعل جار بود و در تابستان باید
که بالفعل بارد بود و در ربیع و خویف معتدل مناسب بود بحث دوم در مشروب و اما آب بعد از آن
خورد که غذا شروع در هضم کند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته اند که هرگاه غذا آب بطلبد
بباید خورد خصوص که در میان غذا آب خوردن عادت کرده باشد آب آشامیدنی نباید خورد اما محو را
و جوان و محرومی مزاج را از آن منع نباید کرد اما در عقب استحمام و ریاضه و جماع و اکل فواکه خصوص
خرنوب و در انشای خواب مطلقا آب نخورد خصوص آب سرد و اگر صبر نتواند اندکی مضر کند و مطاوعت
عطش کاذب نباید کرد و جمیع میان آب روان و آب چاه مضر بود و اصلاح آب فاسد بطبع کند با آب
بلخاک پاک یا میزند پس صافی کنند و آب غلیظ و کدر را اصلاح بشیر یا شراب کنند و آب شور را با سبکین
و آب لجم را با بخرهای نرم و آب تلخ را با بخرهای چوب شیرین و تریاقها مختلف باز است خصوص بزرگ
پرورده اما شراب قرشی در مزاج کثیف تر است که طعم و بوی آن خوش بود و صافی معتدل

القوام باشد و اگر اندکی از آن در ظرفی بگذرد و بنشیند فاسد نشود و باید که تا چهارده سال و قبل
 افلاطون تا هجده سال نرسد شراب شروع نمایند و مشایخ و سودایی مزاج را شراب احمد و اصفهانی
 مناسب باشد و محروری مزاج و جوانان را ابیض یا اصفهانی مزاج یا مرقی مابین ساعت پیش از شرب مزاج
 باید کرد و کھول اصفهانی و در زمستان و بلاد بارده بیشتر متحمل باید شد و در تابستان و بلاد
 حاره برعکس و در بهار صرف و اندک باید خورد و در خونی که در مزاج و شراب نگاه خوردن که غذا هضم
 شده باشد و بعد از غذای رقی که موی خورند و غذای که مناسبست مرشک و ساق و انار و آبل
 گوشت و امثال آن بحسب مزاج و در میان غذا و عقیان پیش شروع در هضم نباید خورد و اگر برای
 اعانت هضم بر آن معاد باشد اندکی شاید خورد و بنیشتا بخورند و مادام که سر و نشاط در
 تن اند باشد و ذهن سلیم و عقل بکمال خود بود از کثرت شراب خونی نبود و حد اشباع او این باشد
 که نگذارد که طالع شود و چون غلبه کند و غشیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و دهن
 مشوش شود و حرکت سست گردد و قی باید کرد و ترک شراب و خواب مشغول شدن و بر شراب
 اندک قی نباید کرد و شراب و شرب بکاسهای کوچکتر مناسب بود و پانی بخورند و بیکر نفع خوردن
 مضرب باشد مگر کسی که بدان معاد بود اما شغل و کسی که خواهد که بسیار شراب تناول نماید اندک
 باید خورد و در غذای باید که چیزی از مہرات باشد و چیزهای شیرین اخراج نماید کرد و کسی که خواهد نر
 مست شود و در غفران و جود بود در شراب کنند و شغل در شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن
 اگر بدان معاد بود محتاج باشد محروری مزاج را سید و امرو و انار و زعفران و حاف و بویا
 حامض و قهقهه و سکنجبین و از بقول کاهو و خیار و کاشنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت
 حرارت باشد قهقهه کافور و خشت اده اند و مزاج سرد را تنقل بکوارش مصطکی و عود و زعفران و
 کلندر و فندق و پیسته و جود مناسب بود و مرطوبی را بنج و بشته و فندق و پیسته و بادام بریان
 کرده بنمک شور کرده و یا مس مزاج را بقول کاهو و مرطوبات شغل باید کرد و در میان شراب غذا نباید
 خورد و شرب در مجلس مزاج و روشن و در باغ و بیستانها و کنار جویها شراب بخورند و با اصدقا

نوع و غیره اگر
 هر روز عید بود

کریم بن علی

و احبا و کسانی که از ایشان هیچ شفری نباشد بنشینند و آداب صحبه آنست که توبین بدن کنند با انگه
 اندام را از روغ پاک کنند و جامهای لطیف پاک در پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بوی
 خوش بکار دارند و در مجلس از چیزی که موجب شفر باشد مثل قی و نفث و پنی پاک کردن اخراج کنند
 و اگر غشیان شود از مجلس برخیزند و در شوند و چون قی کنند با مجلس معاودت نکنند و کلمات طریف
 و حکایات لطیف کنند و از حکایتی و سخنی که موجب غم و خون باشد اخراج کنند و اگر مجلس هم بر آید
 زود متفرق باید شد و اگر جماعتی مست شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید و در مجلس
 مزاج را بحسب طبعه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باشد و خلوط
 و الوان و متمیز بود و در مستی افراط نباید نمود و در مستی مجامع نکند که موجب ضعف اعصاب شود
 اما شراب اندک و در خمار مفید بود و بقول حکما در ماهی و نوبت یا سه نوبت پیش از شرب نباید کرد
 و اقل مقدار آن طلای باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل باشد بلحاریت مزاج یا تنه
 پانی یا قوت شراب یا تناول مجرات و محففات مثل غفران و جود بویا و قهقهه و بطوط سکر اگر عکس
 اینها بود و تناول و سمومات و حلوائی و عسل و جود و بویا و کشنیز و نمک و سداب و زیزه و دودغ
 و آب سرد یا سکر که از آنجمله است که در مستی آمد و گویند که اگر کسی پیش از شراب بچاه عود یا دام الخ بخورد
 مست نشود و اگر صندل و تخم کاشنی و تخم کاهو و کل سرخ و تخم کرنه و بویا و کاهو و کاهو و کاهو و کاهو
 و حب زرد و مقدار بخورد و پیش از شرب یکی از آن بخورند در مست شوند و شراب با عرق و زبان
 تفریح زیاده کند و با کلاب آمیخته مقوی معده بود و با عرق پدید کاشنی محرر و با جگر کرم را مناسب
 بود اما خمار عبارت از بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع افعال انفسانی
 مضطرب گردد و خفقان و غشیان پیدا شود و سبب آن بقیت شراب است که منضم و منجمد شده
 باشد و خمار از امتلا و کثرت فضل بود و از ضعف هاضمه و دافعه و کثرت شرب و شرب شیرین
 مختلف نیز بود و بهترین مزاج خمار آنست که معده را از بقیت که باقی باشد پاک کند تا بلین طبعه
 کنند و سمومات بارده مقوی بویا و آب بر روغ در خمار مفید بود و استعمال و دلالت

وقت جماع

و در این وقت نیز مفید بود و بعد از شقیه معده از بقایای شراب از شراب زرد شک و سراس
و به وسعت و انار و سبب این مناسب بود و از اغذیه موصوفات و اسفید با جات رفیق و کون
اگر در کاسه شقیه و تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه اعسی گفته است شعر و کاس
شربت علی لذه و لخری تدویت منامها و بخون بنی عام گفته تدویت من لیلی قلیل من
الهی کایتدای شارب لخر با لخر و این را بهترین معالجات نهاده اند و اگر کسی خواهد که از
مستی با هوش آید لک اطراف و پای شوره کند و آب برف بیاشامد و بر وی نهد و سرکه و کباب
و صندل فکافور بویذ آب مصل و غوره و دوغ و سبب این و انار ترش و امثال آن با برف
مناسب بود و آب کشیز و سپید و خیار کرد و عرق طلح و شاه چنی بر پشانی و سر مالیدن مفید
بود اما آنچه شراب کم کند کشیز و مراریان و عود و دارچینی و فرفره و کبابه و اس و حب المسک
بود و مضمضه سرکه و آب غوره هم مفید بود فصل چهارم در تدبیر خواب و بیداری بهترین خواب
آنست که معرق بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند که باید که کمتر از شش ساعت نباشد
نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کند و شاید که برای اعانه هضم خواب
کند پس اول بطرف راست خفتن غذا در معده قرار گیرد و در هضم شروع کند پس بطرف
دست چپ گردد تا یکدین بجهت با بر معده مشتمل گردد و بواسطه تنجین او هضم کامل شود و بعد
از هضم باز بطرف راست بایست خفتن تا اتحاد غذا بکبد اسهل باشد و پیش از خفتن دفع فضلات
غذا باید کرد و بر شکم خفتن در هضم باشد و بر پشت یا بر خفتن موجب ضرر باشد مثل ناله
و سل و درد پشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده باشد و ضعف گردد اند و از آب و آواز
آسیا که نزدیک نباشد و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب آورده فصل پنجم در تدبیر استغراق
و احتیاس بدانکه استغراق طبیعی آنست که هر روز در وقت طبیعت مجبب گردد تا فضل لیلی و نهار
مندفع گردد پس اگر در طبیعت حبس واقع شود مثل اچهای چوب یا اسفناج و حلیم کدوم و حو
الآن طبیعت را نرم باید کرد و از قایضات احتراز باید نمود و اگر احتیاج افتد بشیاف

دقتی

کسی که در قسم جامع نوشته اند حکایتی که تعلق بدان دارد و استماع کلام فساد و نظر هر تاسف
 حیوانات موجب هيجان اين قوه بود و چون معلجه اين قسم در باب خود شرح خواهد آمد بين نيك
 اکتفا کرده شد **فصل هفتم** در تدبير حمام بهترين حمام آنست که هوای آن بلند باشد و مکان
 او فراخ و آن آن حوس و بنای آن قدیم و سیرکین کم نگذرد باشد و معتدل بود و وقت استحمام
 آنگاه باشد که غذا هضم شده باشد و بتدريج در اندرون حمام باید رفت و در خانه اول زمانی توقف
 کند پس در خانه دوم پس بخانه سیم روند و آب بر زمین ریزند و بنشینند و اگر مطوبه رایج باشد
 اول بنشینند و آب بخود بریزند تا هوای حمام در او اثر کند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر بایس
 فراج بود اول آب بر بدن بریزند پس بنشینند و استعمال آب بیشتر از هوا کنند و بتدريج از حمام بیرون
 آید و رعایت بیشتر باید کرد تا هوا اثر نکند و کسی که او را درم با تفرق اتصال یلحی غفنه بود که نفع
 نیافته بود و حمام نباید رفت و در عقب حمام غذا خوردن بدتر از فریاد کند و در عقب غذا استحمام
 همچنین بود اما با آن خوف سده باشد و برخلومعه حمام رفتن مزال و جفاف آورد و مطوبه را
 چنین مناسب بود و کسی که استعمال ریاضه کمتر کند استحمام معرق باید کرد و اما اغتسال آب
 سرد جوان و محرومی فراج را در تابستان مناسب باشد و صبی و شیخ را و کسی که او را اسهالی باشد
 بآنزله آب سرد نشستن مضر بود و اغتسال آب گرمی تحلیل فضلات کند و امراض جلدها را از بین ببرد
 و در عشاء و فالح و شیخ رطبه مفید بود و عرق النساء و مفاسل و اوجاع و مرکبات نافه باشد **فصل هشتم**
 در تدبیر حرکت و سکون بدانکه بعد از استقرار غذا در معدن حرکت مناسب بود تا مدام باشد و هضم
 و انحرار و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضله بدنی از بول و براز دفع شده باشد و غذا هضم گشته
 و هنوز وقت غذا نیامده باشد و ریاضه بر امتلا مضر بود و با حرکت لون و نشاط در حرکت باقی باشد
 و سیلان عروق بدنی نیامده باشد ریاضه مفید بود و چون تغیر در لون و کلاله در حرکت بدی آید
 کند و برخلومعه و بعد از جماع مضر بود و بدان ضعیفه را ریاضه نباید کرد و اعضای مالف را
 همچنین ریاضه نباید داشت مثل کسی که دالی بود ریاضتی باید کرد که پای او در آن حرکت نیاید و اد

و علی هذا و ریاضات بعضی بغایت ضعیف شدیدی بود و مناسب بدان قوی باشد مثل کشتی گرفتن
 و استیلاختن و پیاده رفتن و کوی زدن و شتاب کردن و تیر انداختن و دو لای گرفتن و نیزه
 بازی کردن و بعضی لطیف نرم باشد و مناسب با همان و بدان ضعیفه بود همچون سوار شدن
 و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این ریاضت بنسبت با جمیع اعضا بود و آنچه بعضی
 خاص بود همچو افکار که ریاضه خاص ماعنت و استماع اصوات حاده و امکان لذت که ریاضه
 گوش بود و نظر در اشیا و قیقه ریاضت چشم بود و ریاضت آلات کلام و شستن بقرآءت بود
 باواز ثقیل و حاد و ابتدا به ثقیل باید کرد و بتدريج بجا در رسانیدن و ذلك نیز نوعی از ریاضت است
 و او را تأثیر تمام هست و ذلك سخت تر از قوی کرد اند و ذلك نرم خستکی نراییل کند و ذلك بسیار
 هزار آرد و ذلك بجزهای درشت جز بخون کند و بجزهای نرم و دست نرم جیس خون کند
 و پیش از ریاضت و بعد از آن دلك عظیم مناسب بود و بعد از ذلك اعضا را باید کشید و ذلك
 از اعالی بنیاد باید کردن و با سافل قطع کردن و بعکس این شاید **فصل نهم** در تدبیر شایخ
 بدانکه در سن شخوخت برودت و پوست غالب میشود و پرايشان بحسنات و مرطبات
 کند و ذلك و ریاضت استحمام معتدل مناسب ایشان بود و تغلیل غذا کنند و اگر چه بدفعات
 خورند و اجتناب از اغذیه سودایی و بلغمی کنند و استعمال طیبها مثل عنبر و لادن و غالیه
 و تدھین بروغن نوکس و یاسمین و زنبق مناسب بود و از اغذیه آبگوشت حری و حسو و حلیم
 کدوم و شیر و عسل خورند و از میوهها انجیر و مویز و رطب و از شرابها شراب کهنه و متوسط
 غیر مزوج و از بقول کفر و کدنا و سیر و پیاز و باید که طبیعه ایشان محتسب نباشد و الا
 تلین کنند با آب گرم و بلایه شیر خشک دانه در کشک بود مرهم با کرب و سلق و اگر دوا
 علك البطم باشد که بخورند طبع نر کند و اگر انجیر خشک در ماء العسل بخورند همچنین
 بود و اگر احتیاج افتد حقه های سهل نرم بکار دارند و ایشانرا فصد مضر بود مگر که بدان
 محتاج شوند و در زمستان احیاناً شاول طریقل کپر و نوشدار و ماده الحیوة و قرض مصطکی

از آن تغییر یافته تا تعیین وزن دوا کند و چون خلقت عضو معلوم شود با آنکه مصمت یا مجوف
یا کشیف بداند که در عضو مصمت و کشیف ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف و ضعیف ادویه
ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد چنانچه و جریکی آنکه داند که عضو بعید را با ادویه قویه علاج
کند و قریب را بعکس و دیگر آنکه بداند که با ادویه باید آمیخت که تا بدان عضو رسد چنانکه غفران
با ادویه قلب و مدبره با ادویه اعضای بول میخ کند و دیگر آنکه داند که دوا بکدام جهت بعضی رسد
چنانچه در امعای سفلی حقیقه و در امعای علیا بسهل و دیگر آنکه داند که جذب ماده بکدام طرف باید
کرد و در جذب ماده که هنوز تمام نرسیده باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول مراعات مخالفت چنانکه
از زمین به بسیار و از فوق با سفلی جذب کنند دوم مراعات مشار که چنانکه در جسد طبعی بر پستان
نهند و جذب کنند سیوم مراعات محاذات چنانکه در محل کبد با سلیق امین کشاید و در محل طحال با سلیق
ایسخرچام مراعات بعید یعنی عضوی که ماده از آن جذب میکند بسیاری نزدیک بعضوی که بدان
جذب میکند نباشد و اگر ماده تمام نرسیده باشد اگر ممکن شده باشد از نفس عضو جذب باید کرد
بعضوی که قریب بود باشد و شرط او آنست که از عضو اشرف بعضو احسن نقل کند لا بالعکس و معرفت
قوة عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات ریاست تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال نکنند و
مواد از آن دفعاً مستخرج نکند و اندادویه او را از مقویات خالی نگذارند دوم آنکه مراعات
فعل مشترک عضو کنند یعنی عضوی که فعل او نسبت با جمیع بدن مشترک بود مثل معد و پیردان
ادویه قویه استعمال نکنند و این باشد که در حیات اگر ضعیف معد باشد ادویه که آنرا برودت شدید
باشد بکار ندارند سیوم آنکه مراعات حس عضو کنند چنانچه در اعضای ذکیه الحس استعمال ادویه لذاعه
و ادویه شدیدة التحلیل نکند و معرفت مقدار مرض مفید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده است شد
باشد آنرا با ادویه قویه علاج کند و اگر ضعیف بود با ادویه ضعیفه و اما عرض ملائمه خود ظاهر است
که هر مزاج و هر سن را چگونه باید کرد و عادات را مرعی باید داشت و در انشای بحث گفته میشود سیوم
قانون در استعمال ادویه باعتبار وقت باشد چنانکه در ابتدای دهم استعمال با دعات کند و در انتها

ربیع و خویف باشد و کسی را که معتاد نبوده باشد او را قویه نیاید و در عقب مهمل پیش از آنکه
در عمل آید خواب نیاید کرد اما اگر مهمل قوی بود چندان مضرت نباشد پیش از آنکه در عمل آید بخواب
باشد و بعد از شروع در عمل قطع خواب نشاید کرد و تا مهمل در معده بود غذا نخورد و آب
گرم بر سر مطبوع قوت آنرا باطل کند اما اگر شکم بچون شایده اندکی آب گرم بخورد و دوسه
قدی بنهند و بعد از آن آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب مهمل غشیا این تقویات
معه مثل سیب و به و ریاس اندکی تناول کند و کسی را که از مهمل غشیا میشود و کسی را که در مهمل
قی کردن عادت باشد پیش از شرب مهمل بدو روزی که غذا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال
شرابی از نبات یا فانی یا شامد و محرومی مزاج تخم بنکو بر سر آن گذارد و برود تخم مرو معتدل
مزاج تخم ریحان و چون این شربت بکند غذا لطیف تناول کند و نان نخورد و چون کسی مهمل بخورد
و عمل نکند بسیار یلغنه نرم تحریک باید کرد یا دو مثقال مصطکی بسایند و بر سر جلاب گرم
تناول کنند و در روزی و سه مهمل نباید خورد و اگر در مهمل اعراض منکره حادث شود بسبب آنکه
ماده بعضوی رئیس میل کند فصد باید کرد و گاه باشد که مهمل مقوی شود و سبب آن ضعف معده
یا تخمه یا پوست ثقل یا کراهیت دوا بود و چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ
مستغرق بگردد قطع باید کرد و آنکه اطراف به بندد و قابضات تناول کند و بر معده ضام کند و
تقویت بشمو مار و تفریق بحام مفید بود و شراب بناس و غوره بیرون سرد کند و بخورد یعنی کاشته شربت
بر سر برفند تا سرد شود و اگر بار شک در شیر بچو شاند و بخورد مفید بود و اگر ساکی نشود حب
الرشاد بریان کنند و بادوغ بدهند و تمهید قوی نیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال فوایق حادث
شود بنکو بروغن گل چوب کنند و آب سرد بخورند و عطر آرد و بیاید آنست که ادویه مهمل بعضی
بتلیسین عمل کند مثل الی و بنفشه و ترنجبین و بعضی باز لاق مثل سیستان و خطمی و بعضی بعضی مثل
هلبل و بعضی نجاصه مثل شم الخنظل و سقمونیا اما استفراغ بقی صمغ مزاج را مانا است و در مهمل
و نفوس در عشه و الح و مالج و لیا و جذام را سود دارد و در ماهی و در روزیایی قی کند و از برفی

کردن طعاهای مختلف باید خورد یا شرابهای مختلف یا مقیبات مثل مطبخ شبت و پنجه مهمل و تخم
نری و اندکی عسل و ممل بلغمی مزاج را سبکبین و آب گرم صفراوی مزاج را و در حالت قی کردن شکم
و چشم را بنهند البته و بعد از فراغ دهن و روی را با آب سرد بشویند و شراب سیب یا جلاب تناول کنند
و اندکی مصطکی بخایند و غذا نخورند تا اشتها صادق شود و اگر از استعمال مقیبات اعراض در
مثل کوب و عرق و انقطاع صوت پیدا شود ماء العسل نیم گرم بیاشامند یا حقنه کنند و اگر ارقی
سوزش معده حادث شود مرهمهای چوب خوردند و اگر فواق حادث شود آب گرم اندک اندک خوردند
و سعی کنند که عطسه آرد و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فضول گردد و دندان و چشم
کوش را مضر بود و کسی را که در معده حلق بود و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضای سر
بود و کردن باریک بود و کسی که بغایت فربه باشد و آنکه معتاد نباشد قی نباید کرد و در صیف و
ربیع قی شاید کردن و در رشتا و خویف کمتر باید کرد اما حقنه علاج فاضلست در استفراغ فضلات
مقوی و تسکین اوجاع کلیه و مثانه و قولنج و کسی را که معده او ضعیف بود و از مهمل غشیا
شود حقنه باید کرد و در او ارام و امر از دماغ مفید بود اما بکدر را ضعیف گرداند و پیش از حقنه
شرابی که مقوی معده باشد بخورد چوب حقنه بر خلو معده مضر بود و بهترین وضع حقنه آنست که به
پشت باز خفتد و سر بهالش دهند و اسافل نیز بهالش دهند چنانکه میان پشت بر زمین باشد و بطن
و جع میل کند و حقنه در وقت معتدل باید کرد و پیش از استعمال بکشد فصل سیم در تدریج فصد و
حجامت و ارسال علق بدانکه استفراغ بقصد استفراغ کلی است زیرا که در آن از هر خطی چیزی
کم میشود و عرض از آن تقلیل در کیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن تا هر دو محتاج بقصد نگردد
نباید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود و در زمانی معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما
وقت مضطر آنگاه بود که بجهت حرارت مرض فصد واجب شود و در این تاخیر نباید کرد و در روز مجرای
فصد نکند و در زمستان و در مرضی که آنرا حیران می باشد خون بسیار بیرون نکند و با چهارده
سال نکند و فصد نباید کرد و کسی که ضعیف باشد و خون او کم باشد برفعات اخراج دم نکند و بعد از

یا نفع عنکبوت با آن آلوده کند و در موضع زخم آید و بر دست بریزد و دست بر بندد و سیر
نکساید و اطراف زخم را بقا نبضات ضا کند و اگر بعد از آنکه یکسانند خون باز نماند باز دیگر
این ادویه بنهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید و سیاه شود بر آن دست هیچ کار نکند و اگر هر دو
که کهنه و کمر شود دلیل خیر باشد و اگر زیاد شود از جای دیگر بخالف آن فصد کند یا صاف بکشد
اما حجامت با شرط باشد و بی شرط باشد و آنچه بشرط باشد استغفار از جوهر عضو کند و بی شرط استغفار
از اعضای رئیس و استغفار بسیار و حجامت مردمان فریه را مناسب افتد و بهترین وقت آن
میان ماه باشد که ماه در نقصان افتد در ساعت سیوم از روز و بعد از استحمام حجامت
نکند مگر کسی که خون او غلیظ باشد و حجامت بر مقدم بدن حسن و ذهن را مضروب و بر نقره
کردن خلیفه اکل بود و جری عین و نجر را مفید بود اما نسیان آرد و بهترین آن باشد که زیر
تر از نقره باشد و بر میان شاه خلیفه با سلیق بود و خفقان و غم معده را مضروب و بهترین
آن باشد که میل بالاتر کند و حجامت اخید عین که رکهای کرد خلیفه فیال باشد و بر
خلیفه صاف بود و بر قح و ده و میانه در اختلاط عقل و دوار نافع افتد و بر ذوق دندان
و روی خلق را مفید بود و بر قطن دما میل و شور قح و نقره و داء الفیل و مثانه و جرم و
نافع بود و حجامت بر فخذ از قدام و رزم خصین و لجه احاطت فخذین و از جهات انتشین
زایل کند و بریزد نو برای ضربان و نوجو احاطت ساق مناسب افتد و بر کعب برای ادرار طبع و غیر
النساء و نفیس مفید بود و حجامت بی شرط برای آن باشد که ماده را از جوی مجتبی جذب کند یا
غایر را ظاهر گرداند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند یا برای جذب جرم و تسخین عضو
یا برای تحلیل مزاج یا تسکین وجع کند یا برای دفع عضو یا موضع خود همچنانکه در فیکه استماع
کیس نشین است بسبب نفوذ جری در واز معا و شرک که اگر در حجام مجام بر پوست شکم نهند و آنچه
فرو آمده باشد باز کرد بعد از آن که شکم بر وزن مالیده باشد و حجامت با شرط از دو سال تا
سال جایزه است و اما از سال علق آن کر میست و بکنین که در آب میاشد و او را درون میگویند

وہاں سے آئے
دھرم پور کے
جنہ خورہ شیفہ
خدا کے کان میں

لقوه را که در آینه چینی نگردد و امثال این بسیار است و هر بتدیر آفریدگار است چه بتدیر صحت بواسطه
این اسباب حاصل میگردد و بتدیر صحت بر رعایت این اسودن را بل میشود شعر است قادر بر هر چه خواهد
و خواست که هر چه خواهد کند که حکم او راست و السلام علی من اتبع الهدی مقاله دوم در امراض
که اعضاء احداث شود و علاج آن شتمل بر بیست باب اول در امراض سرد مزاج و از آن جمله
صداع است و آنرا با سوسه در سر گویند و سبب آن سؤال المزاج مادی بود یا سادج آنچه مادی بود آنرا
یا صفر یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صداعی که از غلبه دم بود علامت آن حرمت و اشتناخ وجه و ثقل
و ضربان سرد و غلظت قاروره بود و علاج فصد فیعال بود و بلین طبقه مطبوخ فواکه و زنجبیل
از شراب صواب و نیلوفر از هر یکی بخوردم خورند یا تر هندی و ترنجبین و نبات هر یک دو درم و غذا
تر هندی یا الوجد یا بنوماش و مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب یا بید خورده و سرکه و کلاب بوسیدن
و لعاب بنیکو و خطمی یا بر که بر سر نهادن و تسعیط بر وزن بنفشه و کدو سفید بود و آنچه از صفر بود علامت
آن شدت حرارت ملس و خشکی مخزین و تلخی دهان و سهر و سرعت نبض و صفرة و صفای قاروره بود
علاج آن جلاپی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاشی هر یک سه درم و ترنجبین و نبات هر یک ده درم تناول
کند یا شراب نیلوفر یا آب کرم حل کرده یا شامند و غذا ندارد اند یا تر هندی و بر یوب فواکه بارده و سکنجبین
تعلل کند و اسهال طبیعه کنند مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا ارجح صر بنفشه دو
درم سفونیابریان کرده بنمیدانک و دو حبه تربید سفید کوفته بر وزن بادام چوب کرده یکدرم هلیله
در در نیمدرم بکوبند و آب راز یا نه برشند و حبسازند و فرو برند یا بنمیدانک سفونیابریان کرده باده
درم شراب لجام بخورند و کافور و صندل و کلاب و کدو و کاهو و خیار بوبیند و پای شود و آب کرم
و سپوس و خطمی و بنفشه بکنند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل مزاج و سبات و کدورت حواس و بروزت
ملس و رطوبت مخزین و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود علاج هر دو از جلاپی از پنج درم یک بخوردم
و راز یا نه سه درم و کلغنده درم تناول کنند و غذا بخورند آب شیر خشک را نه خورند و شقیه کنند بعد از
نفع بحب صبر یا حب اصطیقون و یا بونج و شبت و اکلیل الملك بخوشانند و سر بران بشویند و آنچه از سودا

مجلس ششم

آب حیات بنائیں آئینہ کو مٹی و لہو
اگر افسانہ ہے کہ کہ کبریا بہشت میزبان درو کو پسند پیدا

بنفشه و م

23.

بود علامت آن ثقل سر و جفاف بدن و کمبود خون و بخوابی بود و بنفشه بطی و قاروره سفید و شک
 علاج آن هر دو تر جلابی از بالنگو و پنچ مملک از هر یک چهار درم کا و زبان سدر درم نبات ده درم
 تناول کند و غذا نخورد آب و شیر خشک اند خورند و بعد از نفع شقیه مطبوخ افیمون یا غار یقون و
 اسطوخودوس کنند یا بجای آن و شبیار و بعد از شقیه روغن ترکس و بادام و سوسن بر سر مالند
 و آنچه از مزاج غلیظ باشد که در معده محبوس شده باشد علامت آن آواز گوش و اشغال و جمع و ضراب
 بود علاج تحلیل و لطیف بکلفتند و مزایان باید کرد و از میوها و اغذیه نافع اخراز کنند و حمام
 استعمال و طولانی و بخورات حاره مفید بود و اگر مزاج خوش بویند یا آب آن در بینی کشند یا روغن آن
 در سر مالند نافع افتد اما مصداقی که از سؤل المزاج سادج باشد یا حار باشد یا یارده آنچه حار باشد
 و از اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب و قرب آتش علامت آن عطش و حرارت و
 و قنق آب دهان و خشکی و مخرب و مزاج باشد علاج شرب تر سکنجین یا شراب غوره یا شراب زهر شک
 یا آب سرد و عرق کلید یا شامند و شیر و تخم خرفه و آب خیار کرد و با سکنجین نیز مفید بود و غذا
 بنوشد یا مغز بادام و اسفناج و تر هندی خورند و در جاهای خشک آرام گیرند و مشروبات
 یارده بویند و روغن بنفشه و کرد و بر سر مالند و اگر از اسباب داخلی باشد مثل تناول ادویه حاره
 همین علاج کنند و در این نوع تلین طبیعه بنفع فوکه و ترنجبین مناسب بود و آنچه از سؤل المزاج
 بارد بود علامت آن تقدم سبب بود و ثقل و بلاد و حواس و میل صداع بمخو سر علاج آن تناول
 کند جلابی از پنچ مملک و مزایان و کلفتند یا شراب کا و مزاج و بالنگو یا کلفتند و مزایان و اطریق کبر
 و کواشهای حاره تناول کنند و غذا نخورد آب یا یک و نیم و وزیر و در اجنبی خورند و مشروبات
 و طولانی حاره استعمال کنند و صداع بشر که معده نیز باشد اگر بسبب سؤل المزاج معده باشد علامت
 آن اشتداد و جمع بود در حالت ثقل معده و سکون و جمع در خف معده علاج آن اصلاح و تقویت
 معده بود و اگر بسبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن غشیان و جشای ترش
 و کثرت براق بود علاج آن شقیه معده باشد یا نکه تخم شیت و تخم خربزه و بربک تریب بخورند و اندکی

صفحه شصت و نهم
ایمان و استواری
چو سپاه و ان از ارکان
اگرچه عواید از کمال
حرف نهاده اند از آب
و در مقام کفایت
مگر در عارفان
کفایت بر کمال
پس از آنکه در مقام
افزایش و با بر کمال
نیم می شود و کمال
و یک ساله از کمال
و شصت و نهم

عسل و نمک در آن حل کرده بپاشند و قی کنند و بعد از آن کفند و از آن بچورند و بغير و عود و امثال
آن تقویت دماغ کنند و غذا بخورند آب و سغیر خورند و اگر بقی ساکن نشود احتقان کند و اگر بسبب صفرا
باشد علامت آن غشيان و تلخی دهان و تشنگی و قلع و سوزش معده در حالت کرسکی نباشد علاج آن
باب کرم و کچین قی کنند بعد از آن شراب را بر توشاق کنند و غذا انار یا تمر هندی خورند و اگر بسبب خلط
سودایی بود که در معده باشد علامت آن سوزش فم معده و ترش شدن و کثرت اشتها بود علاج شقیه
معده بقی و تلین طبیعت مطبوخ افیمون کنند و شراب بالکوبلیسند و نجس و یا سمن و فالیه و مرغ خوش
بویند و اگر صداع بسبب راج معده باشد علامت آن قدم و جمع معده باشد و صداع در پیش رو بود و از
اطعمه فلفله نراید شود علاج تقویه معده باشد و تحلیل نفخ بخوراند و اگر صداع از ضعف
معده و شدت حمل و بود علامت آن اشتداد و جمع بود در بامدادان و خلط معده علاج شرب آب غوره
و آب پیاس و انار خورند و اگر موصات مفید نباشد شیرینی خورند و اگر صداع از تنگی خلط معده و مانع
بود علامت آن خلط صداع بود در عقب استفرغ یا جماع یا عاف یا سهر یا غم علاج آن تناول غذای
مرطبه حیدر الکبوس مثل زرد تخم مرغ و آبگوشت مرغ و حام معتدل و تهین کنند مفید بود و اگر صداع
از قوت حق دماغ باشد علامه او آن بود که باندک سببی مثل بخار غذا حادث شود و افعال دماغی قویه
بود علاج آن تناول آن غذای غلیظه بود مثل کله و هر سیر و بلچر و صداع بشارت کبد و طحال و کلیه رحم
و پای نیز حادث شود و علاج آن اعضا بود بضم صداعی مزمن باشد که مجموع سرفه و کمر و سبب آن
احلاط غلیظه یا بخارات بود که در زیر غشای محل دماغ محقق شود و علامتش آن باشد که باندک سببی
اشتداد کند و چشم بر توان داشت و از کلام و صوت متاذی شود و کاسه چشم و پوست چشم نیز در کند
علاج شقیه بدن کنند بخار یا به و شپار و قوقا یا و قهقهه کاه و سداب تر و دروغن بچوشانند و بر
مالند و باقی علاج آن همچون علاج صداع بلغمی و سوداوی بود و این صداع عمر را باشد و مقدره نزول
شقیه و جمع شقی از سر بود و ماده آن کمتر از ماده صداع باشد و شقی که ضعیفه باشد قبول کند و علاج
آن همچون علاج صداع بود و تناول دواء المشک مفید باشد و اگر منع و ایون و تخم کاه و کبریا و کاه

طلو

طلا کنند و بر صداع دهند مفید بود سرسام و رمی کرم باشد که در نفس دماغ یا بخار یا واحد شود
و آنرا قرا نیطس نیز گویند و سبب آن اگر غلبه خون باشد علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و هذیان و
و حرمت و عین بود و نبض عظیم و قاروره سرخ و غلیظه بود و علاج آن در ابتدا فصد قیال کنند
و هر روز جلای از عناب هفت عدد و آکوسیا ده عدد و سیستان پست عدد و نیلوفر و بنفشه هر یک
پنج درم و نبات ده درم شاول کنند و اگر کچین ده درم یا آن ضم کنند بهتر بود و غذا آشکاب یا نیلوفر
و عناب خورند و درین مرض توقف نباید نمود و در تخم تلین باید کرد یا بن مطبوخ ص سنا هفت درم
بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاشنی سه درم لجام و سیستان از هر یک پست اند فناد
دانه شیر خش و ترنجبین و خیار شیر هر یک ده درم و اسهال شومات بارده کنند و پاشو
باب کرم و بنفشه و خطمی و سپوس و تعلل شربت لجام کنند و اگر بخوابی باشد شراب خخاش و میاهای
روغن شربق از نبات و عرق پند مناسبست و اگر از ماده صفر بود علامت آن کثرت هذیان و سهر و جفا
عین و منخرین و صفرت لون و زبان و اضطراب و غصه و سوختن و سرعت نبض و ناریه قاروره
بود علاج هر روز جلای از تخم کاشنی سه درم و آکوسیا ده عدد و بنفشه پنج درم و عناب هفت
عدد و نبات و تمر هندی ده درم تناول کنند و شراب بنفشه و بنفشه پرورده شراب خخاش تعلل کند
و تلین طبیعت مطبوخ فواکه یا نفوق آن کنند و این گفته نیز مفید بود ص بنفشه خطمی سپوس و نیم
کوفه هر یک کفی عناب سیستان هر یک پست دانه نیلوفر چهار درم سنا پنج درم بچوشانند و صا
کنند و مغز خیار خرد و ترنجبین هر یک ده مثقال در آن حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر آن
استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب شود کشاکش پست مثقال لعاب بکوب و روغن بنفشه و روغن
کدو هر یک درم با هم بپایزند و استعمال کنند و شربت میان در چنانکه گفته شد پاشانند و تعلل
اکو می کنند و هر دو نوع تسکین حراره باب خیار کدو شیر تخم تورک و شراب صندل و حاض و بنفشه
و نیلوفر و امثال آن کنند و بزرگ بد و در فراش بپزند و کدو خیار و بنفشه بپزند سرسام از ماده صا
و اخلاط حمر نیز حادث شود و علامت آن هذیان بسیار و ترس و کبر و بخوابی و نزول اقل و خشکی

از جهت خون فتن
از و مانع بنفشه
که از و مانع بنفشه
برین خوب است
دعا کنند
امداد کیمی
و ترنجبین

حلق و در هین و بخیرین بود و بدو رابع تغیری ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی و مختلف و صلی باشد قارون
سیاه و غلیظ علاج جلاب از نبضه و کافور باریک هر یک چهار درم پنج مہک سرد درم نبات دہ درم
بیاشامند و غذا جویند و بشیر خشکاش و بعد از نفع شقیہ بچہا و ختمہا کنند کہ سہل شود ابو
مطبوح سنا هفت درم پنج مہک و نبضہ نیلوفر تخم کاشنی تخم کشوت هر یک سرد درم مویر طایفہ آن
پروین کردہ دہ درم برسایو شان اسطوخودس بصطایح نیم کوفتہ هر یک چار درم و زکریا
کافور باریک بالنگو هر یک دہ درم بخیار خمر دہ درم ترنجبین پانزہ درم و بعد از نفع نبضہ شست
و بابونہ و ریحان جویند و بر سر زرد و روغن بادام و شیر خزان بر سر مالند و میافہای دقا
شرقی از نبات و عرف کافور باریک و تخم ریحان تناول کنند و بشراب کافور باریک تغل کنند و بر غس
سرمای بلغمی بود علامت آن تشنگی و کسل و نوم و تنگی ام و ثقل و حریت و اختلاط عقل و سکوت
و نسیان بود علاج هر روز جلابی از بالنگو و پنج مہک هر یک پنج درم نبات دہ درم تناول کنند
و غذا جویند و خورد و بعد از نفع مادہ شقیہ بجایارہ و جبہ بر کنند و ختمہای حارہ استعمال
کنند شیاف زہر کاک و یک درم تخم خطل نمیدرم بوزہ خطی هر یک سرد درم بکوبند و بر شراب جویند
تا منعقد شود و بدان بر سر شد و شیاف سازند و استعمال کنند و در ابتدا سرکہ و کلابہ و روغن کل
در سرمایہ و بعد از آن محلات شل بابونہ و شبت طلا کنند و بمشک یا کندش یا شیونیر عطسہ آرند
و الشافعی و الله ماشا و روح موی باشد کہ در روی و پیشانی ظاهر شود و کاه باشد کہ سر نیز فرو گیرد
و سبب آن غلیان دم باشد علامت آن اشفاق و حریت و ضران و جرح حارہ و تشنگی و کرب و طبیعت
علاج فصد فیقال کنند و جلابی از نبضہ و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک سرد درم و غنایہ صفت سرد و الوی
سیاہ دہ عدد و نبات دہ درم تناول کنند و تلین بمطبوح فواکہ کنند و در آن روز کہ سہل خوردند
سینہ و حلق را بصندل و افاقیا و فوول و ما میثا طلا کنند تا مادہ قبول کنند و بعد از شقیہ با بچہا
و خیارد و شیر تخم تریک با سکنجین و شراب نیلوفر و حاض ترید کنند و طبیعتہ را محبتیں نگذارند
دوا مرضی بود کہ بچہا تخیل کنند کہ چہا میگرد و سبب آن بخاری بود کہ از اخلاط خام کہ در معده

در سبب آن غلیان دم باشد علامت آن اشفاق و حریت و ضران و جرح حارہ و تشنگی و کرب و طبیعت

باشد

باشد یا در معده یا عضوی دیگر متصاد شد و متحرک گردد و روح نفسانی نیز با آن متحرک شود
و این حالت نظیر رسد اما آنچه در نفس داغ بود اگر بلغم باشد علامت آن بلادت حواس طنین
و دوی بود علامت بلغم ظاهر باشد علاج از انیسون و بالنگو و کافور باریک و پنج مہک هر یک دو درم
کلفندہ شقال تناول کنند و غذا جویند آب یا شیر خشکدانه و زیزہ و دارچینی جویند و بعد از نفع شقیہ
بجایارہ و شبیار کنند و شونیز و خول و فلفل و ماء العسل جویند و بدان غرغره کنند و چند بچہا
و شونیز و فلفل و مرزنجوش بکوبند و در حقہ کتان بندند و بسویند و بابونہ و اکلیل الملک و سقر
مرزنجوش جویند و سر بخار آن دارند و اگر سودا بود علامت آن وسواس و کثرت فکر و خاشی
بود و نبض ضعیف و قارورہ کدر باشد علاج هر روز جلابی از بالنگو و پنج مہک و کافور باریک
و نبات تناول کنند و غذا بنوش و بخورد و با مغز بادام جویند و بعد از نفع شقیہ بچہا و ختمہا
آن و مطبوح هلیلہ کنند و تقویت داغ بمشمو مات حارہ و طیبہ مثل غیر و زکریا کنند و غرغره و نطول
مد کوزہ مناسب بود صاحب دار بلغمی و سودا و بر اهلیمہ پرورده و اطر فیل کوبک و کلنگین با
انیسون و مصطکی مفید بود اما دوا کہ بشرکت معده باشد علامت آن غشیان و جشا و شو الحضم
و ضعف معده و اختلاف و ارد مراشد و سکون یا اختلاف حال معده و بر خلوات باشد علاج
پنج مہک و تخم ترب و بربک آن و شبت و تخم خربزہ مجموع یا بعضی جویند و با اندکی عسل و مشک
بیاشامند و قی کنند و بعد از آن کلفند و مرا زبانیہ جویند یا سکنجین لعق کنند بحسب مزاج و تقویت
معده بجوارش مصطکی و عود کنند و شقیہ بجوارش سفر جلی سہل و معجون خیارد جویند و اگر آب
افد حقمہ کنند صر سنا هفت درم قنطاریون باریک سرد درم بریزل حلیہ خطی سوسن نبضہ
کفی جویند و صافی کنند و بوزہ و نمک هر یک نیم درم و روغن شیرہ دہ درم با آن ضم کنند و
استعمال نمایند و اگر دوا رسید ضعف قلب باشد یا در حال نقاہ از غایہ ضعف حادث شود علاج
آن تقویت شراب حاض و لیمو و صندل و بر پاس و سیب یا بکری و مغزات مناسب مزاج و اذنیہ لطیف
جویند و دوا رسید غلبہ صفرا و غلبہ دم نیز بود علامت صفراوی قلق و التهاب و عدم شہتا و غرت

در سبب آن غلیان دم باشد علامت آن اشفاق و حریت و ضران و جرح حارہ و تشنگی و کرب و طبیعت

آن شقیه دماغ کند از خلطی که غالب باشد و بعد از آن استعمال شمومات و سقوطات کند و درین
 مرض این حبسید بود بنفشه و درم تردید یک درم هلیله یک درم تخم رازیانه و کرفس و ملح فلفلی هر یک
 نیم درم سفونیا ی بریان کرده نیم درم آب بکوبند و با آب رازیانه حبس ازند و بعد از نفع ماده بلع
 کنند ^{خفته} که مفید باشد سنا پنجم درم پرسیاوشان چهار درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم
 حلبه کفی غبار ده عدد سبستان پست عدد بایونه اکلیل الملک هر یک هفت درم مغز خیار شیر
 ده درم عسل و روغن کچال پانزده درم نمک و بوره ارمی هر یک نیم درم ^{شخص} عسلیت که
 مردم ناکاه بر یک حال باشند مثل آنکه اگر ایستاده باشند همچنان ایستاده بمانند و اگر خفته یا
 بخوابند و بدین سبب ^{خفته} آخذ نیزش کوبند و سبب آن شده باشد که در مؤخر دماغ بواسطه خلطی
 غلیظ حادث شود و علامت آن شخص عین و فساد حرکات بود و هر چه برین را کوبند جواب
 ندهند علاج اگر مویجات فصد باشد قیال بکشایند با حجامت ساق کنند و جلاب از بالنگو
 انیسون هر یک دو درم گاوزبان سه درم با کلقتنه درم تناول کنند و غذا خود آب و شیر
 خشکانه خورند و بعد از نفع شقیه مطبوخ اقیقون یا جابجانه کنند و استعمال خفها کنند و درین
 سر و روغن و بنفشه و کرفس استعمال طولانی محله مفید افتد خفته آب سلق و خطی و شیر سبوس
 بکوبند حاصل کنند و بایک درم بوره و آنکی و نیم تخم خطل و ده درم روغن کچال و ده درم شکر نیم
 گرم استعمال کنند کابوس آنست که چون در خواب برود چنان خیال کند که در زیر چیزی تشیل
 یا ایستاده باشد یا کسی او را میفشارد و نفس او تنگ میشود و آواز بکشد و سبب این بخاری بود
 که از خلط غلیظ متصاعد شود پس اگر از غلبه خون باشد فصد قیال و حجامت ساق و تغلیل غذا
 کنند و اگر از بلغم یا سودا باشد شقیه کنند چنانکه معلوم شد و تغافل نباید کرد که این مقدمه
 صرع باشد صرع سده غیر نام باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح
 نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب متشنج گردد و سبب آن خلطی بود که در مجاری
 دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد علامت آن بزاق و مخاط و کثرت زرد در حالت صرع و کدورت

کولاس

حواس و بلاد و بیاض یون و بطون و اختلا و بنفش و بیاض و غلط فار و ره بود علاج آن هر دو
 جلابی از رازیانه و انیسون و بالنگو هر یک سه درم کلقتنه درم تناول کنند و غذا خود آب
 و شیر خشکانه باد از چنی خوردند و یک و نیم هومناست بود و بعد از نفع شقیه حبس ایاره
 و اصطیقون و قوقویا و مطبوخ تردید و خفهای قویه کنند این حبسید بود ایاره فیه از
 صبر هر یک نیم مثقال انیسون خالینیل هر یک نیم درم تخم لخطل نمک هندی هر یک دانگی و نیم
 مقل کثیرا مصطکی هر یک دانگی کوفته و بخته با آب رازیانه سرشند و حبس ازند و مصرف
 از کرما و سر و جماع و نظر در آفتاب و آب روان و نشستن در مباد و جاهای بلند و مکث
 در حمام و تناول منجرات مثل سر و پیاز و کرفس اجتناب نمایند و همچنین از سستی و سواوی ^{خصوص}
 اسب و اندیدن و دولا ب گرفتن و در چیزهای بر آق نظر کردن لغز از کنند و چند پد شرباب غن
 زنبق در بنی کشند و حلیث در ماء العسل بخوشانند و در وقت صبح بخورند و زرد و میز و یطو
 و تریاق اربعه تناول کنند و همچون سیسالیوس نیز مفید بود صر سیسالیوس عاقر قرحا اسطوخودوس
 هر یک پانزده درم غار یقون پنجم درم قودمانا حلیث زرد و در مروج هر یک دو درم بکوبند
 و سیکیچین غصلی سرشند و هر روز یک مثقال تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن
 خفقان و افکار فاسده و حمی و طعم زید بود علاج آن شقیه دماغ کنند مطبوخ اقیقون
 و حب آن و تقویت دماغ بر بیدن ترکس و مرزنجوش و بایونه و مشک و غالیبر و شونیز کنند
 و بایونه و اکلیل الملک و شیت و مرزنجوش بخوشانند و بر سرینند و شرباب بالنگو یا تریاق
 اربعه و میز و یطوس تناول کنند و عود فاوانیا بسایند و در بنی مذبذبه که غصلی عسل
 و خردل غرغره کنند و اگر از ماده خون باشد علامت آن ظهور علامه غلبه خون بود و در حاک
 صرع و دلچین متملی شود و روی بر آید و سرخ شود و باشد که دعا و حادث کرد علاج فصد
 صافی کنند و تغلیل غذا و تقویت دماغ بر بیدن سرکه و کلاب و مالیدن روغن کل و شال
 ربوب فواکه و اگر ماده صفرا بود و این نادرا افتد علامت آن التهاب و اختلاط عقل و صفرت

کولاس

مجموع اعضا را از حسن و حرکت باز دارد بواسطه آنکه حایل شود میان روح حیوانی از تعلق با اعضا
و میان روح انسانی از دماغ جمیع اعضا و این مرض بغیرت حادث شود و سبب این سد بعلی لوج
باشد و علامت آن تهی بدن و بیاض لون و کثرت بزاق و ثقل سر و کدورت و کثرت خواب
بود و باشد که بآن خرخره و زردی باشد و آن دلالت بر اختناق حرارت غریزی و فساد جوهر ریه و
دماغ کند و اگر تنفس ظاهر نباشد و خواهند که معلوم شود که زنده است یا نه یا زنده یا نیمه
و بخیزد بر پستی او نهند اگر متحرک شود دلیل حیوة باشد یا طریقی بر آب کند و بر سینه او نهند و تنفس
نفس کند یا اصبع در دبر او کند که آنجا شریانی هست که تلحیوة باقی باشد و متحرک بود یا چشم
او باز کند اگر حدقه ظاهر شود زنده بود علاج او اولاً سر او بتیاشند و یارۀ مژگن کند و بر
مسکوت نهند و آخری کرم کرده بر بالای آن نهند و کدش و خودل و قرقفل و جند پد ستر و در
همه یا بعضی بکوبند و در پستی مسکوت نهند و اطرا و او را بچیزهای درشت سخت میمالند و بر
مرغی بروغن و یا زۀ فیکرا یا لایند و در حلق او فرو کنند و میچسباند باشد که فی کدش و فرو
و جند پد ستر و کدش و قرقفل و زنجبیل و شونیز بکوبند و بر سر او طلا کنند و یکشمال شود
یا تریاق کپرد ماء العسل حل کرده در حلق او بریزند یا ایسون و زهره و مصطکی و کلنگین
بجو شاند و بریزند و زهر کلنگ و مرزنجوس در پستی چکانند و گفته اند که تا هفت روز هیچ تحریک
نکنند اما بعد از هفت روز جلای از ایسون و راز یا نه و کاک و زباز هر یک سه درم و کلنگین
ده درم شاول کنند و غذا بخور آب یا یک تیه و زهره و دارچینی و قرقفل در و کنند و میاهای
رو زه ماء العسل بپاشانند و بعد از نفع تام شقیه بجای یارۀ و یارۀ لوفاد یا کنند و در هر
یکوبت بحسب مزاج و قوت احتیاج تا بیست چهار روز بدین معالجات مداومت نماید و سکنه
اگر بر یابد ببلقوه و فالج مشقّل گردد و سکنه از امتلاوی خون نیز حادث شود و علامت آن
علامات غلبه دم باشد و در آن فصد قیال کنند و حجامت ساق و اخراج دم بحسب قوه و جلاب
از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر خورند و غذا بخور آب و بنوماش یا مغز بادام خورند و شقیه بحسب

و قرص آن کنند و حقیقتها اینست و اگر سکه بواسطه ضرب یا سکه باشد که بر سر واقع باشد قصد کنند
و تقویت دماغ بمشومات بارده مقویه کنند حقیقت که سکه بلغمی را مفید بود و بر قی غار قسط از
خلیج کاکلیل الملك و رقیق پد انجیر مر یا خود سدا یک کرب بزرگ تخم شبت هر یک ده درم تخم
الحظال اینسون هر یک نیم درم قنطاریان باریک دو درم بچوشانند و صافی کنند و عسل پیست
درم و آب گامه پانزده درم و بوره و نمک هندی و مقل هر یک نیم درم کوفته و پنجه بر سر آن کنند
و بکار دارند مالمحی یا غیره طنون و افکار بود و از انجیر طبعی و سبب آن سود ایا لخلط استوخه بود
که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن متلی بود و بشرکت مرق نیز بود علامت آنجه از امتدای بدن
و دماغ بود بخافت بدن از سواد لون و بطو و صلابه و اختلاف نبض و صفات روره و شها
دوست دارند و نظر در زمین یا چیزی کنند و همچنین بمانند و کثرت فکر و غم و سکوت و غضب
نیز باشد علاج قصد صافی کنند و هر جلدی از نبضه و نیلوف و کاکوزبان هر یک سه درم عبا
هفتاد نه سیستان پیست اند نبات ده درم شاول کز و بعد از نفع شقیه دماغ بحب اقیقون
و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند و بخود آب یا مغز بادام و اسفناج خورند و بالوده از شیر
سوس و نبات و مرغ و غن بادام نیز مفید بود و شراب رقیق نوادمان حمام و تدبیر بر روغن
نبضه و کز و مفید بود و از اغذیه غلیظه و طعمه سوداوی و اشیا چوبه و مال و حامضه
کنند و استعمال بقیه را صیاده نباید کرد و از معالجه این مرض ملول نباید شد و مکرر شقیه باید
کرد و اگر این مرض از اخراق بلغم باشد علامت آن رطوبت مخرب و سیلان لعاب و بیلاست
و کسل و سکون و قلت اضطراب بود علاج آن هر روز جلدی از بالنگو و نیلوف و مرزبان
و پنجه مملک و کلقتن شاول کنند و غذا بخود آب یا زیره باج یا شیر خشک اند و خورند و بعد از
نفع شقیه یا ب مطبوخ کنند سنا هفت درم بالنگو و نیلوف هر یک سه درم نبات ده درم
بچوشانند و صافی کنند و همچون نخاج پنج مثقال یا هفت مثقال در آن حل کنند و بیاشامند
و این نیز مفید بود اقیقون چهار درم بسفناج و ایاره فقر هر یک دو درم غار اقیقون

یک درم نمک هندی نیم درم اسطوخودوس یک درم و نیم کوفته و آب را زیاده برشند و حب
و سه درم شربتی باشد و این مفرح نافع بود ص بالنگو پوست ترنج ترنفل مصطکی فرود اجنی
جوزبویا قاطله نار شک بهمن سفید و سرخ زرنیاد و درونج عرق بنجم باد روج تخم فرنج شک
هر یک دو درم مشک خالص آنکی مجموع سخن کنند و هلیله کاکلی چهل عدد و آمله سی عدد بستر
آب بچوشانند تا بار طلی آید پس صافی کنند و بار طلی عسل بقوام آورند و از آنش فرو گیرند و ادویه
در آن ریزند و بهم ریزند و لحنانا مثقالی تناول کنند و اگر از اخراق صفر بود علامت آن بچوبی
و اضطراب و غضب و شتم و صیاح و صفرت لون بود علاج آن شقیه مطبوخ هلیله یا اقیقون
یا همچون نخاج یا قرص نبضه کنند و تدبیر بر روغن نبضه کنند و شیر زبان بر سر و شند و
نبشاط و سماع بالحنان و نغامت و حضور یاران اینس مشغول کنند و استحمام معتدل مفید
و بخطی و نبضه و برک بدست و اندام بشویند و پوست خشک شش و نبضه و نیلوف و تخم کاهوی
بچوشانند و سر بخار آن فرود آرند و بر سر نیز بپزند و اگر از اخراق سودا بود مکت آن بیشتر
بود علامت آن کثرت فکر و غم و بچوبی و کز و فرج و تخيلات فاسده و دوستی خلوه بود علاج
هر روز جلدی از کاکوزبان و نیلوف و نبضه هر یک سه درم و بالنگو و درم و کلقتن ده مثقال
شاول کنند غذا بخود آب و بنوماش یا اسفناج و مغز بادام خورند و بعد از نفع شقیه مطبوخ
اقیقون و ایاره مجالینوس و ایاره لوغادیا و همچون نخاج کنند و ماء الجبن در تقسیم مفید
ص شیر بر طلی بچوشانند و در حالت جوشانیدن فرو گیرند و بکوفه سبکجین اقیقون برو
ریزند و بر هم زنند پس صافی کنند از پیر و شیرب نمایند و لحنانا اینمفرج خورند و ص و رقیق کل
سعد ترنفل هر یک نیم درم فرنج شک پوست ترنج هر یک سه درم مشک آنکی کوفته و پنجه
بشراب برشند و بکنتقال در شراب کافران حل کرده تناول کنند و دو المشک جلوبین مفید
و اما آنجه شرکت مرق بود و بواسطه درم آت باشد یا سده آن از خطی سودای و بد آنسب
بخارات متصاعد گردد و افکار تغیر شود و علامت آن اشفاخ و لپن بطن و ضیق صدر و کثرت

یک درم

و بچوبی آن شکلی

آنچه از سوا المزاج بارد مادی بود علامت آن علامات غلبه بلغم باشد علاج هر روز جلاوی از اینستون و از این
و کنگبین تناول کنند و غذا بخور آب با فلفل و زعفران بکوشند و کبک و در مزاج خونی و ثقیله حجب
ایاره کنند و بعد از ثقیله روغن قسط و زیتون و زکس در سر و پشت بمالند و بحمام گرم رفتن و بافتاب
نشستن نیز مفید بود و با رجیل و مغز خوش نافع بود و آنچه از سوا المزاج سادج بود بسبب ملاقات
مهری لخلی یا خارجی بود علاج آن حلیت با ماء العسل یا کنگبین تناول کنند و ادهان حاره استعمال
کنند و آنچه از کثرت شرب شراب باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن کل و بود و دیوبوب فواکه
مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت یا بید کردن بهر حیل که باشد و اگر بسبب کزیدن
حشرات حادث شود شراب الکنوب یا قریاق تناول کنند و در آن سبب کوشند و کاه باشد که مرغبه بسبب
بیوست بدن بود بواسطه استفراغ بسیار و تحلیل با فراط و این قسم مشکل بود علاج آن تطهیر بدن
باشد و تناول شراب بنفشه و حشاش و غذای بنوماش با مغز بادام و اسفناج و فروغ فربه و حریه از
نشاسته و روغن بادام و نبات و دهن روغن بنفشه بادام و بنفشه بادام باشد و جستن
ابرو چشم و لب و روی مقدمه لغوه باشد سبب آن رطوبتی لایح بود که حرارت غریزی آنرا تحلیل نماید
و بجای آن کندی بسبب غلظت زرد انسام بیرون نتواند شد و قوت افور خواهد که آنرا دفع کند پس
میان ایشان تدافعی واقع شود و موجب لایح کردد علاج آن قریاق یا رجه یا شراب الکنوب تناول کنند
و آن عضو را بروغن قسط و زیتون بمالند و اگر احتیاج باشد ثقیله بجهها و یا راه که سهل بلغم
باشد بکنند خدر آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان یا بطلان
حسن شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود بواسطه خلط غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی
کرد پس اگر علامت غلبه خون ظاهر باشد قصد کنند و تقلیل غذا و اگر علامات بلغم باشد ثقیله کنند
و مصلحات فالج استعمال کنند و اگر بواسطه بیوست بود علامت آن همچو علامه تشنج یا بس بود و علاج
همان باشد و اگر بسبب غلظت و مری باشد یا سخت بیستن عضوی یا بران نشستن علاج منع ضاغط
و تقویت عضو باشد و اگر در عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید اگر مخرب آید مگر کام گویند

این از سوا المزاج سرد مادی بود علامت آن علامات غلبه صفرا باشد علاج هر روز جلاوی از اینستون و از این
و کنگبین تناول کنند و غذا بخور آب با فلفل و زعفران بکوشند و کبک و در مزاج خونی و ثقیله حجب
ایاره کنند و بعد از ثقیله روغن قسط و زیتون و زکس در سر و پشت بمالند و بحمام گرم رفتن و بافتاب
نشستن نیز مفید بود و با رجیل و مغز خوش نافع بود و آنچه از سوا المزاج سادج بود بسبب ملاقات
مهری لخلی یا خارجی بود علاج آن حلیت با ماء العسل یا کنگبین تناول کنند و ادهان حاره استعمال
کنند و آنچه از کثرت شرب شراب باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن کل و بود و دیوبوب فواکه
مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت یا بید کردن بهر حیل که باشد و اگر بسبب کزیدن
حشرات حادث شود شراب الکنوب یا قریاق تناول کنند و در آن سبب کوشند و کاه باشد که مرغبه بسبب
بیوست بدن بود بواسطه استفراغ بسیار و تحلیل با فراط و این قسم مشکل بود علاج آن تطهیر بدن
باشد و تناول شراب بنفشه و حشاش و غذای بنوماش با مغز بادام و اسفناج و فروغ فربه و حریه از
نشاسته و روغن بادام و نبات و دهن روغن بنفشه بادام و بنفشه بادام باشد و جستن
ابرو چشم و لب و روی مقدمه لغوه باشد سبب آن رطوبتی لایح بود که حرارت غریزی آنرا تحلیل نماید
و بجای آن کندی بسبب غلظت زرد انسام بیرون نتواند شد و قوت افور خواهد که آنرا دفع کند پس
میان ایشان تدافعی واقع شود و موجب لایح کردد علاج آن قریاق یا رجه یا شراب الکنوب تناول کنند
و آن عضو را بروغن قسط و زیتون بمالند و اگر احتیاج باشد ثقیله بجهها و یا راه که سهل بلغم
باشد بکنند خدر آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان یا بطلان
حسن شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود بواسطه خلط غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی
کرد پس اگر علامت غلبه خون ظاهر باشد قصد کنند و تقلیل غذا و اگر علامات بلغم باشد ثقیله کنند
و مصلحات فالج استعمال کنند و اگر بواسطه بیوست بود علامت آن همچو علامه تشنج یا بس بود و علاج
همان باشد و اگر بسبب غلظت و مری باشد یا سخت بیستن عضوی یا بران نشستن علاج منع ضاغط
و تقویت عضو باشد و اگر در عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید اگر مخرب آید مگر کام گویند

این از سوا المزاج سرد مادی بود علامت آن علامات غلبه صفرا باشد علاج هر روز جلاوی از اینستون و از این
و کنگبین تناول کنند و غذا بخور آب با فلفل و زعفران بکوشند و کبک و در مزاج خونی و ثقیله حجب
ایاره کنند و بعد از ثقیله روغن قسط و زیتون و زکس در سر و پشت بمالند و بحمام گرم رفتن و بافتاب
نشستن نیز مفید بود و با رجیل و مغز خوش نافع بود و آنچه از سوا المزاج سادج بود بسبب ملاقات
مهری لخلی یا خارجی بود علاج آن حلیت با ماء العسل یا کنگبین تناول کنند و ادهان حاره استعمال
کنند و آنچه از کثرت شرب شراب باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن کل و بود و دیوبوب فواکه
مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت یا بید کردن بهر حیل که باشد و اگر بسبب کزیدن
حشرات حادث شود شراب الکنوب یا قریاق تناول کنند و در آن سبب کوشند و کاه باشد که مرغبه بسبب
بیوست بدن بود بواسطه استفراغ بسیار و تحلیل با فراط و این قسم مشکل بود علاج آن تطهیر بدن
باشد و تناول شراب بنفشه و حشاش و غذای بنوماش با مغز بادام و اسفناج و فروغ فربه و حریه از
نشاسته و روغن بادام و نبات و دهن روغن بنفشه بادام و بنفشه بادام باشد و جستن
ابرو چشم و لب و روی مقدمه لغوه باشد سبب آن رطوبتی لایح بود که حرارت غریزی آنرا تحلیل نماید
و بجای آن کندی بسبب غلظت زرد انسام بیرون نتواند شد و قوت افور خواهد که آنرا دفع کند پس
میان ایشان تدافعی واقع شود و موجب لایح کردد علاج آن قریاق یا رجه یا شراب الکنوب تناول کنند
و آن عضو را بروغن قسط و زیتون بمالند و اگر احتیاج باشد ثقیله بجهها و یا راه که سهل بلغم
باشد بکنند خدر آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان یا بطلان
حسن شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود بواسطه خلط غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی
کرد پس اگر علامت غلبه خون ظاهر باشد قصد کنند و تقلیل غذا و اگر علامات بلغم باشد ثقیله کنند
و مصلحات فالج استعمال کنند و اگر بواسطه بیوست بود علامت آن همچو علامه تشنج یا بس بود و علاج
همان باشد و اگر بسبب غلظت و مری باشد یا سخت بیستن عضوی یا بران نشستن علاج منع ضاغط
و تقویت عضو باشد و اگر در عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید اگر مخرب آید مگر کام گویند

این از سوا المزاج سرد مادی بود علامت آن علامات غلبه صفرا باشد علاج هر روز جلاوی از اینستون و از این
و کنگبین تناول کنند و غذا بخور آب با فلفل و زعفران بکوشند و کبک و در مزاج خونی و ثقیله حجب
ایاره کنند و بعد از ثقیله روغن قسط و زیتون و زکس در سر و پشت بمالند و بحمام گرم رفتن و بافتاب
نشستن نیز مفید بود و با رجیل و مغز خوش نافع بود و آنچه از سوا المزاج سادج بود بسبب ملاقات
مهری لخلی یا خارجی بود علاج آن حلیت با ماء العسل یا کنگبین تناول کنند و ادهان حاره استعمال
کنند و آنچه از کثرت شرب شراب باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن کل و بود و دیوبوب فواکه
مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت یا بید کردن بهر حیل که باشد و اگر بسبب کزیدن
حشرات حادث شود شراب الکنوب یا قریاق تناول کنند و در آن سبب کوشند و کاه باشد که مرغبه بسبب
بیوست بدن بود بواسطه استفراغ بسیار و تحلیل با فراط و این قسم مشکل بود علاج آن تطهیر بدن
باشد و تناول شراب بنفشه و حشاش و غذای بنوماش با مغز بادام و اسفناج و فروغ فربه و حریه از
نشاسته و روغن بادام و نبات و دهن روغن بنفشه بادام و بنفشه بادام باشد و جستن
ابرو چشم و لب و روی مقدمه لغوه باشد سبب آن رطوبتی لایح بود که حرارت غریزی آنرا تحلیل نماید
و بجای آن کندی بسبب غلظت زرد انسام بیرون نتواند شد و قوت افور خواهد که آنرا دفع کند پس
میان ایشان تدافعی واقع شود و موجب لایح کردد علاج آن قریاق یا رجه یا شراب الکنوب تناول کنند
و آن عضو را بروغن قسط و زیتون بمالند و اگر احتیاج باشد ثقیله بجهها و یا راه که سهل بلغم
باشد بکنند خدر آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان یا بطلان
حسن شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود بواسطه خلط غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی
کرد پس اگر علامت غلبه خون ظاهر باشد قصد کنند و تقلیل غذا و اگر علامات بلغم باشد ثقیله کنند
و مصلحات فالج استعمال کنند و اگر بواسطه بیوست بود علامت آن همچو علامه تشنج یا بس بود و علاج
همان باشد و اگر بسبب غلظت و مری باشد یا سخت بیستن عضوی یا بران نشستن علاج منع ضاغط
و تقویت عضو باشد و اگر در عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید اگر مخرب آید مگر کام گویند

و

و اگر بخلق و سینه فرود آید نوله گویند و سبب این مرض اکو سوا المزاج حار بود که عارض دماغ گردد بسبب
حرارت آفتاب یا تناول اشیا حار و حریه علامت آن حرارت و جوف چشم و خاریدن بینی بود علاج آن
در ابتدا قصد کنند که سینه و مزاج مقتضی باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذای بنوماش
و مغز بادام و اسفناج خورند و از گوشت و شیرینی و میوهات احتراز کنند و اگر علامت امتلا باشد بصر
بنفشه یا مطبوخ فواکه تلین کنند یا شراب بنفشه و توخیمین و شیر خشک یا غبار شکر هر یک ده درم
و بعد از ثقیله استفهام کنند و روغن بنفشه استنشاق کنند و اگر سیلان رطوبات متمادی شود بسوی
و سرکه و صندل و کشتیر بخر کنند و اگر سبب سوا المزاج بارد بود که بسبب لخلی یا خارجی عارض شود
علامت آن تری مخرب بود و کلال حواس و ثقل و کسل بود و هوای گرم استراحت کنند و علاج سردی
بشمن و غیره گرم دارند و جلاوی از این مملک و پرسیاوشان و بالکنوب نبات تناول کنند و غذای بنوماش
آب با مرغ و مغز بادام خورند و اگر طبیعه بختی باشد سنا بخورند بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان
و پنچ مملک هر یک سه درم و شکر سرخ و خیاض هر یک ده درم بکار دارند و شبت و بابونه و کافور
و پنچ مملک و اکلیل الملك و مرزنجوش بپوشانند و سر بپار آن فرود آرند و اگر در حمام نیز بریزند
مفید بود و اگر آنچه از مخرب آید رقیق بود شونیز و اینسون بکوبند و در خورق بندند و میسوزند و
بر آتش دهند و اگر سیلان رطوبات متمادی باشد بکنند و سندر و س و کاغذ بخر کنند و در زکام خواب
مغز کنند و بر پشت یا بنفشه بادام ده بسینه نریزد و اگر احسا س در عذره در حلق خود کنند یا بنفشه
دفع کنند و سنگی گرم کنند و آب و سرکه بریزند و بینی بد و فرود آید اما در نوله از حوضات و چیزها
شور و تیز اجتناب نمایند و جلاوی از بنفشه یا بنفشه مری یا توخیمین بخورند و با قلی آب و روغن بادام
و حریه از شیر سوس و نبات و روغن بادام و تخم ریحان مناسب بود و اگر با آن سعال بود علاج آن
کنند چنانچه گفته شود و در باب امراض صدر انشا الله تعالی باب دوم در امراض چشم بر حافظه صحت
و لیبست که از جماع و سکس متواتر و تناول عدس و باقلا و بادجیان و قدید و کوشتها و طعامهای شور
و ریجاده ها و کاهما احتراز کنند و چشم از هوای گرم و سرخ و دود و غبار نگذارند و از امان کتابت

این از سوا المزاج سرد مادی بود علامت آن علامات غلبه صفرا باشد علاج هر روز جلاوی از اینستون و از این
و کنگبین تناول کنند و غذا بخور آب با فلفل و زعفران بکوشند و کبک و در مزاج خونی و ثقیله حجب
ایاره کنند و بعد از ثقیله روغن قسط و زیتون و زکس در سر و پشت بمالند و بحمام گرم رفتن و بافتاب
نشستن نیز مفید بود و با رجیل و مغز خوش نافع بود و آنچه از سوا المزاج سادج بود بسبب ملاقات
مهری لخلی یا خارجی بود علاج آن حلیت با ماء العسل یا کنگبین تناول کنند و ادهان حاره استعمال
کنند و آنچه از کثرت شرب شراب باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن کل و بود و دیوبوب فواکه
مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت یا بید کردن بهر حیل که باشد و اگر بسبب کزیدن
حشرات حادث شود شراب الکنوب یا قریاق تناول کنند و در آن سبب کوشند و کاه باشد که مرغبه بسبب
بیوست بدن بود بواسطه استفراغ بسیار و تحلیل با فراط و این قسم مشکل بود علاج آن تطهیر بدن
باشد و تناول شراب بنفشه و حشاش و غذای بنوماش با مغز بادام و اسفناج و فروغ فربه و حریه از
نشاسته و روغن بادام و نبات و دهن روغن بنفشه بادام و بنفشه بادام باشد و جستن
ابرو چشم و لب و روی مقدمه لغوه باشد سبب آن رطوبتی لایح بود که حرارت غریزی آنرا تحلیل نماید
و بجای آن کندی بسبب غلظت زرد انسام بیرون نتواند شد و قوت افور خواهد که آنرا دفع کند پس
میان ایشان تدافعی واقع شود و موجب لایح کردد علاج آن قریاق یا رجه یا شراب الکنوب تناول کنند
و آن عضو را بروغن قسط و زیتون بمالند و اگر احتیاج باشد ثقیله بجهها و یا راه که سهل بلغم
باشد بکنند خدر آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان یا بطلان
حسن شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود بواسطه خلط غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی
کرد پس اگر علامت غلبه خون ظاهر باشد قصد کنند و تقلیل غذا و اگر علامات بلغم باشد ثقیله کنند
و مصلحات فالج استعمال کنند و اگر بواسطه بیوست بود علامت آن همچو علامه تشنج یا بس بود و علاج
همان باشد و اگر بسبب غلظت و مری باشد یا سخت بیستن عضوی یا بران نشستن علاج منع ضاغط
و تقویت عضو باشد و اگر در عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید اگر مخرب آید مگر کام گویند

کوزان ۴
نیلوفر ۶
کلخ ۱۰
ربرور ۱۴
نخ کاسنی ۱۰

شراب

معالجات به نشود بمقراض لفظ باید کرد جریب عین خوشنوی باشد که در بطن جن حادث شود.
 با آن خارش بود علاج فصد قیفال بر چشم کشند و شیاو اخر و اخر و شیاو کشند و اگر باجر
 رمد منضم شود او و نه حاره استعمال کنند و شقیه مطبوخ هلیله یا حب فیتون کنند و جفن باز کنند
 و ما زو محو کرده بران افشانند و نه مانی بگذارند پس بخواب و ند و اگر مزمن شود و جفن غلیظ شود
 هر بایداد و شب جفن باز میکرد اند و بشکر حله میکشند و نه خون از آن بیاید و او و نه حاره بران افشا
 و شیاو ایض و شیاو آبار در چشم کشند و روح عین سبیل آن ماده نیز باشد و علامت آن وجع
 ناخن و ضربان باشد علاج فصد و حجامت کنند و شقیه بحقیقه و یاره کنند و شرا بنفشه و عبا
 تنا و کنند و غذا بنوماش باغداد امخورد و اگر مراد باشد کشکول یا شیر خشک شاش خورد
 و شنج سوخته و شادنج بشویند بایند و در روز سازند و حرق عین سوزش چشم بسبب ایضا
 اخلاط تنی یا از قاء بخارات بود علاج او اگر علامت امتلائی ظاهر بود فصد کنند و نلیس طبعه
 و بعد از شقیه این کل بکشند و فلفل ار فلفل هر یک در می زعفران چهار دم در محض شش دم
 سبیل چهار دم کافور انکی بگویند بایند و استعمال کنند و اگر علامت امتلا باشد تنوئی
 غوره بکشند و کاشنی بگویند و بار و غن کل ضاد کنند و زول آب عبارت از طوبی بود که در شقیه
 غنیده ریزد و مانع ابصار شود و سبیل آن برودت مزاج دماغ بود یا ضرب و سقطه که عارض شود
 یا در عقب صدام مزمن حادث شود علامت آن در ابتدای تخیل مثل پشه و موی و دود و شعاعات
 مختلفه کنند علاج هر روز جلای از راز یانه و بالنگو و پنج مہک و کلقتن تا اول کنند و غذا خود
 و بعد از نفع شقیه دماغ بحباباره و حرق قوفا یا کنند و از اطعمه بارده و بقول فواکه و جماع و شراب
 محتر باشد و شیاو مرارات و با سلیقون در آیند کشند و این شیاو نیز مفید بود شمش الحنظل
 یکشمال فرغون نیم دم نوشادر نیم دم سبکینج یک دم و نیم زهر بزرده دم هر یک با هم
 و بسیار خشک کنند و بعد از آن با آب راز یانه یا سداب شیاو سازند و خشک کنند و بوقت حاک
 بکاید بایند و در چشم کشند و آب چون مستحکم شود و منع ابصار کند آنرا بغیر از قاء علاجی
 شد

در چشم زخمی که در روز اول
 در چشم زخمی که در روز اول
 در چشم زخمی که در روز اول
 در چشم زخمی که در روز اول

چهر آن باشد که بر وزنه بنهند و سبیل آن قلت روح با صره یا رقت آن باشد علاج آن
 ترطیب و تقویت دماغ کنند با غنیه رطبه و تغلیظ خون با غنیه لزج مثل هر سیه و پلچ و از
 میوها انجیر و انکو و مناسیب و برود حصم در چشم کشند عشا آن بود که شب نه بنهند
 و سبیل آن بخاری غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح با صره را غلیظ کرد اند و در روز
 بواسطه حرکت و ضو آفتاب آن بخارات لطیف کرد و ابصار حاصل شود علاج آن هر روز
 جلای از راز یانه و پنج مہک و کلقتن تا اول کنند و غذا خود آب یا مرغ جوان و کبک خوردند
 و فلفل و زنجبیل و دار چینی در آن کنند و بعد از نفع شقیه بحباباره و قوفا یا کنند و عطسه آرند
 بیویدن کدش و چند پدستر و فلفل و با بون و شبت و مر از یانه و خشک بچوشانند و سبیل
 آن فرود آرند و این شیاو در چشم کشند و مشک زعفران زهره کلنگ زهر شبوط متساوی
 سخی کنند و آب راز یانه شیاو سازند و بوقت خلعت آب بایند و در چشم چکانند بیاض
 سفید است که در طبیعت فرینه حادث شود و اگر بعد از فرجه و مر و آبله بود علاج شقیه دماغ
 بحباباره و حقیقه و یاره جالیوس کنند و زعفران در آن سفیدی مالیدن در حمام یا بعد از
 حمام مفید بود و در می باض زبد البحر از زردت نبات هر یک چهار دم بود یک دم سخی کرده
 استعمال کنند و اگر باض غلیظ بود این شیاو بکشند و سبکینج اشق از زردت هر یک چهار
 دم زبد البحر بزرده ناز از هر یک هشت دم زنجار نمک اندر می هر یک در می کوفته و پیچیده و سخی
 کرده با آب راز یانه یا سداب شیاو سازند و در وقت خلعت و ج بچوشانند و شیاو در آن حل
 کنند و در چشم چکانند و صبیان را بعد از مد بواسطه النضاق جن و ریختن مواد چشم حادث
 شود و بسبب عدم تحلل ممکن شود و آنرا بدین شیاو علاج کنند ص کدر از زردت صبر و در الاخو
 کحل اقل میافضه تساو بگویند و آب راز یانه شیاو کد سلاق است که جن غلیظ و سرخ
 شود بواسطه ماده غلیظه اکاله که بدان چشم ریزد و باشد که شوره و پخته شود و بیشتر بول
 رمد حادث شود علاج او شقیه دماغ کند از خلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود و

در چشم زخمی که در روز اول
 در چشم زخمی که در روز اول
 در چشم زخمی که در روز اول
 در چشم زخمی که در روز اول

در چشم زخمی که در روز اول
 در چشم زخمی که در روز اول
 در چشم زخمی که در روز اول
 در چشم زخمی که در روز اول

در چشم زخمی که در روز اول
 در چشم زخمی که در روز اول
 در چشم زخمی که در روز اول
 در چشم زخمی که در روز اول

بکلا در آب تو رک بجوشانند تا مهر شود و ضا د سازند با سفید پیضه باروغن کل با هم بزنند و بران
 دهند و آنچه مزین باشد فصد عرق پشانی و حجامت نقره باید کردن و نحاس سوخته نیم درم و زاج
 سردیم و زعفران و طفل هر یک در می بسایند و بشرا بفرشند و ضا د سازند شرفاق شقی زاید
 بود که در حین اعلی حادث شود و آنرا تقلیل کرد اند و بیشتر ضیا ن و مرطوبی مزاج را حادث شود
 علاج او آنست که شق کنند و پیرون آرند و نمک و زیره در آن ریخته و خرقه بر سر که تو کنند و بدان
 دهند تا بقیقی که باشد بکرازد بعد از آن با دویه ملصقه علاج کنند پوره رطوبتی بود که در باطن
 متجمع شود آنرا با نرروت و صمغ بلم و سرکه طلا کنند و اگر مفید نباشد شق کنند و پیرون آرند
 شقی در آن در نرروت و صمغ بلم و سرکه طلا کنند و اگر مفید نباشد شق کنند و پیرون آرند
 در این مرض سبب مرطوبی که در اشعار و لجان متعفن شود حادث گردد علاج اول شقیه
 بدن و دماغ مجرایا به وقوفا یا کنند و موی را که باز کونده شده باشد بر کنند و بشرا بخیر و خون ضعیف
 با خون قراد شر با قراد سگ و موضع تقیر را طلا کنند و زهره خارشست و خون کبوتر با چند پسته
 نیز مفید بود یا موی بز بسوزنی کم کرده موضع موی را داغ کنند و اگر یگی یا دوی بیشتر نباشد
 یا موی های دیگر بزد و چسباند یا سوزنی باریک در حین فرو بردن آن موی در سوراخ سوزن کنند
 و بطرف ظاهر حین پیرون آرند و اگر موی بسیار بود علاجی هیز از شمشیر نیست و آنچه آن باشد که
 بعضی از پوست جن بچند و بعد از آن هم دورند تا پوست کشیده شود و موی با طرف خارج آید
 و بعد از آن صدق سوخته و مصطکی و قطران و زجاج بسایند و در چشم کشند و شیاف خضر و با
 سلیقون و مروشانای مفید بود اشعار اشعار و بختن مره بسبب رطوبتی بود که در اذات جمع شود
 و علامت آن حرمت و صلابت جنی باشد علاج شقیه دماغ کند و بعد از آن سر و غنی نشسته و کرد
 و اغذیه مطبیه مثل بنوماش و اسفناج و کرد و خوردند و اگر اشعار اشعار بعد از آن امر حاره و استغراق
 بسیار واقع شود استغراق بسیار نباید کرد و بحجرا منی اکتفا مناسب بود و مانی که نسبت اشعار بود
 بیخنی و شیخ و استخرا ماد و دکن هر یک دودم سنبل حلیبیا ن هر یک در می حمر لاجورد چار درم
 شقی کنند و بمیل در اشعار میکشند قل اشعار جانوری بود که از رطوبت عفته در اشعار حادث شود

شقیه در آن در نرروت و صمغ بلم و سرکه طلا کنند و اگر مفید نباشد شق کنند و پیرون آرند
 در این مرض سبب مرطوبی که در اشعار و لجان متعفن شود حادث گردد علاج اول شقیه
 بدن و دماغ مجرایا به وقوفا یا کنند و موی را که باز کونده شده باشد بر کنند و بشرا بخیر و خون ضعیف
 با خون قراد شر با قراد سگ و موضع تقیر را طلا کنند و زهره خارشست و خون کبوتر با چند پسته
 نیز مفید بود یا موی بز بسوزنی کم کرده موضع موی را داغ کنند و اگر یگی یا دوی بیشتر نباشد
 یا موی های دیگر بزد و چسباند یا سوزنی باریک در حین فرو بردن آن موی در سوراخ سوزن کنند
 و بطرف ظاهر حین پیرون آرند و اگر موی بسیار بود علاجی هیز از شمشیر نیست و آنچه آن باشد که
 بعضی از پوست جن بچند و بعد از آن هم دورند تا پوست کشیده شود و موی با طرف خارج آید
 و بعد از آن صدق سوخته و مصطکی و قطران و زجاج بسایند و در چشم کشند و شیاف خضر و با
 سلیقون و مروشانای مفید بود اشعار اشعار و بختن مره بسبب رطوبتی بود که در اذات جمع شود
 و علامت آن حرمت و صلابت جنی باشد علاج شقیه دماغ کند و بعد از آن سر و غنی نشسته و کرد
 و اغذیه مطبیه مثل بنوماش و اسفناج و کرد و خوردند و اگر اشعار اشعار بعد از آن امر حاره و استغراق
 بسیار واقع شود استغراق بسیار نباید کرد و بحجرا منی اکتفا مناسب بود و مانی که نسبت اشعار بود
 بیخنی و شیخ و استخرا ماد و دکن هر یک دودم سنبل حلیبیا ن هر یک در می حمر لاجورد چار درم
 شقی کنند و بمیل در اشعار میکشند قل اشعار جانوری بود که از رطوبت عفته در اشعار حادث شود

علاج

علاج شقیه دماغ کنند مجرایا به وقوفا یا و لجانا با آب و نمک بشویند و روغن استر زرد آبی تلخ
 در آن بمالند و صبر و مویخ طلا کنند یا پوره و شبیانی با زیتون مقبول یا خا و نمک و از املا و غذا
 شب لثرا کنند و استحمام در حالت خلومعه مفید باشد خیالات اشکال و الوان مختلفه بود که
 احساس کنند و شاید که آن سبب قوت حق بر بود که غبار هوا و بخار احساس کند علامت این سبب
 و قوت ابصار بود و تدبیر آن با غذیه غلیظه کنند و گاه بود که تخمیل اسطوانه از دود کنند از شقیه
 بر آید و سبب آن خلطی سوداوی بود که در شران حادث شود علاج آن شقیه دماغ بود مجرایا به
 بعد از آن شاول اطریقی بود و اگر تخمیل کنند در حالت عطسه یا مالیدن چشم که چهره های سفید از پی
 بیالابری آید یا از بالا بر می رود دلالت بر امتلا می دهد و حوالی عین کند علاج شقیه دماغه بقی
 کنند و شقیه دماغ مجرایا به و بعد از آن امتلا و غذا و شاول اطریقی صغیر حول کثر
 شدن چشم اگر خلطی بود علاج پذیر نبود و اگر ماری بود سبب آن تشنج بود که در اغشیه دماغ حادث
 شود و طبقه صلب را جذب کند و آن اگر بواسطه پوستی بود که از استغراق مفرط یا مفا سات امراض
 حاده و حرارت شدید حادث شود علامت آن تقدم سبب بود و علامت تشنج یا بسبب علاج آن شراب
 بنفشه و خشخاش شاول کنند و غذا بنوماش و شیر مرغ بادام و اسفناج و کرد و خوردند و روغن بنفشه
 و کرد و شیر زان بر سر مالند و بنفشه و بک پید و خشخاش بچوشانند و بر سر ریزند و اگر امتلا
 غشیه دماغ بود علامت آن علامت تشنج امتلا می بود علاج شقیه دماغ کنند مجرایا به و ایارها
 و روغن یا بونه و شبت و نرکس بر سر مالیدن و اگر در طفولیت از هیات شیر دادن و خوابانیدن
 واقع شود تکلیف طفل کنند تا نظر محیه علاو آن کند و از او به مجره و محققه اخرا نماید و پوره در چشم
 او بیند که در برابر عین او سوراخی خان کرده باشند که او را نظر راست نباید کرد تا با آن حال خود
 رود با بستم در امرش گوش حافظ صمغ را باید که از اغذیه غلیظه و بخارات و باد سرد
 و گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و بوق و در عداختار نمایند و لایا نار و روغن زیتون و زیتون در گوش
 چکانند و بعد از آن مانی شقیه کنند و مانی از گوش پاک کنند تا جمع نکند که متجمع شود و هر سال شقیه

آن اگر سبب بخی غلیظ بود علامت تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی اشتداد کند و اگر
 بسبب فضلات بود که بکوش بریزد بواسطه امتلاوی دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طین بود
 جلابی از آن یانه و بیخ مہک و انیسون و کلفتند شاول کنند و غذا بخورند آب یازیه و دانه جوی
 و زعفران و بولک شبت و مروغن قسط و ستون و خیری در کوش چکانند یا آب ترب یا شونیز
 و چند پندستر چکانند و با بونه و شبت و اکلیل الملک و بنجس و ورق غار و ترب و مرزنجوش
 و بنجاسف چوشانند و کوش بخار آن بدارند و امان حمام مفید بود و آنرا اگر از استلای
 دماغ بود اول شقیه حبیبی ابار و اصطیقون باید کرد و بعد از آن استعمال قطورات و بخورات
 و اگر سبب پوست و خلوبدن باشد علامت آنست که در کوشکی زیاده شود و در سبب ساکن
 کرد و علاج او تطبیع دماغ بود با دمان حمام و شاول اعذیه مرطبه و مالیدن شیر زنان و مروغن
 بنفشه بر سر و اگر سبب ضعف بود چنانچه نافر واقع می شود و تقویت کند بر آب حاض و لیمو و سیب
 و آب کوش مطبوع استعمال مشومات معتدله شیافی کرد و وی و ثقل کوش زایل کند ثم الحنظل
 یکدم بوده نان نیدر م چند پندستر و زانند و هیچ هر یک یکدم و نیم عصاره افستین قسط
 مرفرفون هر یک دانه کی کوفته و پنجه زهره کا و بر شند و شیاف سازند و بوقت احتیاج مقدار
 عدسی باروغن باد ام تلخ بسایند و در کوش چکانند قروح اذن اگر ن باشد شیاف مایشا با سرکه
 یا آب غوره و عسل در کوش چکانند یا مرهم سفید لاج یا با سلیقون استعمال کنند و آنچه مزین
 باشد قطران چکانند و خول هوام و آب اگر چنده در کوش رود علامت آن احساس حرکت بود
 علاج آن مروغن شفتالو یا صبر یا آب کرم حل کرده یا آب پودنه و کبر و افستین و شیخ و قبیل
 و قسط در کوش چکانند تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آرند بطسره آوردن یا با آلت مخصوص و اگر
 آب در کوش رود علامت آن آنست که بعد از حمام سبابت کردن حادث شود با آن و جمعی باشد پس
 اگر بخریک سر و بر جستن بیرون نیاید چوب شبت یا از یانه یا بخی که از آن حکیر کنند در کوش
 باید کرد و طرفی که بیرون باشد بر آن چوب شبت و بوی چوب کند و بر آن فروزند تا آب

بمروغن

اینکه اگر سبب بخی غلیظ بود علامت تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی اشتداد کند و اگر بسبب فضلات بود که بکوش بریزد بواسطه امتلاوی دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طین بود جلابی از آن یانه و بیخ مہک و انیسون و کلفتند شاول کنند و غذا بخورند آب یازیه و دانه جوی و زعفران و بولک شبت و مروغن قسط و ستون و خیری در کوش چکانند یا آب ترب یا شونیز و چند پندستر چکانند و با بونه و شبت و اکلیل الملک و بنجس و ورق غار و ترب و مرزنجوش و بنجاسف چوشانند و کوش بخار آن بدارند و امان حمام مفید بود و آنرا اگر از استلای دماغ بود اول شقیه حبیبی ابار و اصطیقون باید کرد و بعد از آن استعمال قطورات و بخورات و اگر سبب پوست و خلوبدن باشد علامت آنست که در کوشکی زیاده شود و در سبب ساکن کرد و علاج او تطبیع دماغ بود با دمان حمام و شاول اعذیه مرطبه و مالیدن شیر زنان و مروغن بنفشه بر سر و اگر سبب ضعف بود چنانچه نافر واقع می شود و تقویت کند بر آب حاض و لیمو و سیب و آب کوش مطبوع استعمال مشومات معتدله شیافی کرد و وی و ثقل کوش زایل کند ثم الحنظل یکدم بوده نان نیدر م چند پندستر و زانند و هیچ هر یک یکدم و نیم عصاره افستین قسط مرفرفون هر یک دانه کی کوفته و پنجه زهره کا و بر شند و شیاف سازند و بوقت احتیاج مقدار عدسی باروغن باد ام تلخ بسایند و در کوش چکانند قروح اذن اگر ن باشد شیاف مایشا با سرکه یا آب غوره و عسل در کوش چکانند یا مرهم سفید لاج یا با سلیقون استعمال کنند و آنچه مزین باشد قطران چکانند و خول هوام و آب اگر چنده در کوش رود علامت آن احساس حرکت بود علاج آن مروغن شفتالو یا صبر یا آب کرم حل کرده یا آب پودنه و کبر و افستین و شیخ و قبیل و قسط در کوش چکانند تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آرند بطسره آوردن یا با آلت مخصوص و اگر آب در کوش رود علامت آن آنست که بعد از حمام سبابت کردن حادث شود با آن و جمعی باشد پس اگر بخریک سر و بر جستن بیرون نیاید چوب شبت یا از یانه یا بخی که از آن حکیر کنند در کوش باید کرد و طرفی که بیرون باشد بر آن چوب شبت و بوی چوب کند و بر آن فروزند تا آب

بیرون آید یا فیتله اب نیم یا بنج بر سر چوبی کند و کرم کرده در کوش میگرداند تا آب بر چند و اگر
 آب کرم در کوش رفته باشد و غن کل با سرکه کرم کنند و در کوش چکانند انفجار دم اگر خون
 بطریق بجران از کوش روان شود حبس نباید کرد مگر وقتی که ضعف آید و اگر سبب افتتاح عروق
 یا از صدمه یا از ضرب ماز و واندکی کافور در سر که چوشانند و در کوش چکانند یا آب لسان الحل
 با مامیشا با اقایا یا آب انار می چوشانند یا آب کندا و سرکه و اندکی کافور حکم اذن اگر کوش
 خار و آب افستین باروغن کل یا افستین در سر که چوشانند و در کوش چکانند **باب چهارم**
 در امراض بینی چشم بطلان یا نقصان قوت شم باشد و سبب آن خلط غلیظ باشد که در بطن مقدم
 دماغ متمکن بود علاج هر مباد جلابی از انیسون و بیخ مہک و کلفتند شاول کنند و غذا بخورند
 با شیر خشکدانه و بعد از دفع شقیه حبیبی ابار و حب قو یا کنند و بعد از شقیه عطوسات کنند
 بمثل کدش و قنطاری و شونیز و مشک و اگر در سر که چوشانند و در شیشه کد و بینی بد و فرو آرند
 نافع بود و اگر شونیز سخی کنند و باریت بیامیزند و در بینی کشند بعد از آن که دهن پر آب کرده باشند
 مفید باشد و اگر از اینها و جمعی و حقیقی حادث شود مروغن بنفشه استنشاق کنند و شونیز کوفته یا آب
 مرزنجوش و فودنه حشم را نافع بود و بینی انف سبب عفونت خلط بود که در مصفات جمع شود
 علاج اول شقیه بدن کنند مطبوخ فواکه و سکجبین و خودل غرغره کنند و فودنه و باد روج
 و در بینی دهند و فودنه و بول شتر زنی مفید بود و شراب ریحانی استنشاق کنند و سعد و سنبل و صبر
 و قنطاری بکوبند و با آب فودنه یا مورد بر شند و فیتله سازند و در بینی دهند قروح انف اگر پیش
 تر بود قصد قیال کنند و شقیه حبیبی بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال مرهم سفید لاج کنند و اگر
 یا بس بود شراب بنفشه و بنفشه مایا و ل کنند و فیتله را بموم روغن اذروغن بنفشه و مورد و مغز
 ساق کا و و احاب بداند بلوط کنند و در بینی دهند و از کوش و شیرینی و میخکرات اخراج کنند و اگر
 قرحه کند بود بینی بر سر که بشویند و در بینی سفید و قنطاری بکوبند و در بینی دهند و با سیراف کوشی
 زاید بود که در مخزن برود و منفذ را شک کنند علاج قصد و حجامه و کلبین طبعه مطبوخ فوا

اینکه اگر سبب بخی غلیظ بود علامت تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی اشتداد کند و اگر بسبب فضلات بود که بکوش بریزد بواسطه امتلاوی دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طین بود جلابی از آن یانه و بیخ مہک و انیسون و کلفتند شاول کنند و غذا بخورند آب یازیه و دانه جوی و زعفران و بولک شبت و مروغن قسط و ستون و خیری در کوش چکانند یا آب ترب یا شونیز و چند پندستر چکانند و با بونه و شبت و اکلیل الملک و بنجس و ورق غار و ترب و مرزنجوش و بنجاسف چوشانند و کوش بخار آن بدارند و امان حمام مفید بود و آنرا اگر از استلای دماغ بود اول شقیه حبیبی ابار و اصطیقون باید کرد و بعد از آن استعمال قطورات و بخورات و اگر سبب پوست و خلوبدن باشد علامت آنست که در کوشکی زیاده شود و در سبب ساکن کرد و علاج او تطبیع دماغ بود با دمان حمام و شاول اعذیه مرطبه و مالیدن شیر زنان و مروغن بنفشه بر سر و اگر سبب ضعف بود چنانچه نافر واقع می شود و تقویت کند بر آب حاض و لیمو و سیب و آب کوش مطبوع استعمال مشومات معتدله شیافی کرد و وی و ثقل کوش زایل کند ثم الحنظل یکدم بوده نان نیدر م چند پندستر و زانند و هیچ هر یک یکدم و نیم عصاره افستین قسط مرفرفون هر یک دانه کی کوفته و پنجه زهره کا و بر شند و شیاف سازند و بوقت احتیاج مقدار عدسی باروغن باد ام تلخ بسایند و در کوش چکانند قروح اذن اگر ن باشد شیاف مایشا با سرکه یا آب غوره و عسل در کوش چکانند یا مرهم سفید لاج یا با سلیقون استعمال کنند و آنچه مزین باشد قطران چکانند و خول هوام و آب اگر چنده در کوش رود علامت آن احساس حرکت بود علاج آن مروغن شفتالو یا صبر یا آب کرم حل کرده یا آب پودنه و کبر و افستین و شیخ و قبیل و قسط در کوش چکانند تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آرند بطسره آوردن یا با آلت مخصوص و اگر آب در کوش رود علامت آن آنست که بعد از حمام سبابت کردن حادث شود با آن و جمعی باشد پس اگر بخریک سر و بر جستن بیرون نیاید چوب شبت یا از یانه یا بخی که از آن حکیر کنند در کوش باید کرد و طرفی که بیرون باشد بر آن چوب شبت و بوی چوب کند و بر آن فروزند تا آب

و هلیله و استعمال مرهم زنجار یا پوست انار ترش بپایند و آب برشند و فیله سازند و در پنی هندی با آرد
 و در مرهم زنجار نیمه مرهم سخی کنند و فیله بدان ملوث کنند و در پنی هندی و اگر بدینها از آب نشود قطع
 کنند جفا و انف خشکی آنکه در حیات حادث شود بسبب پوست بود که بر ماغ حادث شود
 یا خلطی ازج که بواسطه حواش خشک شود و این را بدان بدانند که احیاناً دفع شود علاج بر طبیب
 دماغ کنند و روغن بنفشه و کدو از محففات و میخات احقر از کنند عاف اگر خون از پنی رقیق
 بجران بود در پنی رقیق قطع نباید کرد مگر که از افراط ضعف غالب شود و اگر بسبب جرم خون آید
 علامت او آنست که اندک اندک آید و تشنگ بود علاج شراب بنفشه و عناب ثاول کنند و آب برف
 بر سرینند و استنشاق کنند و کل ارمنی با سرکه بر سر طلا کنند و عصاره باد مرجم و کشنیر با آنکه
 کافور در پنی کشند و آب بر کین خنیز میخند بود و فیله بدار تر کنند و بازو و شپه کلنار و نشا
 و صغ عربی سخی کرده بپالایند و در پنی هندی و کهر با و کاغذ و صدف و بیدر شاخ کاو کوهی
 و پوست پهنه مجموع سوخته نیز میخند بود و اگر عاف بسبب غلبه خون بود علامت او آنست که غلبه
 آید و غلیظ بود علاج فصد قیال کنند و محجمه بردوش و مراق هندی و فیله زنجار و آسیا و خون سیاو
 و شیمیایی ملوث کنند و در پنی هندی و کل ارمنی و عدس و ورق کل و صندل و کلنار و او را قانگو
 و بیدر و خشخاش و زنجار محرق مجموع یا بعضی بپایند و با سرکه بر پیشانی طلا کنند و بنج عنکبوت
 و قلعطار محرق و خل خرفیله سازند و در پنی هندی و با میو بار و بنزدند و انشین را میکشند فیله
 افیون دانکی غبار آسیا و کلنار و عفن مرهم بپایند و بپایند و بپایند و بنشینند و بنشینند
 عنکبوت یا بنزدند و در پنی هندی و اگر از طرف راست آید محجمه بپایند و اگر از چپ آید بر طحال صندل
 و کلاب و آب کاشنی بپایند و طلا کنند باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان و از آنجمله قلاع است
 و آن شریانی بود که در دهان پدید آید و منتشر گردد اگر دمی باشد علامت آن حرمت حواش و بر آید
 آن بود علاج فصد قیال با چاه و کلاب و آب انار و بنشینند و بنشینند و بنشینند و بنشینند
 و مغز بادام با آلو کبلی یا بنزدند و در پنی هندی و فیله بدار تر کنند و فیله بدار تر کنند و فیله بدار تر کنند

در امراض دهان و لب و زبان و از آنجمله قلاع است
 و آن شریانی بود که در دهان پدید آید و منتشر گردد اگر دمی باشد علامت آن حرمت حواش و بر آید
 آن بود علاج فصد قیال با چاه و کلاب و آب انار و بنشینند و بنشینند و بنشینند و بنشینند

کند یا شیرین احساس کند و این دلالت بر غلبه دم یا بلغم حلو کند یا شور یا ترش احساس کند دلالت بر بلغم
 کند ملاحظه آن شقیه بدین ازان خلط و غرغره بجزهای مناسب بود جفا و لسان اگر خشکی زبان
 بسبب حرارت و پوست بود بلعاب بگو و بداند بمالند و مضمضه آب قورک و خیار که و فحیاً
 کند و اگر بسبب خلطی لثه باشد سبب این لعق کند و گاه باشد که بسبب بخارات حریفه زبان و خلط
 متفش شود چنانچه اگر غرقه بمالند پوستی نمیدانند همچون پوست پاز ازان جدا شود و با آن
 هیچ الم نباشد علاج آن فصد و تلین طبیعه مطبوخ هلیله بود و مضمضه برکه که در آن مورد
 و کل و کلنا و جوشانیده باشند کند شقوق لسان علاج ترکیدن زبان باید که بنک و بداند
 و کثیرا در دهان گیرند و اغذیه از جبهه مثل لجه و هر سه خوردند و مرار شفه علاج آن فصد قیفال
 و چهارم بود و شاول شراب بنفشه و عناب و تلین طبیعه مطبوخ فواکه یا هلیله و رو باه
 نیک و فوکل و کلنا و و قورک و جوسر و بکوبند و با سرکه و کلاب طلا کنند و از شراب و گوشت
 و شیرینی اجتناب نمایند و روح و شور شفه علاج آن فصد قیفال بود و تلین طبیعه و مرهم سفید
 بر آن نهند یا مراد اسک و مار و بکوبند و با موم و روغن پامیزند و بنهند و با شیر شفه آنست که
 لب سطر شود و در میان او شقی ظاهر شود و گاه بود که بر آن شره و چو توت پیدا شود علاج او
 که فصد کند و اسهال طبیعه مطبوخ اقیون و ضمادات محلا استعمال کند و آنچه رنگ او بسیار
 زرد بنفش تر نباشد تلخون بیاید و نمک بمالند و بعد از آن محلات یا با بضا طلا کنند اشتقاق
 لب تر کرده و بلعاب کثیرا و بداند و بنک طلا کنند و کفی که از خیار ظاهر میشود چون قطع میکنند
 درین باب مفید بود و روغن بنفشه و پریط کرم کند و شاخ کاو کوی سوخته با آن بیامیزند و طلا
 کند و پوستی شک که بر پخته کشیده است بر آن نهند یا بشستم در امراض اسپانیا و لثه
 بر حافض صحر استان لازست که از فساد طعام و شراب در معدن اجتناب نمایند و از کثرت و غذایند
 چرخا و سنده مثل حلو و کلاشکن و قورک سبب این احراز کند و همچنین آب بر در عقب طعام کرم
 و از چرخهای تحت و ترش و از کندن احراز کند و چرخهای تحت مثل بادام و جوسر بدندان نشکنند

در دهان و در دندان
 و در دندان و در دهان
 و در دندان و در دهان

در دهان و در دندان
 و در دندان و در دهان
 و در دندان و در دهان

و استعمال

و استعمال سواک کند و بهترین سواک چوب برك و زیتونست و در وقت خواب حیانا روغن کل
 یا نار دین مجرب مزاج در دندان بمالند و وقتها بعسل و نمک دندان بمالند و سر لثه بسبب ماده حار باشد
 و علامت آن حرارت و طبع و ضربان بود علاج فصد قیفال و چهارم که کند و شراب بنفشه و عناب و حاض
 و شراب اجاص یا آب نارین یا نبات و تخمین شاول کند و غذا تمهیدی یا الکیل خوردند و تلین طبیعه
 بمطبوخ فواکه یا هلیله کند و برکه و کلاب و آب ساق مضمضه کند و کلنا و جوسر و سورا نار ترش و طبای
 و و قورک و طراشیت و فوکل و مساوی بکوبند و بر لثات بریزند و از گوشت و شیرینی احراز کند و با نان
 و امرد و زرد آلو و شفا لوشقل کند و روح لثه علاج آن همچو علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود
 فلد فون بدان و زرد گوشت فاسد فرا تل شود و لثه نمک بمالند پس کلنا و مار و ساق و جوسر و
 در سر که بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر ناصور کرد و بنفشه دای کند و اگر خون از لثه آید
 میانی بسوزانند و سر که بدان زنند و یکدم از آن باد و درم نمک و سدرم تخم کل بکوبند و بدان بریزند
 و اگر گوشت لثه کم شود کز و زرا و اندر حوج و خون سیاوشان و کرسنه و بیج همک بکوبند و برکه
 عنصل برشند و بر آن نهند و روح است اگر از سواک مزاج کرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان بود
 بملاقات اشیا یارده ساکن شود علاج فصد قیفال و چهارم که و تلین طبیعه مطبوخ فواکه یا هلیله
 و شراب عناب و تمهیدی و نبات خوردند و غذاهای با بنوماش یا مغز بادام باشد و از گوشت و
 شیرینی احراز کند و سرکه و کلاب در دهان نهد و از آن و جمع بغایت بود اندک کافور یا سرکه و کلاب
 بیامیزند یا آب کاه و خیار و کشیز و قورک بکوبند و با جبهه فون مضمضه کنند و اگر وجع از سواک مزاج
 یارده باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون وجع بملاقات چرخهای کرم علاج کلقتند و مرا یا زرد شاول
 کند و غذا بخورد آب یا داری چنی و سحر و فودنه خوردند و شقیه دماغ بخورند یا ریه و مطبوخ نرید کنند و قورک
 و بیج کرب و بیج همک و زرافه در سر که بجوشانند و بدان مضمضه کنند و تخمین و فلفل و عاقر قرحا و شیطرح
 در دهان گیرند و دندان بر آن بمالند و سر بر آن کرده بردن دندان نهند و اگر بدین تدبیرها ساکن نشود
 و لثه متورم نباشد طبع کند و اگر خواهند بی کلین قلع کنند و تخمین که برکه برورده باشد بردند

در دهان و در دندان
 و در دندان و در دهان
 و در دندان و در دهان

در دهان و در دندان
 و در دندان و در دهان
 و در دندان و در دهان

در دهان و در دندان
 و در دندان و در دهان
 و در دندان و در دهان

هند با توپال مس با شیر و بجز با بنوع پیا میزند و بران هند یا عاقر قرحا در شیشه کندی و سر که بران میزند
 و هفت در سر کین اسب پنهان کنند و بعد از آن پاره از آن عاقر قرحا بر دندان هند یا سپید صندل بجوی
 بران نمند که بریزد یا منقطع شود اما باید که استعمال این ادویه چنان کند که ضرر آن بر دندانهای دیگر
 نرسد و اگر در دندان شرک معده باشد علامت آنست که بعد از اغذیه غلیظه و امتلا در دهان زیاد گردد
 علاج شقیه معده بقی کنند و اطراف لثه و گوش و عود و مصطکی شاول کنند و از امتلا و غذای شب بجز از نمائند
 و اگر سبب گرم باشد که در دهان شود دندانها بجز با سر و تخم کدو و تخم ترب و سپید دارند و کومر
 پیرون آید سقوط و تحریک است اگر سبب گرمی باشد علاج بجز با سر و تخم کدو و تخم ترب و سپید بطنی باشد
 که اگر است کرده باشد کلنا و ساق و سر و کل و جفت و بلوط و شبنم و سوسن و طراش و فوفل
 و کرمانج و صندل و رامک بود و هلیله زرد و دانه بود و مجموع یا بعضی بگویند و شنبه برین دندان میزند
 و با مالدان بصل و سرکه و کلاب بنشیند و شبنم یا سرکه و کلاب بچوشاند و بران مضمضه کنند و اگر
 و تعویض است بوسیده شدن و بریزیدن یا بسبب طوبه انسان و استیلا پوست بود یا بواسطه ماده
 ردیه باشد که در آن متعفن شود علاج قسم اول شقیه دماغ کنند بجز با و یا راه و کلنا و مورد و شب
 در سر که بچوشاند و بران مضمضه کنند و مصطکی بگویند و بران هند علاج قسم دوم ترطیب دماغ
 بود بند همین و شاول اغذیه مرطبه و لاجونیکو و شیرخ و روغن بنفشه یا سفید تخم مرغ بزنند و بران هند
 تغیر لون و استا اگر دندان سبز یا سیاه شود بسبب ماده ردیه که در دهان نفوذ کند علاج آن شقیه
 کنند و بجز کبر و از این بچوشاند و بران مضمضه کنند و شامخ کا و کوهی و بجز و پوست بضمضه تر مرغ مجموع
 سوخته باز با لاجونیکو سرد درم و سنبله نیدرم بسیارند و بران بمانند و مضمضه بجز که در و راه
 ترنک کنند و اگر سبب سردی باشد شقیه دماغ که در دندان متعفن شود و آن بسبب بخارات معده باشد
 علاج شقیه معده بقی کنند و تلین طبیعه مطبوخ فواکه یا هلیله و جلیان مثل زرد بجز با کستر صندل
 و نمک بماند و مسواک کنند و تلین طبیعه باشد بجز با بران دندان جدا کنند که استا خار برین دندان
 بجز باهای مختلف یا شاول اشای حریفه حادث شود علاج آب قویک یا شیر تخم آن یا آب حیار که در دندان

کند و اگر دندان سبز یا سیاه شود بسبب ماده ردیه که در دهان نفوذ کند علاج آن شقیه کنند و بجز کبر و از این بچوشاند و بران مضمضه کنند و شامخ کا و کوهی و بجز و پوست بضمضه تر مرغ مجموع سوخته باز با لاجونیکو سرد درم و سنبله نیدرم بسیارند و بران بمانند و مضمضه بجز که در و راه ترنک کنند و اگر سبب سردی باشد شقیه دماغ که در دندان متعفن شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج شقیه معده بقی کنند و تلین طبیعه مطبوخ فواکه یا هلیله و جلیان مثل زرد بجز با کستر صندل و نمک بماند و مسواک کنند و تلین طبیعه باشد بجز با بران دندان جدا کنند که استا خار برین دندان بجز باهای مختلف یا شاول اشای حریفه حادث شود علاج آب قویک یا شیر تخم آن یا آب حیار که در دندان

یا زرد

یا شراب زنج شاول کنند و بنوشان یا مرغ و بزغال خورند یا جلابی از اجاص و عناب و تخم کاشنی و نبات شاول
 کنند و شقیه مطبوخ فواکه یا هلیله بکنند و سرکه و کلاب و سکنجبین عنصل مضمضه کنند و سر استا
 آنست که در خواب دندان برهم سایند و اکثر صبیان و مشایخ و نسوان لحاظ شود علاج شقیه بجز با راه
 و قوقا یا کنند و کردن بر روغن زیتون و خیری و بجز بکنند و کلفتند و مر از یانه و شراب یا لکوشا و کنند اما
 صبیان را مستعرض نباید شد و رفتن آن دندان چنان باشد که چهره های سخت مضع نتوانند کرد و تحمل
 بجزهای گرم و سرد نباشد و آن سبب برودت دماغ باشد علاج کلفتند و مر از یانه شاول کنند یا جلاب
 از مر از یانه و تخم مملک و کلنگین خورند و شقیه بجز صبر و یاره کنند و مغر جوی باز رده بضمضه یا عنصل
 بران کرده بر دندان هند و حیا الفار و شب و زرد بگویند و در دندان بماند و گاه باشد که بسبب
 حرارت باشد علامت آنست که ملمس دندان و لثه بغایت گرم بود و گوشتهای بن دندان سرخ بود
 علاج جستن آنست که دندان بر روغن کل و سپید مرغ و صندل و اندکی کافور بماند و بقله لاجونیکو یا فاع
 باشد یا ب هضم در امراض حلق از آنجمله خاق و مرضی باشد که مانع شستن و بلع شود و بسبب
 آن تورم لوزتین و عضلات مری و جگر باشد اگر درم صغری باشد علامت آن جمع شدید
 و عطش و خشکی و تلخی دهن و بخوابی بود و اگر درموی باشد علامت آن حرارت مری و زبان و لثه
 ضربان و امتلا ی بدن و حلاوت دهن بود علاج هر دو نوع فصد قیال و حجامت ساق و میان شانده
 باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب شاول کنند یا اجاص و بنفشه و بنجین و نبات جلاب
 سازند و غذای آب نیلوفر و عناب خورند و غرغره بغار و مر و راه ترنک و قوقا و تخم کاشنی و آب
 کشنیر کنند و تلین طبیعه مطبوخ فواکه کنند یا بدین حقنه سنا هفت درم بنفشه بجز و نیلوفر
 چهار درم آلوکیلی و سیاه هر یک یا زرد و عدس سیستان بجز و عناب و عدس تخم کاشنی درم
 خطی و سوسن هر یک کفی و روغن جندره و سنا حیا و بنجین درم و بنجین یا زرد درم روغن کدو
 و آب گمانه هر یک درم نمک نیم درم و پای شود آب گرم و سوسن و خطی و بنفشه کنند و خون
 سلخه در حلق چکانند و مر و ساقی که بدان حلق افی گرفته باشد در کردن اندازند و اگر درم بلغمی بود

در دندان سبز یا سیاه شود بسبب ماده ردیه که در دهان نفوذ کند علاج آن شقیه کنند و بجز کبر و از این بچوشاند و بران مضمضه کنند و شامخ کا و کوهی و بجز و پوست بضمضه تر مرغ مجموع سوخته باز با لاجونیکو سرد درم و سنبله نیدرم بسیارند و بران بمانند و مضمضه بجز که در و راه ترنک کنند و اگر سبب سردی باشد شقیه دماغ که در دندان متعفن شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج شقیه معده بقی کنند و تلین طبیعه مطبوخ فواکه یا هلیله و جلیان مثل زرد بجز با کستر صندل و نمک بماند و مسواک کنند و تلین طبیعه باشد بجز با بران دندان جدا کنند که استا خار برین دندان بجز باهای مختلف یا شاول اشای حریفه حادث شود علاج آب قویک یا شیر تخم آن یا آب حیار که در دندان

در دندان سبز یا سیاه شود بسبب ماده ردیه که در دهان نفوذ کند علاج آن شقیه کنند و بجز کبر و از این بچوشاند و بران مضمضه کنند و شامخ کا و کوهی و بجز و پوست بضمضه تر مرغ مجموع سوخته باز با لاجونیکو سرد درم و سنبله نیدرم بسیارند و بران بمانند و مضمضه بجز که در و راه ترنک کنند و اگر سبب سردی باشد شقیه دماغ که در دندان متعفن شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج شقیه معده بقی کنند و تلین طبیعه مطبوخ فواکه یا هلیله و جلیان مثل زرد بجز با کستر صندل و نمک بماند و مسواک کنند و تلین طبیعه باشد بجز با بران دندان جدا کنند که استا خار برین دندان بجز باهای مختلف یا شاول اشای حریفه حادث شود علاج آب قویک یا شیر تخم آن یا آب حیار که در دندان

علامت آن فک و جمع و قبح روی چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج جلابی از پنج مہک و کافور
 و رازیانہ و نبات شاول کنند و غذا خود آبی یا مغز بادام و تلیسین طبیعہ بچہنہای جاریہ کنند و غرغره
 بابکامہ و غسل بکنند یا بخیر و تخم ترب و موینج و سکنجبین مسلی بچوشانند و بدان غرغره کنند یا ^{سکنجبین}
 غصلی و آب ترب غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامت آن صلابت مرم و قلت نایق و کموت لون
 بود علاج فصد با سلیق و حجامت یا کنند و غرغره بشیر و مخیر و مرم و رشک و جلابی و غذا چنانکہ
 در بلغمی کفہ شد و پای شورہ مکرر کنند و استعمال این خفہ نافع بود ^{در سنہا} هفت مرم رازیانہ
 مرم بخوش پنج مہک ہر یک سد مرم یا بوند و شبت و حلبہ و اکلیل الملک ہر یک دہ دم قطور یا
 بار یک ترب ہر یک دود مرم عناب دہ سدستان پستہ علا بخیر دہ سد موینج یا فی اند ^ن
 آورہ دہ دم خیاض چہرہ پندہ مرم آبکامہ روغن ترب ہر یک دہ مرم نوردہ نیم مرم شحم لختل
 دانکی زنجہ و مرم جار بود کہ در طرفین حلقوم حادث شود بسبب امتلا و غلبہ خون و شاول گوشت
 و شراب و شیرینی بسیار علامت آنست کہ از خارج حرقی از گوش ظاهر شود مانع بلع و آواز
 شود علاج فصد قفالی کنند و لخرج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد علاوہ فصد کنند و از خون فتن
 بسیار اندیشہ نکنند و تلیسین طبیعہ بمطبوخ فواکہ و خفہ کہ در خاق موی گرفت بکنند و غرغره
 شراب نوت و آب کشنیر آرد کنند یا رو باہ تربک و عدس بچوشانند و خیاض چہرہ را در حل کردہ بد
 غرغره کنند چون آثار انفجار ظاهر شود غرغره بشیر و مرم و رشک کنند و چون منفجر شود تلیسین
 بنقوع فواکہ یا تربجین و شیر خشک کنند و طبیعہ بخوش نکند از بند حلق از مادہ دم یا صفر لھا
 شود علامت آن وجع شدید و شورش بود در حالت خصوص در بلع ترشہ ما و شیرینہا علاج فصد
 قفالی کنند و شراب بنفشہ و عناب لقا کنند و لعاب بکوبند و بر داند با نبات و غذا کشکاب بار و روغن بادام
 خورند یا لھرہ از شیر سبوس یا نشاستہ بروغن بادام و قد خورند و از گوشت و شیرینی و آب سر و لخترا
 کنند سقوط طبات افتادن ملازہ بسبب خلطی باشد کہ چنک و لحات مریز و اگر خلطی جار بود
 علامت آن حرقت و لھیب و عطش باشد علاج فصد قفالی و حجامت و اسہال طبیعہ کنند و غرغره شراب
 کمرہ و مازہ از لکات و طابوہ فواکہ

در بلغمی کفہ شد و پای شورہ مکرر کنند و استعمال این خفہ نافع بود
 در سنہا هفت مرم رازیانہ
 مرم بخوش پنج مہک ہر یک سد مرم یا بوند و شبت و حلبہ و اکلیل الملک ہر یک دہ دم قطور یا
 بار یک ترب ہر یک دود مرم عناب دہ سدستان پستہ علا بخیر دہ سد موینج یا فی اند
 آورہ دہ دم خیاض چہرہ پندہ مرم آبکامہ روغن ترب ہر یک دہ مرم نوردہ نیم مرم شحم لختل
 دانکی زنجہ و مرم جار بود کہ در طرفین حلقوم حادث شود بسبب امتلا و غلبہ خون و شاول گوشت
 و شراب و شیرینی بسیار علامت آنست کہ از خارج حرقی از گوش ظاهر شود مانع بلع و آواز
 شود علاج فصد قفالی کنند و لخرج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد علاوہ فصد کنند و از خون فتن
 بسیار اندیشہ نکنند و تلیسین طبیعہ بمطبوخ فواکہ و خفہ کہ در خاق موی گرفت بکنند و غرغره
 شراب نوت و آب کشنیر آرد کنند یا رو باہ تربک و عدس بچوشانند و خیاض چہرہ را در حل کردہ بد
 غرغره کنند چون آثار انفجار ظاهر شود غرغره بشیر و مرم و رشک کنند و چون منفجر شود تلیسین
 بنقوع فواکہ یا تربجین و شیر خشک کنند و طبیعہ بخوش نکند از بند حلق از مادہ دم یا صفر لھا
 شود علامت آن وجع شدید و شورش بود در حالت خصوص در بلع ترشہ ما و شیرینہا علاج فصد
 قفالی کنند و شراب بنفشہ و عناب لقا کنند و لعاب بکوبند و بر داند با نبات و غذا کشکاب بار و روغن بادام
 خورند یا لھرہ از شیر سبوس یا نشاستہ بروغن بادام و قد خورند و از گوشت و شیرینی و آب سر و لخترا
 کنند سقوط طبات افتادن ملازہ بسبب خلطی باشد کہ چنک و لحات مریز و اگر خلطی جار بود
 علامت آن حرقت و لھیب و عطش باشد علاج فصد قفالی و حجامت و اسہال طبیعہ کنند و غرغره شراب
 کمرہ و مازہ از لکات و طابوہ فواکہ

نوت و آب نار و سرکہ و کلاب و اگر از خلطی بار بود علامت آن کثرت بصاق و عدم وجع و استرخان
 باشد علاج آن تلیسین طبیعہ بمطبوخ ترب و حب یا رہ کنند و غرغره بابکامہ و عافور یا با تخم شبت و رازیانہ
 در ماء العسل بچوشانند و بدان غرغره کنند ^{صوت} تغیر و کرفکی آواز اگر بسبب غلبہ خون باشد
 و علامت آن ظاهر بود فصد قفالی و جلابی از بنفشہ و نیلوفر و عناب و سپستان شاول کنند و غذا لوب
 یا حلیم کدم خورند و اگر بسبب امتلا و قصبہ رید باشد از نولات دماغی علامت آن خشونت قصبہ رید
 و لرع و دغ غدا آن بود علاج شراب بنفشہ و خفہ شاق و عناب شاول کنند یا جلابی از عناب و بنفشہ و
 مہک و کافور یا بن خورند و تلیسین طبیعہ بمطبوخ فواکہ کنند و اگر بعد از حیات صفراوی حادث شود شیرہ
 شیرہ تخم تورک یا تخم خیارین یا آب خیار کرد و با شراب بنفشہ و نیلوفر شاول کنند و غذا بنوماش و مغز
 بادام و اسفناج و برک خیاض خورند و اگر بسبب ملاقات هوای سرد حادث شود جلابی از پرسیا و
 و پنج مہک و رازیانہ و کافور یا بن و کلفند شاول کنند و خود ل بریان کردہ و بادام تلخ و فلفل و دار
 و رازیانہ ہر یک سد مرم و زعفران نیم مرم بکوبند و با عسل یا شکر برشند و حب یا رند و در دهان
 میکینند و اگر بسبب رطوبتی بود کہ عارض حشرہ شود علامت آن احساس ثقل بود و عدم خشونت و الم
 علاج کلفند و رازیانہ شاول کنند و پنج رازیانہ و پنج مہک و شبت و اینسون در ماء العسل بچوشانند
 و بدان غرغره کنند و زنجبیل پودرہ بخورند و اگر بسبب پوست قصبہ رید باشد علامت آن خشونت
 وجع و صلابت و صغر بنض و صفارتا روده باشد و اکثر از غبار و دود حادث شود علاج شراب
 و نیلوفر و کافور یا بن بال لعاب بکوبند و بر داند شاول کنند و شیرہ کدم و ترب شیر خورند و روغن بنفشہ
 در سینه مالند و اگر بسبب صغیر عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطی و خیاض و بنفشہ و سپستان
 و نبات جلابی رند و غذا باقی آب یا حصار شیرہ سبوس یا نشاستہ با نبات و روغن بادام خورند و از
 لعاب خطی و کثیر و روغن بادام موم و روغن سارند و در سینه مالند و اگر بسبب شاول اشیا ^{نفس}
 باشد شیرہ تخم تورک با نبات یا شراب نار عذیب یا تربجین شاول کنند و غذا بنوماش یا اسفناج
 و بلخچہ بر غلہ خورند و نفث خونی کہ از دهن بیرون آید یا شفل بود یا بلخچہ یا بلخچہ یا فی اما ثقل

در بلغمی کفہ شد و پای شورہ مکرر کنند و استعمال این خفہ نافع بود
 در سنہا هفت مرم رازیانہ
 مرم بخوش پنج مہک ہر یک سد مرم یا بوند و شبت و حلبہ و اکلیل الملک ہر یک دہ دم قطور یا
 بار یک ترب ہر یک دود مرم عناب دہ سدستان پستہ علا بخیر دہ سد موینج یا فی اند
 آورہ دہ دم خیاض چہرہ پندہ مرم آبکامہ روغن ترب ہر یک دہ مرم نوردہ نیم مرم شحم لختل
 دانکی زنجہ و مرم جار بود کہ در طرفین حلقوم حادث شود بسبب امتلا و غلبہ خون و شاول گوشت
 و شراب و شیرینی بسیار علامت آنست کہ از خارج حرقی از گوش ظاهر شود مانع بلع و آواز
 شود علاج فصد قفالی کنند و لخرج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد علاوہ فصد کنند و از خون فتن
 بسیار اندیشہ نکنند و تلیسین طبیعہ بمطبوخ فواکہ و خفہ کہ در خاق موی گرفت بکنند و غرغره
 شراب نوت و آب کشنیر آرد کنند یا رو باہ تربک و عدس بچوشانند و خیاض چہرہ را در حل کردہ بد
 غرغره کنند چون آثار انفجار ظاهر شود غرغره بشیر و مرم و رشک کنند و چون منفجر شود تلیسین
 بنقوع فواکہ یا تربجین و شیر خشک کنند و طبیعہ بخوش نکند از بند حلق از مادہ دم یا صفر لھا
 شود علامت آن وجع شدید و شورش بود در حالت خصوص در بلع ترشہ ما و شیرینہا علاج فصد
 قفالی کنند و شراب بنفشہ و عناب لقا کنند و لعاب بکوبند و بر داند با نبات و غذا کشکاب بار و روغن بادام
 خورند یا لھرہ از شیر سبوس یا نشاستہ بروغن بادام و قد خورند و از گوشت و شیرینی و آب سر و لخترا
 کنند سقوط طبات افتادن ملازہ بسبب خلطی باشد کہ چنک و لحات مریز و اگر خلطی جار بود
 علامت آن حرقت و لھیب و عطش باشد علاج فصد قفالی و حجامت و اسہال طبیعہ کنند و غرغره شراب
 کمرہ و مازہ از لکات و طابوہ فواکہ

در بلغمی کفہ شد و پای شورہ مکرر کنند و استعمال این خفہ نافع بود
 در سنہا هفت مرم رازیانہ
 مرم بخوش پنج مہک ہر یک سد مرم یا بوند و شبت و حلبہ و اکلیل الملک ہر یک دہ دم قطور یا
 بار یک ترب ہر یک دود مرم عناب دہ سدستان پستہ علا بخیر دہ سد موینج یا فی اند
 آورہ دہ دم خیاض چہرہ پندہ مرم آبکامہ روغن ترب ہر یک دہ مرم نوردہ نیم مرم شحم لختل
 دانکی زنجہ و مرم جار بود کہ در طرفین حلقوم حادث شود بسبب امتلا و غلبہ خون و شاول گوشت
 و شراب و شیرینی بسیار علامت آنست کہ از خارج حرقی از گوش ظاهر شود مانع بلع و آواز
 شود علاج فصد قفالی کنند و لخرج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد علاوہ فصد کنند و از خون فتن
 بسیار اندیشہ نکنند و تلیسین طبیعہ بمطبوخ فواکہ و خفہ کہ در خاق موی گرفت بکنند و غرغره
 شراب نوت و آب کشنیر آرد کنند یا رو باہ تربک و عدس بچوشانند و خیاض چہرہ را در حل کردہ بد
 غرغره کنند چون آثار انفجار ظاهر شود غرغره بشیر و مرم و رشک کنند و چون منفجر شود تلیسین
 بنقوع فواکہ یا تربجین و شیر خشک کنند و طبیعہ بخوش نکند از بند حلق از مادہ دم یا صفر لھا
 شود علامت آن وجع شدید و شورش بود در حالت خصوص در بلع ترشہ ما و شیرینہا علاج فصد
 قفالی کنند و شراب بنفشہ و عناب لقا کنند و لعاب بکوبند و بر داند با نبات و غذا کشکاب بار و روغن بادام
 خورند یا لھرہ از شیر سبوس یا نشاستہ بروغن بادام و قد خورند و از گوشت و شیرینی و آب سر و لخترا
 کنند سقوط طبات افتادن ملازہ بسبب خلطی باشد کہ چنک و لحات مریز و اگر خلطی جار بود
 علامت آن حرقت و لھیب و عطش باشد علاج فصد قفالی و حجامت و اسہال طبیعہ کنند و غرغره شراب
 کمرہ و مازہ از لکات و طابوہ فواکہ

و سپستان و مویز طایفی شاول کنند و شراب زوفا و کجین عضل الحن کنند و غذا بخورند آب و باقلا
 و مغز بادام خوردند و شقیه معده بقی کنند و شقیه بدن از خطمی که غالب بود و لعوق عضل مفید بود و
 لعوق از غسل و بنزله و روغن بادام کجین و مغز بادام و فستق و جلعوز و بکوبند و بنج مهاد
 زوفا بخورند و با جلابی از قند بمقام آرند و هم با هم بیاورند و بلیسند و اگر بسبب بخارات قلب باشد
 علامه آن خفقان و ضعف قلب و علامات سودا بود علاج قند با سلیق کنند و شراب کا و زربان و شراب
 انار عذیب شاول کنند و تقویت قلب کنند و اگر بسبب پوست مرید باشد علامه آن عدم نفث بود و تشنگی
 و قوی صوت باشد علاج آن بر طیب و بر باشد شراب بنفشه و نیلوفر و کا و زربان و ترید و شیر و جود آیت
 و اگر باشد که در ریج حادث شود پس اگر از ماده دم باشد علامه آن می مطبقه و ضیق نفس و وجع ضرب
 و حریت عین و وجع و تشنگی و خشکی زبان و تخرین و نبض عظیم موی بود علاج در اول تا در نیم قند
 با سلیق یا الکحل کنند و جلابی از نیلوفر و بنفشه و عناب و سپستان و ترنجبین و نبات شاول کنند و غذا
 کشکاب یا بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان خوردند و میان در فترت بی نبات و جلابی بکوبند و آن
 و روغن بنفشه تر کنند و در نیم یا ششم بحسب نفع تلین کنند یا بن مطبوخ بنفشه و نیلوفر و تخم
 کاشنی هر یک سه درم عناب و عدس سپستان و عدس غمی تخم خیار و هر یک سه درم تخم
 و شیر خشک هر یک سه درم خیار چربان و سه درم و اگر احتیاج افتد در هم با زنجبیل کنند یا بن مطبوخ
 یا استعمال خنک کنند و اگر ماده صفراوی بود علامه آن می محرق و سعال و تلخی دهن و شدت عطش
 بود علاج آن همچون علاج دمای بود و بر طیب و بر باشد شراب بید که در هر یک حد
 شود بسبب نوله که از دماغ فرو آید و در عقبات الحنجرات الریه و سعال مزمن واقع شود علامه
 آن می دق بود و با آن سعال و دیان و حریت و جود نفث و ریه باشد و فرو میان و در خلط است
 که در آب فرو نشیند و چون بر آتش دهند تن آن محسوس شود و بخلاف خلط که بر آب ایستد
 و چون در آتش دهند آنرا سبک باشد علاج شراب بنفشه و خنکاش یا ترنجبین هر یک سه درم جلابی
 ساند و وسطا را با میاقطع کنند و شکم شکافند و آب و نمک بشویند و در کشکاب بخورند و بخورند

و اگر

و اگر از آن کراهیتی باشد بجای آن با چوب زغال شیر و جو خورند و شیر زنان و شیر شتر و شیر خر و شیر بز
 عظیم مفید بود خصوصاً که از سپستان بکند و کفشد و شیر مرد و مت باید نمود و حمام نیز مناسب بود
 بشرطی که سخت گرم نباشد و بسیار مکت کنند و بعد از آن روغن بنفشه و کدو در بدن بمالند و درین
 مرض کلنگین تان کفشد که با نان بخورند و شیر تخم بوبرک یا شراب انار عذیب خورند و اگر با آن
 نفث دم باشد کل از می و نشاسته و بنج مهاد هر یک نیم درم سرطان سوخته ده درم کثیر اطباء
 هر یک شش درم کوفته و پنجه بلعاب بردانند و برشند و دو درم از آن شاول میکنند لعوقی که این
 مرض را مفید افتد باقلا مغز تخم خیارین و خربزه و کدو هر یک نیم درم صمغ عربی کثیرا نشاسته هر یکی
 هفت درم مغز بادام بردانند هر یک ده درم مویز طایفی از نیم و آن آورده در روغن بادام جوشانند
 دوازده درم مجموع بکوبند و در یکین آب جوشانند تا باقی آید و باقی قند بمقام آرند و شربت
 درم باشد قرص مفید کا و زربان بنج مهاد کثیرا صمغ عربی نشاسته کل از می هر یک چهار درم و در
 کل بخورند مغز خیار و کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک ده درم کوفته و پنجه
 بلعاب بردانند قرص سازند و یک شقال بخورند شرابی نافع آب انار عذیب بکوبد آب سبب شیرین چار یکی
 آب نیشکر نیم با هم باقی بمقام آرند و ده درم از آن شاول کنند و درین مرض چون چشم بگرفت و
 و ریه روی تیره شود و تن مده با فراط بود و پوست شکم خشک و لاغر گردد و پوست پشانی کشید
 شود و موی پرید و اسهال و بیانی بسیار شود علامت مرگ بود ذات القصد و مری کم باشد که در
 حجابی که قاسم صد مرتب حادث شود از جانب قعر و علامت آن تب ایم و شده عطش و قلع و ضطر
 بود و مریض از قعر معده تا شقیه بخورد و با خسل احساس کند و نظریا لا و برین تواند کرد و بر پشت و جلو
 شواند خفت ذات العرض و مری باشد که در همین حجاب از جانب فقرات حادث شود و علامه آن
 که مریض جمعی در میان شافها احساس کند و بر پشت باز نتواند خفت ذات الحجب و مری بود که غشا
 مستطین اضلاع یا در حجابی که حلقه است میان قلب و معده حادث شود و این را ذات الحجب خالص مکتوب
 و در طرف ايمن باشد و در طرف ايسر نیز واقع شود و این بغایت بد باشد و علامه آن تب ایم و ضیق نفس

و اگر از آن کراهیتی باشد بجای آن با چوب زغال شیر و جو خورند و شیر زنان و شیر شتر و شیر خر و شیر بز
 عظیم مفید بود خصوصاً که از سپستان بکند و کفشد و شیر مرد و مت باید نمود و حمام نیز مناسب بود
 بشرطی که سخت گرم نباشد و بسیار مکت کنند و بعد از آن روغن بنفشه و کدو در بدن بمالند و درین
 مرض کلنگین تان کفشد که با نان بخورند و شیر تخم بوبرک یا شراب انار عذیب خورند و اگر با آن
 نفث دم باشد کل از می و نشاسته و بنج مهاد هر یک نیم درم سرطان سوخته ده درم کثیر اطباء
 هر یک شش درم کوفته و پنجه بلعاب بردانند و برشند و دو درم از آن شاول میکنند لعوقی که این
 مرض را مفید افتد باقلا مغز تخم خیارین و خربزه و کدو هر یک نیم درم صمغ عربی کثیرا نشاسته هر یکی
 هفت درم مغز بادام بردانند هر یک ده درم مویز طایفی از نیم و آن آورده در روغن بادام جوشانند
 دوازده درم مجموع بکوبند و در یکین آب جوشانند تا باقی آید و باقی قند بمقام آرند و شربت
 درم باشد قرص مفید کا و زربان بنج مهاد کثیرا صمغ عربی نشاسته کل از می هر یک چهار درم و در
 کل بخورند مغز خیار و کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک ده درم کوفته و پنجه
 بلعاب بردانند قرص سازند و یک شقال بخورند شرابی نافع آب انار عذیب بکوبد آب سبب شیرین چار یکی
 آب نیشکر نیم با هم باقی بمقام آرند و ده درم از آن شاول کنند و درین مرض چون چشم بگرفت و
 و ریه روی تیره شود و تن مده با فراط بود و پوست شکم خشک و لاغر گردد و پوست پشانی کشید
 شود و موی پرید و اسهال و بیانی بسیار شود علامت مرگ بود ذات القصد و مری کم باشد که در
 حجابی که قاسم صد مرتب حادث شود از جانب قعر و علامت آن تب ایم و شده عطش و قلع و ضطر
 بود و مریض از قعر معده تا شقیه بخورد و با خسل احساس کند و نظریا لا و برین تواند کرد و بر پشت و جلو
 شواند خفت ذات العرض و مری باشد که در همین حجاب از جانب فقرات حادث شود و علامه آن
 که مریض جمعی در میان شافها احساس کند و بر پشت باز نتواند خفت ذات الحجب و مری بود که غشا
 مستطین اضلاع یا در حجابی که حلقه است میان قلب و معده حادث شود و این را ذات الحجب خالص مکتوب
 و در طرف ايمن باشد و در طرف ايسر نیز واقع شود و این بغایت بد باشد و علامه آن تب ایم و ضیق نفس

بخشك سبب پوست ترخ هريك شش درم ابريشم خام بالنگوهر يك درم بادريج كشتن خند هريك
 دو درم بهمين بخندرم بگويند شك عود غبر هريك درم باهم بگويند و بوسل كن گرفته بشنند
 شاول كنند و اگر سؤ المزاج و طبع باشد علامت آن قلت اشتها و سرعت انفعال و بفس بطر و قارور سفيد
 و غليظ بود علاج شراب بالنگو و كفتن شاول كنند و غذا بخور آب باكيك و تبه و فلفل و فلفل خورند
 و اگر علامت استلا باشد شقيه بجا يار و حب افيمون مفيد بود و استعمال رياض معتدله نافع اند
 معجون مفيد مصطكى عود دار چيني و فلفل سبل و بيا كيا به قافله پوست ترخ هريك بخندرم
 مشك دانه بگويند و شراب سبب بشنند و مثقالی با شراب لیمو یا حاض بخورند خفقان و حوکی اختلا
 بود که سبب نفع مودی عارض قلب شود آن اگر سبب غلبه دم باشد علامت آن ظاهر بود فصد با سلیق
 یا صاف كنند و سكجین و شراب سبب شراب بر پاس و لیمو و حاض با عرق گل و پید شاول كنند غذا
 از زرد شك و لیمو و نار دانه با گوشت مرغ و بزغاله خورند و اگر علامت غلبه صفرا بود اثر به مذكوره
 و مفرجات یارده شاول كنند و صندل و آفاقا و كشتیز و كلابه سینه طلا كنند و سبب امرو و به
 و نار مغشول كنند و تخم كاهو و مغر سه تخم و تخم كدو و هريك بخندرم زرد شك بخندرم تخم نورك و تخم
 كاشی و دانه حاض و كشتیز خشك و طباشیر و صندلین هريك سه درم بگویند و شراب سبب بشنند
 و احیاناً مثقالی شاول كنند و اگر خفقان سبب غلبه سودا باشد علامت آن خست نفس و وحشت و فكر
 و خوابهای بد بود علاج آن شقيه برك باشد و طبخ افيمون و حران و مطبخ هليلج بعد از
 دوام شك جلوشا و كنند و معالجات سؤ المزاج یا بس بكار دارند چنانچه مذکور شد و اگر خفقان
 بسبب كثر ظهور و استفراغ و تروم و ریاضت باشد اغذیه جیده الكیموس شاول كنند و میل یا سبب
 و شمع و استجمام كنند و مسهبات استعمال كنند مسمن نشاسته آرد نخود و برنج هريك شصت
 تخم نورك مغز بادام و فندق و فستق هريك پست درم نو درم سبب و سفید هريك درم بگویند
 و با شك و روغن كا و حلو اسازند و هر با ملا د پست درم بخورند و هر سه و عسیده و شیر و شك
 و اشكال آن خورند و خفقان بشرك معده نیز حادث شود و آنرا با حوال معده بنادند پس اگر خلط المزاج

و اگر سبب غلبه دم باشد علامت آن ظاهر بود فصد با سلیق یا صاف كنند و سكجین و شراب سبب شراب بر پاس و لیمو و حاض با عرق گل و پید شاول كنند غذا از زرد شك و لیمو و نار دانه با گوشت مرغ و بزغاله خورند و اگر علامت غلبه صفرا بود اثر به مذكوره و مفرجات یارده شاول كنند و صندل و آفاقا و كشتیز و كلابه سینه طلا كنند و سبب امرو و به و نار مغشول كنند و تخم كاهو و مغر سه تخم و تخم كدو و هريك بخندرم زرد شك بخندرم تخم نورك و تخم كاشی و دانه حاض و كشتیز خشك و طباشیر و صندلین هريك سه درم بگویند و شراب سبب بشنند و احیاناً مثقالی شاول كنند و اگر خفقان سبب غلبه سودا باشد علامت آن خست نفس و وحشت و فكر و خوابهای بد بود علاج آن شقيه برك باشد و طبخ افيمون و حران و مطبخ هليلج بعد از دوام شك جلوشا و كنند و معالجات سؤ المزاج یا بس بكار دارند چنانچه مذکور شد و اگر خفقان بسبب كثر ظهور و استفراغ و تروم و ریاضت باشد اغذیه جیده الكیموس شاول كنند و میل یا سبب و شمع و استجمام كنند و مسهبات استعمال كنند مسمن نشاسته آرد نخود و برنج هريك شصت تخم نورك مغز بادام و فندق و فستق هريك پست درم نو درم سبب و سفید هريك درم بگویند و با شك و روغن كا و حلو اسازند و هر با ملا د پست درم بخورند و هر سه و عسیده و شیر و شك و اشكال آن خورند و خفقان بشرك معده نیز حادث شود و آنرا با حوال معده بنادند پس اگر خلط المزاج

در معده

در معده جمع شده باشد معده را بقی باك كنند و كوارش مصطكى و عود و مفرجات چاره شاول كنند
 و اگر سبب صفرا باشد که بعد از هر روز جلای از پوست تخم كاشی و تخم كاشی و تخم كاشی و تخم كاشی و تخم كاشی
 شاول كنند و بعد از رفع شقيه باين حب كنند ص افيمون شاه توه سنا هريك درم هليلج و فلفل
 كل زرد لا جوهر شسته هريك نیم درم بگویند و آب بالنگو بشنند و بلع كنند و میاهای روزی
 از نبات و عرق گل و كا و زيان تشر كنند و اگر در معده سودا جمع شده باشد آنرا بقی برانند
 و جلای از بالنگو و تخم كاشی و كا و زيان و نبات شاول كنند و شقيه باين حب كنند و سبب غلبه دم
 حاشا تخم خظل غار یقون حجار می هريك درم سقونیایان كرده نیم دانه ك ملح نقطه و قمل
 هريك دانه ك اسطوخودوس نیم درم بگویند و آب را زيانه حصارند و بعد از شقيه مقویات
 و مفرجات قلب و معده شاول كنند غشی حالتی باشد که مجموع حواس معطل ماند و این بواسطه
 قلب باشد و اجتماع روح در او با استفراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن یا ماده باشد که خا
 روح باشد همچنانکه در ابتدای حیات و امتلا عروق از اخلاط و امتلا معده در حالت تخم
 حادث شود یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن شود چنانکه در استفراغ
 و اوجاع و اعراض نفسانی حادث میشود و علامات غشی و بودت اطراف و نفس ضعیف و تبصر
 و ضعیف و مغز تلون بود و در علاج آن در حالت غشی آب سرد و كلابه سردی زنند و بویهای
 خوش بویانند و اطراف راست بمالند و تحريك كنند و چون آفاق بشود شراب حاض و لیمو و قند
 بدهند و اگر سبب جمع باشد تسکین و جمع كنند و اگر سبب خفقان و تخم یا شاول سموم یا كزندی
 حشرات بود علاج آن كنند و چنانکه گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال كنند فقط قلب علقی
 باشد که چنان احساس كنند که دل و امرا می افشارند و در عقب آن غشی خفیفه حادث شود و از هن
 لعاب روان کرد علاج آن استفراغ سودا باشد و طبخ افيمون و حران و بعد از آن مقویات
 قلب یا شراب و مفرجات و قویات امراض نژدی و دم پستان اگر بواسطه بود علاج آن در آب
 ورم گفته میشود و اگر بواسطه آن باشد که شیر در پستان بسته میشود علامت آن اشفاق و صلابه

و اگر سبب غلبه دم باشد علامت آن ظاهر بود فصد با سلیق یا صاف كنند و سكجین و شراب سبب شراب بر پاس و لیمو و حاض با عرق گل و پید شاول كنند غذا از زرد شك و لیمو و نار دانه با گوشت مرغ و بزغاله خورند و اگر علامت غلبه صفرا بود اثر به مذكوره و مفرجات یارده شاول كنند و صندل و آفاقا و كشتیز و كلابه سینه طلا كنند و سبب امرو و به و نار مغشول كنند و تخم كاهو و مغر سه تخم و تخم كدو و هريك بخندرم زرد شك بخندرم تخم نورك و تخم كاشی و دانه حاض و كشتیز خشك و طباشیر و صندلین هريك سه درم بگویند و شراب سبب بشنند و احیاناً مثقالی شاول كنند و اگر خفقان سبب غلبه سودا باشد علامت آن خست نفس و وحشت و فكر و خوابهای بد بود علاج آن شقيه برك باشد و طبخ افيمون و حران و مطبخ هليلج بعد از دوام شك جلوشا و كنند و معالجات سؤ المزاج یا بس بكار دارند چنانچه مذکور شد و اگر خفقان بسبب كثر ظهور و استفراغ و تروم و ریاضت باشد اغذیه جیده الكیموس شاول كنند و میل یا سبب و شمع و استجمام كنند و مسهبات استعمال كنند مسمن نشاسته آرد نخود و برنج هريك شصت تخم نورك مغز بادام و فندق و فستق هريك پست درم نو درم سبب و سفید هريك درم بگویند و با شك و روغن كا و حلو اسازند و هر با ملا د پست درم بخورند و هر سه و عسیده و شیر و شك و اشكال آن خورند و خفقان بشرك معده نیز حادث شود و آنرا با حوال معده بنادند پس اگر خلط المزاج

وصلاته و حمة و وجع پستان بود علاج خرقه بکلاه و سرکه تر کند و بران نهند و اگر حوارت
آن عظیم بود آرد با قالا و جو و مغالت با آب کشیز و آب بودک و سفیده تخم مرغ طلا کنند و اگر
وجع ساکن بود محلات ضما کنند و اگر جمع شود منضجات استعمال کنند و بعد از آن منفر
کرد اند قلط لبن اگر کم شدن شیر بسبب قلط دم و قلط اکل بود شاول اغذیه کثیره غذا با
کرد و اگر بسبب فساد شیر باشد با نکه خلطی بود غالب شد باشد علامت آن صفرت وحدت و قوت
شیر بود و اگر بلغم غالب باشد علامت آن بیاض و مائنه و جوضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد
علامت آن کبوده و غلط شیر بود علاج آن شقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج با شیر و غله
که مضاد آن خلط بود کثرت لبن بسیاری شیر و ریختن آن اگر با فراط بود مدرات طمست
و منضجات استعمال کنند و پستان را بلك و مرد اسنج و روغن کل و زریه و سرکه طلا کنند باب
دوم در امراض معده سؤال المزاج که عارض معده میشود یا مادی باشد یا ساج آنچه مادی باشد
اگر از صفرا باشد علامت آن کرب و تشنگی و صفرة زبان و تلخی دهان بود علاج شقیه معده کنند
با نکه سکجین و آب گرم بپاشند یا تخم شبت و ترب و پنچ مهك بپوشانند و اندک عسل فاك
در آن حل کرده بپاشند و فی کندی بعد از آن هر روز جلابی از بنفشه و اجاص و پنچ مهك و
تخمین و نبات شاول کنند و تلین طبعه مطبوخ فواکه و نفوق آن کنند و بعد از شقیه تقویه
معده بر بوب و اقراض بارده و سکجین بر و میبه کنند و این سفوف مفید بود ص و در کله
دوم طباشیر بخوردم هلیله زرد سماق هر يك سردم مصطکی بکیرم رامک نیمه دم بگویند
و باد و چندان آدویه قد پامیزد و سردم با کلاه شاول کنند و اگر از ماده بلغم باشد علامت
آن جشای بلکه از معده بر آید ترش و تخم و اشفاخ شکم و قلط اشتها و غشیان و قی بلغم و قلط
عطش و کثرت ترش آب رهن و سیلان لعاب و پیاض لون و قاروره و بطولین نبض بود و میل
باغذیه و اطعمه حریفه ملحه باشد علاج اولی کندی معده را پاک کرد اند بعد از آن هر روز
جلابی از اینسون و پنچ مهك و بالنکو و کلکند و غذا بخورد آب یا شیر خشک اند و خورند و غفل

باید که در این معده
بسیار از اینها
و در این معده
بسیار از اینها
و در این معده
بسیار از اینها

دوین

حبالرشاد بریان کرده و زریه در سرکه تر کند و بران نهند و با هم چندان قدیه
نوبت بخورند جشای نفی بود که بطریق فم منفع شود و چون بسیار واقع شود دلیل فساد هضم بود و
نشاوبه که آنرا دهن دره میگویند از بخارات غیر هضمه واقع شود که در عضلات فک اسفل حاصل شود
و غلیظ گردد و تعدد در انضالات پیدا شود و تمطی آنست که همه اعضا کشیده شود و حدوث او هم
از این بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و هم دلالت بر ضعف و تقصیر هضم کذب و علاج
مجموع شقیه و تقویت معده باشد شربت کلبی اشتداد اشتهای طعام بر ما کولات بود جدی
که سیر نکردد و اگر بسبب آن سؤال المزاج بارد باشد که فم معده را کثیف کرد اند و علامت آن نفخ و ثقل
و قلط عطش و تعدد معده و کثرت سیلان لعاب و تلین طبعه بود علاج تسخین معده کنند بکلکند
و مرزبانند و شراب بالنکو یا جلابی از زریه و پنچ مهك و بالنکو و کلکند بپاشند و غذا بخورد
آب یا شیر خشک اند و توایل کرم خورند و شقیه مجرب و جلابی را کنند و بعد از شقیه کوارش مصطکی
و اطریف و مقویات معده شاول کنند و کندی و مصطکی بخایند و شراب لجر مفید بود و اگر سبب این
مرض کثرت انصاب بود یا باشد فم معده علامت آن خوف فم معده و قلط عطش و جشای ترش بود
علاج شقیه بدن کنند بحب اقمون و مطبوخ آن اغذیه چرب خورند و از تولدات سود الجشای مانده
و اگر از شدت خلوم معده و بدن این مرض حادث شود علامت آن تقدم اسباب آن بود مثل حرکت مغرط
و هوای گرم و سهر و غم و مرضهای کثیره التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد علاج آن شاول اغذیه غلیظه
باشد مثل هر سیر و کله بلچره و گوشت کا و قلیه کرز و در روزی چهار نوبت غذا خورند لیکن از آنک
باید خوردن و بدندان بر روغن بنفشه یا دام تدهین کنند و اگر جمع بسبب کرم و حیات باشد علامت آن
ساج حکت ایشان بود و سقوط آن احیاناً علاج قتل و اخراج کرم باشد چنانچه گفته شود و اگر بسبب
اخلاط حامض بلغمی بود که در معده جمع شود علامت آن بوی دهن و جشای ترش و بزار رطوبت بود علاج
شقیه معده کنند بقی و کلکند و اینسون و مصطکی شاول کنند و غذا بخورد آب و فلفل و کرویاد و ارچنی
خورند و اگر احتیاج باشد مجرب و زریه اسهال کنند جوع بقری و آن جمع مجموع اعضا باشد یا شیر

آن نصید کند و بایوند و اکل الی الملك و قسط و سلخه کوفته باروغن سوسن طلا کند و اگر اسهال با
 بود شمع سیدان و شاسفرم و صیغ عربی هر یک سه درم بریان کرده بکلاب ترکند و فرو برند و یک و نیم
 بریان کرده و بمحاق باز رشک ترش گردانند و بخورند و اگر سوا المزاج رطوبه علامت آن کثرت اجاب
 و قلت عطش و تهیج روی و لحنان و کثرت خواب و بلادت حواس و بیاض قاروره و سوا الهضم بود علاج
 هر روز جلای از زایانه و شمع کرفس و پیچ مهک و کلقتن شاول کنند و غذا بخورند آب یازیه با یک و نیم
 و زریه و دارچینی خورند و اطریفل کشتری و کلقتن و جوارشات کرم مفید بود قوس مفید از زایانه
 شمع کرفس هر یک سه درم سنبل بخورم بگویند بایر از زایانه کرفس برشند و متعالی باده شغال سکجین
 بزریه بخورند و اگر سوا المزاج با اس بود علامت آن تخاف بدن و قلت دم و تشنگی و پوست طبع و صلا
 بنقص و بیاض قاروره باشد علاج شیر شمع تورک با شراب نیلوفر و خشخاش شاول کنند و غذا کد و با گوشت
 بزغال خورند یا حیو از شیر سوسن و نبات و زعفران بادام و ماهی تازه و میوه و روغن از روغن
 بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب کاشنی و آب ترش کند و بچک طلا کند ضعف کبد یا سبب
 سوا المزاج بود علامت آن کفشد و یا سبب سده باشد که بکبد هاضم شود و علامات ضعف کبد قلت
 اشتها و فساد لون و تخاف و اسهال غسالی شهابها بغساله اللحم و وجع ضلع آخون از اضلاع این بود
 و این سده اگر در مجرای کبد باشد علامت او آنست که بول اندک آید و رفیق بود علاج هر یک از جلای از
 شمع کاشنی و پیچ مهک و روپاه و نوبک هر یک سه درم و از زایانه یک درم نبات ده شغال شاول کنند یا شمع
 کرفس و نانخواه و پوست پیچ کاشنی و از زایانه و نبات و پیچ مهک یا شمع سکجین ساده یا بزریه
 و غذای از پیچ خورند و از غده غلیظه و حلاوی لحر از کنند و اگر سده در معر کبد باشد علامت آن
 برافوق بود علاج هر روز جلای از پیچ مهک و شمع کاشنی و از زایانه و نبات شاول کنند و غذا بخورند آب
 و تلین طبعه کند بدین مطبوخ سنا بخورم شمع کاشنی سه درم بجوشانند و صافی کنند و ده شغال
 شکر نیم و پیچ شغال مجون خیار چتر در آن حل کرده بیاشامند و بپزند و شب هر یک سه درم شمع
 سنبل اسارون هر یک در می گویند بایر از زایانه بچک طلا کند و بچک طلا کند و بچک طلا کند و بچک طلا کند

و اگر در مجرای کبد باشد علامت او آنست که بول اندک آید و رفیق بود علاج هر یک از جلای از

صمغ کرفس از زایانه اهل سلخه از هر یک ده درم سنبل قسطر و ناس عصاره عافت سیر بری ادام
 تلخ هر یک بخورم و بپزند چنی دبا سوسن هر یک سه درم و زعفران یک درم مجموع کوفته و پیچده با شیر قند
 یا عسل برشند و بیکتال اباماء الاصول شاول کنند او را م کبد و زریه باشد که بکبد ظاهر شود و اگر
 دسوی باشد علامت آن تب و تشنگی و لیهب حرقت و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال
 و فواق و احتباس بطن و این نفس بود و باشد که احتباس بول نیز باشد علاج اول فصد کنند و خون جفا
 و قوه بردارند و هر یک از جلای از شمع کاشنی و پوست پیچ کاشنی و روپاه و نوبک هر یک سه درم نبات
 و ترنجبین هر یک ده درم شاول کنند و غذا کثاکر خورند و تلین طبعه مطبوخ فواکه کنند یا با این جفته
 صمغ سنا هفت درم بنفشه نیلوفر شمع کاشنی هر یک بخورم جویم کوفته سوسن شمع کاشنی هر یک سه درم طباشیر
 یکتال بر بپزند و نمک مغسول در می بپزند و با کاشنی برشند و متعالی بخورند و در ابتدای ورم
 روپاه و نوبک و ورو قی و بنفشه و ضد این و ورو قی و کالج و طباشیر آب ستان افزون و کلاب ضاد سازند
 و چون از ابتدا تخاف کند استعمال ضاد کنند و اگر ورم مغزای بود علامت آن شده تب و تشنگی و قلت
 و سرعت نبض و ناریت قاروره و قی و اسهال مراری بود علاج هر یک از جلای از شمع کاشنی و بنفشه و نیلوفر
 و ترنجبین شاول کنند و تلین طبعه کنند مطبوخ فواکه یا هلیلج یا نفوع فواکه یا شیر خشک و ترنجبین
 و خیار شنبه و غذا کثاکر یا شیر خشخاش خورند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و تب غریحا
 و بران بلغمی و بیاض قاروره بود احساس ورم کنند اما وجع با فوط نباشد علاج جلای از زریه و نوبک
 و از زایانه و پیچ مهک و نبات شاول کنند و غذا بخورند آب و بنوماش یا مغز بادام خورند و تلین طبعیت
 جفتهای نرم کنند یا با این مطبوخ صمغ سنا بخورم و از زایانه سوسن هر یک سه درم شکر ده درم شمع
 و صافی کنند و پیچ شغال مجون خیار چتر یا هفت شغال در آن حل کنند و بیاشامند و بعد از شغریه
 اطریفل و کلقتن و جوارشات معقوی حلا شاول کنند و اگر ورم سوداوی بود و آن بواسطه سده باشد
 که میان کبد و طحال واقع شود علاج آن صلا بن کبد و تشنگی و زایانه علاج هر روز جلای از شمع
 کاشنی و زریه و کرفس و زعفران و نبات شاول کنند و شراب الکحل و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند

صمغ کرفس از زایانه اهل سلخه از هر یک ده درم سنبل قسطر و ناس عصاره عافت سیر بری ادام
 تلخ هر یک بخورم و بپزند چنی دبا سوسن هر یک سه درم و زعفران یک درم مجموع کوفته و پیچده با شیر قند
 یا عسل برشند و بیکتال اباماء الاصول شاول کنند او را م کبد و زریه باشد که بکبد ظاهر شود و اگر
 دسوی باشد علامت آن تب و تشنگی و لیهب حرقت و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال
 و فواق و احتباس بطن و این نفس بود و باشد که احتباس بول نیز باشد علاج اول فصد کنند و خون جفا
 و قوه بردارند و هر یک از جلای از شمع کاشنی و پوست پیچ کاشنی و روپاه و نوبک هر یک سه درم نبات
 و ترنجبین هر یک ده درم شاول کنند و غذا کثاکر خورند و تلین طبعه مطبوخ فواکه کنند یا با این جفته
 صمغ سنا هفت درم بنفشه نیلوفر شمع کاشنی هر یک بخورم جویم کوفته سوسن شمع کاشنی هر یک سه درم طباشیر
 یکتال بر بپزند و نمک مغسول در می بپزند و با کاشنی برشند و متعالی بخورند و در ابتدای ورم
 روپاه و نوبک و ورو قی و بنفشه و ضد این و ورو قی و کالج و طباشیر آب ستان افزون و کلاب ضاد سازند
 و چون از ابتدا تخاف کند استعمال ضاد کنند و اگر ورم مغزای بود علامت آن شده تب و تشنگی و قلت
 و سرعت نبض و ناریت قاروره و قی و اسهال مراری بود علاج هر یک از جلای از شمع کاشنی و بنفشه و نیلوفر
 و ترنجبین شاول کنند و تلین طبعه کنند مطبوخ فواکه یا هلیلج یا نفوع فواکه یا شیر خشک و ترنجبین
 و خیار شنبه و غذا کثاکر یا شیر خشخاش خورند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و تب غریحا
 و بران بلغمی و بیاض قاروره بود احساس ورم کنند اما وجع با فوط نباشد علاج جلای از زریه و نوبک
 و از زایانه و پیچ مهک و نبات شاول کنند و غذا بخورند آب و بنوماش یا مغز بادام خورند و تلین طبعیت
 جفتهای نرم کنند یا با این مطبوخ صمغ سنا بخورم و از زایانه سوسن هر یک سه درم شکر ده درم شمع
 و صافی کنند و پیچ شغال مجون خیار چتر یا هفت شغال در آن حل کنند و بیاشامند و بعد از شغریه
 اطریفل و کلقتن و جوارشات معقوی حلا شاول کنند و اگر ورم سوداوی بود و آن بواسطه سده باشد
 که میان کبد و طحال واقع شود علاج آن صلا بن کبد و تشنگی و زایانه علاج هر روز جلای از شمع
 کاشنی و زریه و کرفس و زعفران و نبات شاول کنند و شراب الکحل و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند

خوردن و تلین طبیعت بطریق افیمون کند یا سنا هفت درم و بالنگ و پنچ درم و تخم کاشنی هر یک سه درم شکریخ پانزده درم جو شانه و صافی کند و بمجین فخل هفت مثقال در آن حل کند و بیاشا
و غل اخود آب شیر خشک اند و خورد و بعد از شقیه سبکچین بزوری و عضلی و ماء الاصول و قرض شرک
کبر شاول کند و کبر اشملین و بنرک و شمع پیر بط و روض بنفشه و اکلیل الملک و بابونج تصفیه کند
و اگر درم جگر از ضرر یا از سقطه باشد خود مقشر و برین درم یک سه درم مومیا بی و درم دروغن
بنفسه بکازند و باهم آمیخته طلا کنند و بیل کید اکثر بعد از درم حادث شود علامت او آنست که تب
دیگر اغراض اشتداد کند و مریض به پشت باز نتواند خفت و چون منفر شود علامت آن قشریه و اسهال
مدی یا چری شبیه بدری بود و مریض بالحق و راحی حاصل شود و باشد که مده بقی ادرار دفع شود
علاج بیشتر از انجا از منضجات تصفیه کند و شیر زیاده و بنرک شاول کند و چون منفر شود
اگر تب باشد جلای از زوف و پنچ کرفس و رازیانده و اینسون و نبات شاول کند و اگر تب باشد شیر ششم
بایر غناب و خفخاش و نیلوفر شاول کند و پنچ کید علامت آن ثقل باشد و جمع مده باشد و تب
و حرارت نباشد علاج آن سبکچین بزوری و ماء الاصول و مجونات حاره شاول کند و منضجات تصفیه
کند سده کید سبب خلط غلیظه از جرح حادث شود و علامت آن ثقل کید باشد و جمع مده و علامت
و برم و اگر سده در محدب کید باشد بول اندک و برقی بود و اگر در مفر بود بران طب بود علاج آن
که در مفر باشد مفتحات استعمال کند مثل شراب زیاده و برین و سبکچین و کاشنی ناشسته را آب بکند
با سبکچین بزوری شاول کند و علاج پنجه در محدب کید باشد شاول آن ماء الاصول و سبکچین
بزوری بود و اگر حرارت و تشنگی باشد شیر ششم و آب کاشنی با سبکچین خورد و قرض شرک نیز
مفید بود و غذای بنرک و زیتون و انار و سبکچین خورد و سوال القینه و استسقا سوال القینه اضعف
کد و فساد مزاج آن حادث شود و علامت آن قیج اطراف و بیاض لون بود و علاجش آنست که تقلیل غذا
کند و از اغذیه غلیظه اجتناب نماید و در تشنگی خورد آب یا در قیج خیزه بلج خورد و تقویت کید
کند چنانکه در سوال المزاج گفته شد و اگر تب باشد که استسقا باشد اما استسقا

سردی و سختی و قوی و طبعی المالحی آنست که جمیع اعضا برآمده باشد و سبب آن ضعف جگر و برودت مزاج
آن بود و این برودت بسبب استسقا دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض یا سبب شراب آید بود در عقب
مراضت یا در حمام در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال بود که جذب بود نتواند کرد و در کبد ماند و مزاج کید
سرد کند یا بسبب ضعف مده باشد که هضم تمام نتواند کرد و کیلو سیر خام بکند و دود و کبد نیز از دفع آن عاجز شود
و اعضا آنرا جذب کند و چون خام باشد جزو بدن نشود و موجب غرض شود علامت آن بیاض یا صفرا
لون بود و اشتغال بدن و بیاض و رقت قاروره و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود و در نهان چنان
گوا باشد علاج آن هر روز جلای از تخم کاشنی و رازیانده هر یک درم و پنچ کاشنی و پنچ رازیانده هر یک سه درم
نبات سه درم شاول کند و غذای زیاده با کید و تیس و کبوتری و کجشک خورد و اندک زیزه بلج و در آن
درمان کند و آب جو شایده که بغایت سرد نشده باشد اندکی خورد و استحمام با آب شور و آب شبنم مفید
بود و بر تابه حمام و بر یک گرم خفتن و پشت بر آفتاب کرده بار نشستن نافع باشد و در مریض در ادرار
بول با غلاید خورد و سبکچین بزوری و قرض شرک و کامد پوس و اینسون و جوده و رازیانده و تخم کرفس
و سنبل و سیلیرا بکوبند و درم از آن با سبکچین بزوری شاول کند و بوره و زیزه و سوز بکوبند
و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد بمجین خیار خضر و حبابه تلین کند و اگر این علت از ضعف
و برودت مده باشد قی کند و کلنگین و اینسون بخورد و محب اصطحقوق تلین کند و مجین کرم
شاول کند اما استسقا قی آنست که مایه میان صفای و تربی الحشا و تربی حادث شود و این نوع بد
ترین انواع استسقا بود علامت آن ثقل و بنرک شدن شکم و صفالت پوست باشد و شکم مانند خکی پر آب
بود و چون دست بر وزنند یا از غلوه پهلوی کرد اندازان آواز آید بشوند علاج هر روز جلای از تخم کاشنی
و رازیانده و پنچ کاشنی و کلنگ شاول کند و اگر آن حرارت مزاج باشد آب کاشنی ناشسته با سبکچین بخورد
خوردن و تلین طبیعت مطبوخ هلیله یا آب شاه تره و هلیله کوفته باید کرد یا باین حب خراستین و هشت
اینسون مصطکی سقونیاه را هر یک درم و یک نخود و یک درم بکوبند و آب رازیانده حب
سازند و خوشقال شاول کند و در قی و سوز و زهر و بیاض و پنچ هر یک سه درم تخم تربی هفت

که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن باشد که برآزید هیچ سفید کرد علاج آن اسهال
 صفر باشد و بعد از آن استعمال منضجات مثل سکجین بزوری و آب کاشنی و تخم کرفس و اینسون
 و امثال آن و الله اعلم بادی و از دم در مراض طحال سؤ المزاجی که طحال را عارض کرد اگر خار بود
 علامته آن شده خشکی و التهاب و خوف موضع طحال باشد و صفرت لون و کبودت آن و حررت قارو
 و سواد برآز و اختلاف نبض و سؤ خلق علاج فصد اسلیم کنند از جانب چپ و جلاب از تر هندی
 و ترنجبین و نبات خورند یا قمر زرشک با سکجین بزوری و غذا زرشک یا تر هندی یا الیوه
 یا بنو ماش و مغز بادام و تلین طبیعه کنند مطبوخ هلیله زرد و سیاه و ماء لجن و سکجین بزوری
 و این قمر سفید اندر یوندر می نیمد و غفران نیمد و مرقی کل چند مرم طباشیر سه درم تخم کاشنی
 و تخم تورک از هر یک چهار درم کافور نیمد آنک مجموع کوفه و پخته با آب کاشنی ترشند و شقالی با
 سکجین شاول کنند سفوف طباشیر یوندر پنج ممل سنبلی مصطکی غاف هر یک درم زرشک
 چار درم بگویند و یک شقال شاول کنند و انجیر و کبر سر که نافع بود و تخم ترب و سیدان و شیطرح
 هر یک سه درم در هر یک جوشانند و نمیدان تر کنند بر طحال میهند با ورق کبر بگویند با آرد جو که
 طلا کنند و اگر تب تشنگی مفرط باشد شیره تخم تورک با آب کاشنی یا آب خیار که با سکجین شاول
 کنند و اگر سؤ المزاج بارد بود علامته آن سقوط اشتها و عدم تشنگی و کثرت رقی بود علاج جلاب
 از پنج رازیان و پنج اینسون و کلقت شاول کنند یا پست متقال ازین ماء الاصول هر پوست پنج
 رازیان و دو درم پنج کبر چند مرم کرفس و پنج ممل هر یک سه درم موین طایفه ده درم تخم خیارین پنجک
 تخم کاشنی و تخم کاشنی و رازیان و پنج انکشت هر یک سه درم مجموع در سه رطل آب جوشانند تا بابک
 رطل آب صافی کنند و با غسل یا قند بخواهند آن صافی کرده را غسل یا قند بچاشنی دهند و پاشا
 و غذا آب شیر خشک اند خورند و اگر طبیعه محض باشد با این مطبوخ تلین کنند سنا پنجاه ممل
 سیاه هفت درم اذخر غاف تخم کاشنی هر یک سه درم و عدد عناب ده عدد سبستان پست
 عدد خیار چند پانزده درم ترنجبین و کاشنی هر یک سه درم و طحال را با ورق کبر و پنج کبر

مجموعه

مجموع در هر یک خیسایند شطیل کنند و اگر سؤ المزاج یا بس بود علامته آن صلابت طحال و خاف و کبودت
 بدن و خبث نفس باشد علاج آن جلابی از تخم کاشنی و پنج انکشت و روپاه تربک و نبات شاول کنند و غذا
 بنو ماش و مغز بادام و کدو با فروج خورند و ماهی تازه نیز شاید و اگر سؤ المزاج رطوبه بود علامته آن زردی بدن
 و بیاض لسان و کثرت رقی و قلت عطش بود علاج آن سکجین بزوری و ماء الاصول مذکور شاول
 کنند و غذا بخورند آب یا شیر خشک اند و قلا یا متولید خورند و تلین طبیعه کنند جلاب قیمون و جلاب
 او را طحال اگر درم طحال موی باشد علامته آن تب و سرعت نبض و عطش و التهاب موضع طحال و غلظ
 و سواد قارو بود علاج آن فصد با سلیق کنند و جلابی از تخم کاشنی و عناب و لجا ص و نبات شاول
 کنند و غذا کاشکاب باشد و تلین طبیعه کنند مطبوخ فواکه و صندل و افاقیا و شیا و ماشا و کشنر
 ترب طحال طلا کنند و اگر در صفراوی بود علامته آن حمی حاده و عطش مفرط و زردی چشم و زبان
 و قارو و برآز باشد و باشد که با آن برآز نباشد علاج آن جلابی از تخم کاشنی و روپاه تربک و
 تر هندی و نبات شاول کنند یا آب نارین یا نبات و غذا جو یا شیر خشک خورند و تلین طبیعه کنند
 بقرص طباشیر نیم یک شقال با سکجین ده شقال و طحال را بصندل و تورک و کشنر و ورق بید
 تضمید کنند و اگر درم بلغمی بود علامته آن قلت عطش و زیادتی حجم طحال و بیاض لون و قارو و
 و بطور نبض بود علاج آن جلابی از روپاه تربک و پنج ممل و رازیان و نبات شاول کنند و غذا بخورند
 خورند و تلین طبیعه کنند با این مطبوخ صر سنا هلیله زرد هر یک چند مرم تربید و درم تخم کاشنی
 و رازیان و کرفس پنجکشت و شکوفه کبر و بالنگو و کافور هر یک سه درم انجیر پست عدد موین طایفه
 پانزده درم شاه تره یکدسته خیار چند ترنجبین هر یک سه درم و بعد از شقیه قمر زرشک با سکجین
 بزوری شاول کنند و اگر درم سوداوی بود علامته آن خاف و هزال بدن و صلابت طحال و خاف
 او از موضع خوش و ضیق النفس و سواد لون و فساد هضم و این طبیعه و سرعت نبض بود علاج فصد
 با سلیق کنند یا اسلیم و تلین طبیعه کنند با این مطبوخ آن کنند و غذا زین باج با یک و فروج
 خورند و بعد از شقیه سکجین بزوری و کرفس کبر خورند و پنجکشت و پنج کبر هر یک سه درم و در

اینکه اگر در طحال
 موی باشد علامته آن
 تب و سرعت نبض و
 عطش و التهاب
 موضع طحال و غلظ
 و سواد قارو بود
 علاج آن فصد با
 سلیق کنند و جلابی
 از تخم کاشنی و
 عناب و لجا ص و
 نبات شاول کنند
 و غذا کاشکاب
 باشد و تلین طبیعه
 کنند مطبوخ فواکه
 و صندل و افاقیا
 و شیا و ماشا و
 کشنر ترب طحال
 طلا کنند و اگر در
 صفراوی بود علامته
 آن حمی حاده و عطش
 مفرط و زردی چشم
 و زبان و قارو و
 برآز باشد و باشد
 که با آن برآز نباشد
 علاج آن جلابی از
 تخم کاشنی و روپاه
 تربک و تر هندی و
 نبات شاول کنند
 یا آب نارین یا نبات
 و غذا جو یا شیر
 خشک خورند و تلین
 طبیعه کنند بقرص
 طباشیر نیم یک
 شقال با سکجین ده
 شقال و طحال را
 بصندل و تورک و
 کشنر و ورق بید
 تضمید کنند و اگر
 درم بلغمی بود
 علامته آن قلت
 عطش و زیادتی
 حجم طحال و بیاض
 لون و قارو و
 و بطور نبض بود
 علاج آن جلابی از
 روپاه تربک و پنج
 ممل و رازیان و
 نبات شاول کنند
 و غذا بخورند
 خورند و تلین
 طبیعه کنند با این
 مطبوخ صر سنا
 هلیله زرد هر یک
 چند مرم تربید و
 درم تخم کاشنی
 و رازیان و کرفس
 پنجکشت و شکوفه
 کبر و بالنگو و
 کافور هر یک سه
 درم انجیر پست
 عدد موین طایفه
 پانزده درم شاه
 تره یکدسته خیار
 چند ترنجبین هر
 یک سه درم و بعد
 از شقیه قمر
 زرشک با سکجین
 بزوری شاول
 کنند و اگر درم
 سوداوی بود
 علامته آن خاف و
 هزال بدن و
 صلابت طحال و
 خاف او از موضع
 خوش و ضیق
 النفس و سواد
 لون و فساد
 هضم و این
 طبیعه و سرعت
 نبض بود
 علاج فصد با
 سلیق کنند یا
 اسلیم و تلین
 طبیعه کنند با
 این مطبوخ آن
 کنند و غذا
 زین باج با یک و
 فروج خورند و
 بعد از شقیه
 سکجین بزوری
 و کرفس کبر
 خورند و پنجکشت
 و پنج کبر هر
 یک سه درم و در

مدحرج شونیز شمشیر سندان هر يك سردم عضل هفت درم بگویند و سردم اشتبه جوشانند و ادویه
 بدان برشند و قریب سازند و یک شغال شاول کند و خردل و پنچ کبر و بوزه ارمنی و غاف بگویند و با سرکه بر
 طحال طلا کنند یا خردل بگویند و با غسل بیاورند و کاغذی مقدار درم بچینند و او بران ممالند و بر
 طحال دهند و اگر درم طحال منفع شود و منفع گردد و بعد ریزد و بقی با بر اندفع شود دران شیر شتر
 با دمارت مفید اند و سعی باید کرد که طبیعت معتدل شود نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت شوا
 حادث شود علامت آن تمدد موضع طحال و برآمدن آن بود چون دست دهند در زیر دست بغیرد و باشد
 که آن فرافروید علاج آن ماء الاصول و سکبجین بزوری و آب زایانه با سکبجین عضل شاول کند
 و نمک و سیوس و کاه و کرکند و بر موضع طحال دهند سده طحال حادث آن سیف ضلالت غلیظه
 بود که در او جمع شود و علامت آن نفخ طحال بود و علامت درم علاج آن جلابی از زایانه و ناخواه
 و زرویه و نریک و انیسون و نبات شاول کند و سکبجین بزوری و قریب بگویند و تخم کاشنی و
 کرناج هر يك پنجم درم و پنچکشت دو درم و نیم بگویند و سردم از ان با سکبجین بزوری شاول کند
 و باقی حاجات سؤل المزاج بجای آرند و ان مو تغیر لون بدن باشد سیاهی و سبب آن سده باشد که میا
 طحال و کبد با طحال و معدن حادث شود علامت آن نفخ و تمدد طحال و خست نفس و غلظت اشتها و خفاقت
 و بطونض بود و بتدریج حادث شود نه نفست علاج آن فصد سلیم کنند از جانب چپ جلابی از زایانه
 و تخم کاشنی و نبات با کلفت شاول کند و غل زایه باج خوردند و بعد از دفع سنا پنجم درم و پوست
 پنچ کاشنی سردم و شکرده درم جوشانند و صافی کنند و پنچ شغال همچون تخم دران حل کرده شاول
 کنند و اهلک زرد و سیاه و کاه هر يك سردم افقون یک درم غاریقون و بصغاج هر يك نیم درم
 بگرد و سردم از ان با رطل ماء الجبن بیاشامند و اگر این مرض بسبب ضعف قوه حادیه یا با اسهال طحال
 بود علامت آن فی و اسهال سودا و سقوط اشتها و اگر برین عین بود علاج او جلابی از انیسون و زوری کل
 سکبجین بزوری شاول کند و طحال را بوز کاه و انیسون و قریب و مصلی تفهید کنند با سبب
 سیزده درم ارض امعاز از آنجانب که است و آن مرض است که مانع خروج براز شود و با آن و حی

این که در طحال
 و کبد با طحال
 و معدن حادث
 شود علامت آن
 نفخ و تمدد
 طحال و خست
 نفس و غلظت
 اشتها و خفاقت
 و بطونض بود
 و بتدریج حادث
 شود نه نفست
 علاج آن فصد
 سلیم کنند از
 جانب چپ جلابی
 از زایانه

عظیم

عظیم باشد و جمع قویج و جمع کلیه مشتبه میشود و فرو بردان کنند که و جمع کلیه از یک موضع تجاوز نکند
 و جمع قویج از جای خود تجاوز نکند و سبب قویج اگر بلغم غلیظ باشد که با نقل مخلط شود علامت آن
 شده و جمع و سقوط اشتها و سبب و تخم بود و پیش از حدوث قویج بلغم لزج با بر از پیون آمده باشد
 علاج جلابی از انیسون و تخم کرفس و کلنکین شاول کند و بجای از سر جلابی مسهل
 تلپین کند یا با این حب مر ایانه فیرا و تریب هر يك درم تخم خطل و نمک هندی هر يك دانه بگویند و نقل
 از روزه و دانه جوشانند و او بریدان برشند و حب از انیسون و تخم استعال کنند و سنا هفت
 لبحر ده عدد غنابره عدد سپستان پست عدد خشک و شبت هر يك ده درم با بوند اکیلل الملك سدا
 هر يك کفی بیک جعفر درسته و روغن کچرا با کاه هر يك ده درم شکر سرخ پست درم تخم خطل و نمک هندی
 ده درم بوز نیم درم و اگر قویج بسبب بی حسی باشد که در امعاء محتبس شده باشد علامت آن تقدم نفخ و فر
 و شاول اشیا نفخ و اشتعال جمع بود علاج او جلابی از انیسون و ناخواه و زایانه و کلنکین
 شاول کند و کوارش کوئی و سفر جلابی مسهل بخورند یا تخم کرفس و انیسون و ناخواه هر يك درم جلابی
 دانه و نیم بگویند و آب زایانه حیات از بلع کنند و این شیا استعمال کنند خطی و بوزه ارمنی هر يك
 دو درم تخم خطل یک درم سقمونیامید درم بگویند و با شکر مقمود بیاورند و شیا و سنا از انیسون و کاه
 و بوزه و تخم خطل و خطی هر يك سردم سکبجین درم و نیم نقل یک درم شیا و سنا از انیسون و کاه
 استعمال کنند و سنا هفت درم لبحر ده عدد غنابره عدد سپستان پست عدد و روغن طایفه با بوند
 خشک با بوند شبت اکیلل الملك بتفصه خطی سبوس هر يك هفت درم جوشانند و صافی کنند و ابکا و
 و روغن زیت هر يك ده درم و بوزه و نمک هر يك نیم درم بر آن کرده استعمال کنند و روغن سدا
 بر شکم بمالند یا و روغن سداب و کرکند هر يك ده درم و تخم کرفس و سداب هر يك پنجم درم در روغن جلابی
 تا با نیمه آید و روغن کچرا بر آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بمالند و آن روغن در شکم
 بمالند و اگر قویج بسبب بی حسی باشد که در امعاء محتبس شده باشد علامت آن تب و جمع شدی
 و ضربان و غلظت و قی مرادی و کثرت قویج و بی حسی حادث شود علاج آن فصد کنند و جلابی از زایانه

این که در طحال
 و کبد با طحال
 و معدن حادث
 شود علامت آن
 نفخ و تمدد
 طحال و خست
 نفس و غلظت
 اشتها و خفاقت
 و بطونض بود
 و بتدریج حادث
 شود نه نفست
 علاج آن فصد
 سلیم کنند از
 جانب چپ جلابی
 از زایانه

تربك و تخم كاشنى و تخم بىن شاول كند با شراب بنفشه و تخم بىن و غذا بنوش و مغر بادام خورند و تلين
 باين طبوخ كند صر سنا بخورم غنايه عدد سپستان پست عدد تخم خطى پوسيا و شان رو باه تربك
 هر يك سردم خيار چتر و تخم بىن هر يك پانزده درم با اين خنده استعمال كند صر سنا هفت درم بنفشه
 و نيلوفر هر يك سردم جو نيم كوفه و خطى و سوس هر يك كفى و خر خبازى و خر و سلق سته خيار چتر و شكر
 سرخ و تخم بىن هر يك ده مثقال و روغن بنفشه درم و اگر با وجع حرارت شديد و دلغ كرندي و حكه
 باشد اين خنده مناسب بود عنكرد و عدد سپستان پست عدد خطى سردم بخوشاند و صافى كند و
 آبخيار كدو و خبارى و كدو و شير و حو و لعاب نيكو هر يك پانزده درم و روغن بنفشه درم با نيلوفر
 و نيم گرم استعمال كند و اگر قوئج بسبب التواء امعاء يا نزول آفكيس انشيين حادث شود علاج آن آنست
 كه قوئج بعد از حركت عفيف يا رجستن يا از بالا يى بريا فتادن حادث شود علاج آن آنست كه باي عليل
 بزسماني بنديد و بربالا كند و در سمان اخريك ميكنند با امعاء بجاي خود رود و جلاي از رو باه تربك
 و بنفشه و راز يانده و نبات بدهند و غذا بخورداي بار و روغن شير و اگر بجاي خود نرود يكره را يا ليكثقال سق
 ناكشته فرو برد و تردد ميكنند و شك ممالد يا پيرون آيد و اگر قوئج بسبب احتباس ثقل و پوست آنا باشد
 علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات بود علاج آن جلاي از شراب بنفشه و تخم بىن هر يك ده مثقال
 شاول كند و غذا بخورداي چرب يا مرغ و بخرند يا بنفشه چار درم و سپستان پست عدد بزرگ و حلكه و
 الرشاد هر يك ده درم تخم بىن پانزده درم جلاي سنانند و اگر بسبب حرارت امعاء باشد علامت آن
 عطش و دوام التهاب بود علاج آن جلاي از بنفشه و رو باه تربك و تخم كاشنى و تخم بىن و نبات
 شاول كند يا آبخيار و كدو يا شير و تخم تربك با تخم بىن و بدين خنده تلين كند بنفشه نيلوفر و تخم
 حقل خطى تخم خبازى با بونه اكليل الملك سوس جو نيم كوفه لبلا ب پوسيا و شان هر يك هفت درم
 غنايه عدد سپستان پست عدد بخوشاند و صافى كند و لعاب نيكو و لعاب بزرگ و روغن بنفشه
 و خيار چتر و تخم بىن هر يك ده درم با آن ضم كند و غذا شير و كدو و حو و لعاب و حو و لعاب و حو و لعاب
 خورند و شك برون بنفشه و لعاب خطى كند يا كدو يا لوس و نوى از قوئج است و آنچنان باشد

ك

كه ثقل در امعاء عليا محتبس شده باشد و از دهن پيرون آيد و با آن ضعف نبض و غش واضطراب بود
 علاج او آنست كه اولاً فلونباي روى بدهند و چون وجع ساكن شود بدان معاودت نكند و جوارش
 سفر جلى سهل با جوارش فلافى يا شهر ياران بدهند و اين خنده استعمال كند با بونه تخم شنبك تخم كرفس
 راز يانده حله هر يك و درم انجيره عدد مقل سبكينج حو و شير هر يك دو درم و روغن زيت يا سداي انجيره
 درم شكر سرخ و اكلامه هر يك پانزده درم بونه و نمك هر يك نيم درم و بايد كه دور و ز غذا بخورند و اگر
 بتواند استعمال را يا خنده مفيد افتد روغن با بونه و شنبك و خيترى هر شك بمالند و شراب صرف كوم
 كند و اندك اندك مى آشامند و با بونه و شنبك و اكليل الملك و تمام و خشك و برك پداي انجيره و ستر
 و فودنه و رو باه تربك بخوشاند و در آن نشيند و شياي از بونه و نمك هندی و سبكينج و تخم حقل
 ترتيب كند و بكار دارند مغص و جوى بود كه امعاء را حادث شود و شك مى خورد و آن اگر بسيار ريج باشد
 علامت آن فراق و نفخ و تمدد بود و بخر و ريج تسكين حاصل شود علاج جلاي از انيسون و راز يانده
 و رو باه تربك و كلكند شاول كند ياد و درم كوارش كوى بخورند و اگر با مغص اسهال باشد علاج
 آن كفته شود و اگر طبيقه محتبس باشد راز يانده و تخم كرفس و سداي هر يك سردم ناخواه و صغر هر يك
 چار درم قند مثل مجموع بگويند و سردم از آن شاول كند و شك برون و روغن با بونه كمر كرده بمالند
 و اگر بواسطه شاول اطعمه حاره و حريفه بود علامت آن حرق امعاء و تشنگى و خروج موه صفر بود علاج
 آن آب از اين نبات يا شامند يا لعاب نيكو و برون برون شيرى از نبات يا شامند يا شير و تخم نيك
 و نيم درم طباشير و نبات ده درم شاول كند و اگر مغص بواسطه خلطى مالح باشد علامت آن تشنگى
 تشنگى بود و با راز يانده پيرون آيد علاج آن تلين طبيقه كند بجهتهائى نرم يا باين طبوخ سنا و تخم
 بنفشه سفايح راز يانده تخم كاشنى و رو باه تربك هر يك سردم غنايه عدد سپستان پست عدد تربك
 دو درم خيار چتر پانزده درم تخم بىن ده درم شكر سرخ ده درم و اگر بسيار خلطى رنج باشد كه در
 متمكن شود علامت آن قلت عطش و كمرت و بملق بود و وجع از يك موضع مشغل شود علاج آن
 تلين طبيقه باشد بجهتهائى كه در رايج و كرفس و شقيه و در كند بى و كلكند و راز يانده شاول

در رو باه تربك
 و تلين طبيقه
 و شقيه و در كند
 بى و كلكند
 و راز يانده شاول

و فرزند و اگر ساکن نشود این خفته مسك استعمال کنند و برنج و عدس هر يك كفى پوست انار مورد
 و بلوط هر يك ده درم مار و كلنا هر يك پنجم بچوشانند و صافی کنند و کاغذ سوخته و اما قی
 و کل از منی هر يك يك مثقال بسیارند و بر سر آن ریزند و استعمال کنند بدفعات و این قرص بخورند و عرق
 چهار درم خون سیا و شان صمغ عربی بریان کرده کلنا را قی هر يك در می بگویند و بقیه برشند
 و شقایق بارب سید شاکل کنند و این سفوف نیز مفید بود ریزه کرمانی در هر یک خویسانند و انار
 دانه هر يك پانزده درم دانه مورد سنبل مصطکی و یا خونوب هر يك ده درم اینسون تخم
 کرفس هر يك هفده درم بگویند و درم از آن شاکل کنند و اگر اسهال سوداوی بود علامت
 آن حرق و لایخ معده و خشکی دهان و کثرت اشتها و هضم نام و قرقر و نفخ بود و بزرگ بران
 مایل بسودا باشد علاج آن اولاً شقیه امعا باید کرد و جفت های نرم و بعد از آن که شقیه تمام کرده باشد
 قرص طباشیر و قرص کربا و سفوف غلبه تا و سفوف انار دانه هر کدام باشد شاکل کنند
 و بنکو و بارشک و تخم ریحان و کل از منی و صمغ عربی و نشاسته مساوی بریان کرده بگویند و
 شقایق از آن با کلاب بخورند و در خواصات و شیرینی اخراژ کنند و مرغ و کبک که اندام خود
 طاهر اند کوفته و زرشک نیز شاید اسهال دموی اگر سبب افتتاح عروق معا بود و اگر
 در آن علامت او آنست که غایط پیرون می آید و بعد از آن خون فوقاد باج و قرقر و زرد
 خارج شود و اگر در معا غلاط بود علامت او آنست که اول غایط با خون پیرون آید و بعد
 پیون و با آن علامت بواسیر نباشد علاج اگر علامات غلبه خون باشد و قوه مزاج و وقت مقتضی
 فصد کنند و بنکو و بارشک و تخم ریحان هر يك مثقالی و صمغ عربی سه مثقال بریان کنند
 و بر وزن کل چوب کنند و فرو برند و غذا کا و برین مقشر یا شیر مغز بادام خورند و قرص طباشیر
 و قرص کربا نیز مفید بود و سفوف نشاسته پنج مثقال بر وزن کل چوب کنند و بخورند و اگر این
 اسهال سبب حج بود و حج آن بود که بواسطه اخلاط حاره و جوفیه که با معا ریزد و یا سبب
 بسیار اما خراشیده شود علامت آن تشنگی و پیچیدن شکم و وجع معا بود علاج آن سفوف

نکته
 اگر اسهال بواسیر نباشد
 و اگر بواسیر نباشد
 و اگر بواسیر نباشد

نشاسته

نشاسته بار و غن کل شاکل کنند با صمغ و نشاسته هر يك دو مثقال و طباشیر يك مثقال بریان کرده
 با تخم مرغ کرده بپاشانند و غذا کا و برین بریان کرده یا برنج بریان کرده یا سپر بنیلچری کوشه یا
 مغز بادام خورند و این خفته مسك استعمال کنند برنج شسته و جوینم کوفته و زرشک هر يك كفى
 بریان کنند و لسان الحمل و پوست خشخاش و کلنا و زرد زه کل و کل خطمی و ورق مورد بچوشانند
 و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیا و شان و کربا هر يك در می بگویند
 و زرد تخم مرغ بریان کرده و بر وزن کل با سپر بنیلچری و مجموع با هم آمیخته بکار برند و وسط
 اسهال کیدی باشد و آن بلخون صرف باشد و سبب آن امتلاوی دم بود یا فقر اتصال کبد با واسطه
 قطع دست و پای و آن واقع شود یا صیدی بود و سبب آن اخراژ دم بود یا شبیه بزرگی بود
 و سبب آن اخراژ صفرا باشد یا بدلیل که منفر شود یا قی بود یا غسالی بود شبیه بفساد گوشت
 اما آنچه دموی صرف بود اگر تقدم امتلا و احتباس خونی که سیلان آن معاد بوده باشد ظاهر بود
 و با آن علامات حج و مغص و الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا غذا نخورند و حبس مطلق بکنند
 مادام که قوه باقی باشد و ضعف یا فرط نبود و حبس شریه تخم تورک بریان کرده با شراب صندل یا سبب
 یا بارشک بریان کرده و بنکو بریان کرده بر وزن کل چوب کنند و فرو برند یا قرص کربا یا قرص کربا
 سید بخورند و شراب انجیر یا لعق کنند و بخورند یا برنج یا خشخاش بریان کرده خورند و یا انار و زرد
 باج یا غوره و کبد را بصندل و کلاب و آدیر و آب مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی و صمغ عربی
 بود علامت او آنست که بران مختلط بود و از دفع آن خفگی حاصل شود و با آن پیچیدن شکم
 و چون معده خالی بود بیشتر بود علاج او آنست که حبس کلی نکنند و اگر به مقوی باشد و در وقت
 زیاده نباشد شاکل کنند شراب صندل و حاض و زرشک و سید و بدوار قایضات صمغ عربی
 استعمال کنند و معالجات و المزاج کبد بجای می آرند تا اخلاط بکلی دفع شود اما آنچه قی و غسالی بود
 دلائل بر بدلیل کبد که و علاج او کشته شده است و اسهال معدی باشد و سبب آن سستی
 معده باشد بواسطه و المزاج و طب که عارض او شود علامت آن طفت تشنگی و وجع معا و در معده

بخ مشقال بگویند و در دم ازان شاول کنند و در قرحه شانه شیا و ابيض سايند و در احليل
 چکانند و از اطعمه حریقه الحار و از جماع اخراج نمایند و بکلیه و شانه علامت آن حرق بول
 و رسوب نخالی و حکم شدیدی و وجع موضع کلیه و شانه بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و قلاب
 خشخاش شاول کنند یا عناب و عد و بنفشه بخوردم و نبات ده درم بجوشانند و بالعاب بنکو
 و بیدانه یا شامند و غذا بنوماش و مغز بادام یا حریقه از شیر سیوس و نبات و روغن بادام
 خورند و در حریقه و قفسه و اسهال طبعه مفید باشد و در حریقه شانه بالعاب بیدانه و شیرین
 و روغن بادام حقه شانه کنند و حرقه شانه اگر سبب ماده لادغ یا قروح بود کفشد و اگر سبب
 حرقه بول بود علامت آن حرقه مزاج و ناریه قاروره و تپشگی باشد علاج شراب بنفشه و شراب
 خشخاش یا شیر تخم تورک و شیر سر تخم شاول کنند و غذا بجاو آب باروغن بادام یا بنوماش یا روغن
 و مغز بادام خورند و مغز تخم کد و سر تخم هر یک سردم و تخم خطمی و خبازی و هر یک چاردهم
 و مغز بادام هفت درم کثیر بگویند و سردم ازان با آب خیار کدو یا شیر تخم تورک شاول
 کنند و شیرینان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیا و ما میثاد در احليل چکانند و حصار و بول کدو
 و شانه قلاب کند سبب خطمی لرج بود که حوارت غریبه رطوبت او را نشف کند و بر هر زمان متحرک
 و اگر باده بسیار بود در غایت ارجحت حصار متولد شود و الا مل تولد کند و حصاره کلیه اکثر شین
 و حصاره متولد حصاره متولد حصاره و علامت حصاره وجع موضع کلیه یا شانه و ثقل و قعر و عسر بول
 و اگر در وقت آن باشد علامت مل و قعر و صفا بول و خروج و مل و عسر بول و هر یکی از
 کید آید سرخ بود و زرد و آنچه از شانه آید سفید یا زرد علاج این مرض آنست که هر روز جلابی از
 تخم کاشنی و مرار یا زرد و پنجه مهاد و نبات شاول کنند یا شیر سر تخم بادام یا زرد و انیسون
 بجوشانند و باده درم شیر سر تخم و ده درم نبات بخورند و غذا بخورند یا شیر خشک اندک
 و بهم خورد و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و شاکاه غذا بخورند و استعمال ریاضت معتدله
 و آب اناری کردن مفید افتد و از میوه ها انکو سفید و حریقه شیرین یا شیر خور و اگر بدن تنگ

بزرگن ازان و در دم ازان
 بزرگن ازان و در دم ازان
 بزرگن ازان و در دم ازان

زایل نشود بدین مطبوخ تلین کنند و سر سنا جوده خشک یا میثا حاشا هر یک بخوردم تخم
 خطمی و کرفس و خبازی و مرار یا زرد هر یک سردم تخم کاشنی و بنفشه و پنجه مهاد هر یک چاردهم
 عناب ده درم سپستان پست عد یا بنجر یا نوده عد و پر سیا و شان پنجه درم و تخمین و خبازی
 چهر هر یک ده درم و قطن و برون و بنفشه و بایونه و خشک بالند و روغن تورک و روغن خشک
 در احليل چکانند و بایونه و حلبه و شبت و خشک و اکلیل الملك و مرزنجوش و کرفس و خشک
 نیم کوفته و پر سیا و شان و خطمی و بنفشه بجوشانند و در آن نشینند و اگر عله مستحکم شود و
 که مسفت حصاة باشد استعمال باید کرد و او ای مفید پنجه کاکج ده درم خطمی یا جند بدیستر
 و بنجیل و دار فلفل عقارب سوخته هر یک سه درم بگویند و با غسل برشند و بعد از ششماه دنگی
 بخورند و اگر حوارت مزاج باشد این دو مفید بود سر سر تخم و خشخاش هر یک ده درم و تخم
 شلغم پنجه درم و تخم کرفس و مرار یا زرد و انیسون هر یک سردم بگویند و سردم ازان با آب خیار
 ساده یا زردی شاول کنند یا بجون حصاره بود یکشقال یا شیر سر تخم شاول کنند و موضع را
 برون یا بونه و خشک و روغن عقرب بالند و روغن عقرب پنجه کدو و پنجه کرفس و مرار یا زرد و
 مدحج و سعد و سلیمه هر یک دو درم نیم کوفته کنند و با روغن کچد در ظرفی بکشند و پست
 در آفتاب بگذارند یا آب بنوم بجوشانند پس صافی کنند و ده درم عقرب بزنند و بکیرند و در آن
 اندازند و پست بزدند دیگر بگذارند پس در شیشه کنند و نگاه دارند و اگر حصاة در بلی
 موضع باشد قطعا زنیاید جلابی از تخم کز و تخم کرفس و انیسون و نبات شاول کنند
 فطر اسالیون و فلفل سفید و سپاه هر یک سردم و مرزنجیل و سنبل و سلیمه و در آن حرقه و جلابی
 و اسارون هر یک چاردهم و جند بدیستر و فقاخ اخرو و حبلیسان هر یک دو درم بگویند
 و غسل برشند و یکدرم شاول کنند و از او بید بنفشه عقرب سوخته و خافش خشک کرده و
 زجاج مسحق و اسقو لو و نوعی از پاز شقی است قدر یون باشد و کجشکی هست که آنرا
 یونانیان اطاولید بطوس گویند و او بر فکست که در نیال دارد و در چون نشسته باشد

در دم ازان و در دم ازان
 در دم ازان و در دم ازان
 در دم ازان و در دم ازان

علامت آن است که بول اندک اندک آید و در حرقه و صبح نباشد علاج آن اطریفل شاول کند و غذا
نخود آب یا شیر خشک آن را خورد و باخیر و موین وجود شغل کند و حب الرشاد و خردل و کند هر یک بحد
و مغز جوزده درم و سعد سه درم بگویند و غسل بپوشند و بکشتال بخورند بول درم اگر بسبب افتتاح
عرق بود اندک اندک آید و اگر از اشتقاق عرق بود بخت بسیار آید و خون صرف تازه بود بسبب ضربه
یا سقطه یا شاول و دوی حریفه یا سمیه نیز حادث شود و علاج آن فصد یا سلیق کند و قرص کربا و کل آن
و صمغ عربی و هر یک مثقالی یا شراب نیب شاول کند یا بنکو و صمغ عربی و بارشک و تخم ریحان هر یک مثقالی
بریان کرده بروغن بادام چوب کند و فرو برد و غذا ساق یا بنو ماش و مغز بادام بریان کرده با فروج خورند
و از شاول اطعمه حریفه و شیرینی و نوشی اجتناب نمایند و از حمام و حوضکان عتیقه و مرکوب و شوی سریع لغزش
کند و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و کلنا و تخم تورک هر یک ده درم و شلخ کاکوهی سوخته بحد
بگویند و آب ساق بپوشند و قرص سازند و مثقالی شاول کند یا کلنا و فصد و کل ادمنی و کل قری هر یک
سه درم و کربا یک درم و نیم و تخم خیار و تخم تورک و کثیرا و نشاسته هر یک چهار درم بگویند و آب یا
لحم شاول کند و اگر بسبب ناکل عرق باشد علامت آن وجع شدید بود و بول اندک اندک آید و با آن
نملی باشد و علاج آن همچو علاج قرخه کلیه و مثانه بود و الله اعلم باب شش آن درم در امراض اعضا
مناسل او را بنشین اگر ورم حار باشد موی یا صفراوی علامت آن تب حمری لون و ورم و حرارت
و التهاب تشنگی و صفرت قاروره باشد علاج آن فصد یا سلیق کند و جلای از عناب و لباص هر یک ده درم
و نبات و ترنجبین هر یک ده درم شاول کند و غذا با بنو ماش و مغز بادام خورند و آرد جو و عدس و با
و آب کشنده و رو به تربک و کاشنی و طحلی بروم دهند و حرقه یکادب سرکه کشند و بدان میهند و
طبیعه مطبوعه فو اگر کند یا شراب بنفشه و ترنجبین و مغز خیار چهر هر یک ده مثقال چون مرغ مخط شود
یا بوز و اکل الملک و تخم شبت و نماد بگویند یا سفید و تخم مرغ ضامد کنند و اگر ورم بلغی بود عسل
آن یا صر قاروره و یا صر لون و ورم و حرارت آن صمغ و علاج آن جلای از زان و زنجبیل و تخم خردل
کند یا بقره عسل و نمک و زردی و کلنگین و کندن شاول کند یا بنو ماش و مغز بادام خورند

درست بر سر کوه خدا را و حق
نمود از شیخ اخطای را
را از آن انبیا و مدعیان بر سر
است که در آن بوطه السرا

و انیسون باشد باقی کند بطبیع شبت و بچ مہک وارد با قلی و کذر و روغن زیت یا حلیہ و شبت
اکلیل الملک وارد با قلی و روغن بابونه ضاد سازند و اگر درم سوداوی بود علامت آن صلابت و
کوثر ورم و بیاض قارصہ و عدم وجع بود علاج آن جلای از بالنگور را ریاند و بچ مہک و کلقتند
شاول کنند و تلخیص طبعیہ مطبوخ افیمون و حب آن کنند و بخورد و شبت و اکلیل الملک و بابونه بگو
و آب کرہ ضاد سازند و پیر مرغ و بط و مغز ساق کاودر روغن زیت و عسل با هم بکدازند و دران بمالند
عظم و مغز انشین گاہ باشد کہ خصیہ بزرگ شود نہ بواسطہ آماس و نفخ بلکہ فریب سود چنانکہ پستان
بزرگ شود علاج آن باد و یہ کنند کہ در پستان نابالغ استعمال کنند تا بزرگ نشود شکل کل امری و سرکہ
و بزنج و شوکران و خرقہ اتر و آب کشنیز و خرہ سنک آسیا و سنک استره و اگر خصیہ کوچک شود
و بالا جحد علاج آن مداومت حمام و آب اشک و استعمال ادھان و ادویہ مسخنہ باشد او را قضیب
علامات و علاج آن همچون علامات و علاج ورم انشین باشد و آنچه مخصوص بدو باشد در دم حار
عبر و کلنا ر و ورق گل و پوست انار و روغن کل ضاد سازند و در دم بارد بابونه و اکلیل الملک
و غمار و خطمی و آستہ خوا و روغن بابونه فروع قضیب و خصیہ آنچه طری باشد صبر و مردار سنک
و توتیا و ساذنہ و کلنا ر و مس سوخته و اقلیمیافضہ ہم وضاد و ذر و دیکار دارند و آنچه کهنہ باشد
کندر و کاغذ سوخته و پوست چوب بر سوخته و مر استعال کنند و اگر متاکل شود فلدفیون و ادویہ الکلی
بنهند و آنچه متفن بود زایل شود و بعد از ان مرجمہای لحم بنهند حکم قضیب و خصیہ بسبب ماہ حارہ
باشد کہ بدان حوالی مزید و بواسطہ عرف نیز باشد علاج او آنست کہ عضو را آب گرم بشویند و سفید
شم مرغ و روغن کل طلا کنند یا سرکہ و کلای آب کرفس و ما میثاطلا کنند و اگر ساکن نشود ار سال خلط
کنند و ادویہ مجری استعمال کنند و بقصد اسهال شقیہ کنند سد مجری قضیب اگر بسبب نرسیدن
کہ درمان مجری حادث شود علامت آن حرقت بین و عسر خروج بول بود علاج آن قصد با سلیق کنند
و شیرہ تخم تورک با نبات یا شامند و شیانی بعضی روغن کل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلط غلیظ باشد
کہ در مجرای حادث شود علامت آن بول غلیظ و عسر خروج بول باشد و ببول غلاظ غلیظ پیرون آید علاج

[illegible]

آن شاول در اوقات باشد عوج قصبه سبب تشنج بود که عضلات او را احداث شود علاج آن ترک ریاضت بود و شاول اغذیه حیده الکیموس و استعمال نطولات و ادهان که تشنج مستعلت و از پی بط و مرغ و ساق کاه و موم و کثیرا و لعاب خطمی و رانیج و مرغی بنفشه موم و مرغی سازند و بر آن میمالند قصبان اگر سبب استرخای آلت باشد علاج آن هر روز جلای از آن بانه و کلفند شاول کنند و غذا خود آب شیر خشک از خوردن و مجرب و یا باره شفته کنند و مرغی قسط و خیری و مرغی در عضو مالند و اگر سبب تشنج استفرغ و تحلیل مغز بود هر روز شربتی از نبات و عرق کل و کافور بان و تودری سرخ و سفید شاول کنند و غذا خود آب گوشت بیه و کبک و بنه و هر سیه از گوشت بیه و بط بخورند و جلای از قند و نشا تناول کنند و اگر سبب ضعف بدن باشد علامه آن مخافت بدن و رقت می بود علاج آن شرب سبک و آب و عرق کل و پدید مشک شاول کنند و گوشت بیه و مرغ و کبک و قلیه کنر و شلغم و پیاز باقلا بل شاول کنند و حمام معتدل و ریاضه معتدله و شرب آب بخیانی مفید بود و نیز اجاع و ریاضت کنند و اگر سبب قلت می باشد علامه آن مخافت و پوست بدن و قلت می بود علاج آن هر سیه و گوشت های فربه و نارچیل و شکر و قلا یا و حلاوی از نشاسته و مغز بادام و قند و قند و فستق و بن و قبیطه از مغز بادام و شکر تناول کنند و همچون لبوب و همچون فلا سفورند و این همچون نیز مفید بود و سفتن و تغای خسی الثعلب از هر یک سردرم شفا قل مغز بنه دانه و باقلا هر یک هفت گرم تخم کزبر و تخم شلغم و ترب و هلیون هر یک پنجم گرم تخم پیاز ده گرم بگویند و بپزند و بپزند و در دودرم از آن شاول کنند و اگر سبب برودت آلت می باشد علامه آن برودت می باشد در حالت خرمج علاج آن کلفند و کلنکین و شراب بالک و مرغی و بن و کزبر و شفا قل مرغی تناول کنند و غذا خود آب بالک و بن و کزبر و مرغی و در اجنی خوردن و این همچون شاول کنند و لسان العصاره فرخ تخم کزبر و شلغم و جوهر و تودری سرخ و سفید هر یک پنجم گرم قفل سردرم شفا قل چاردرم مغز کشتک و درم بگویند و بپزند و بپزند و در دودرم ناد و شقال تناول کنند و اگر سبب حرارت آلت می باشد علامه آن سرعت انزال و غلطی علاج آن شرب تخم تورک و سبکین و شرب شاول کنند و مرغ کاه و شیر نیز مفید بود

سبب تشنج
سبب تشنج
سبب تشنج
سبب تشنج
سبب تشنج
سبب تشنج
سبب تشنج
سبب تشنج
سبب تشنج
سبب تشنج

و قند

و غذا از شرک و لیمو و انار و غوره خوردن و اگر سبب طویه آلت می باشد علامه آن رقت می بود و بیاض و غلط قاروره علاج آن جلای از تخم کزبر و تخم شلغم هر یک سردرم کلنکین ده گرم شاول کنند و غذا قلا یا متوبله خوردن و قفل و دار قفل و مرغی و بن و کزبر و شلغم و پیاز و بن و کزبر و شلغم و پیاز و هلیون هر یک چاردرم تخم سفید ده گرم کچال مغز هفت گرم بگویند و بپزند و بپزند و در دودرم یا خباز لم و خب قفل و تخم شلغم هر یک سردرم بگویند و بپزند و بپزند و شقال تناول کنند و اگر باه سبب آن باشد که مدتی ترک کرده باشد ادویه باهیه شاول کنند و اغذیه شل و شکر و زرد تخم مرغ و ماهی تازه و قلا یا جوهر و پیاز و کنگر خوردن و قصبه اب و مرغی ناردین بماند با قفل و حلیت و جند پدید ستر هر یک نیم گرم مشک دانه کی مغز بنه دانه و درم بپزند و نیم شقال بگویند و بار و مرغی بان پست درم درهاون بسیارند تا نیک بهم آمیخته شود و در قطن و خاصره بماند و نظر در ساق حیوانات میباید این معنی بود و اگر غوطه ضعیف بود این خنده استعمال کنند و در حلیه قطن نیم کوفته و شلغم باره کرده هر یک پست درم تخم و کدوم نیم کوفته هر یک پانزده درم شبت سلق و جوهر هر یک کفی تخم پیاز و هلیون هر یک سردرم انجیر ده درم موی طایفی ده درم بجوشانند و مرغی و بن و کزبر و شلغم و پیاز هر یک ده درم بر سر آن کنند و بکار دارند و ضعف باه سبب ضعف قلب می بود و علامه آن خفقان و این نبض و قلت حرارت بدن بود علاج تقویت قلب باشد شرب حامض و لیمو و صندل و سبب باقلا و عرق کافور بان و مغزجات معتدله و اگر سبب ضعف معده باکید باشد تقویت آن کنند چنانچه گفته شد و اگر سبب قلت نفخ باشد علامه آن سلاست اعضا و کثرت می و قلت نفخ بود علاج آن شاول ادویه باهیه نفخه شل خود و شلغم و کزبر و پیاز و انکود و انجیر و جوهر و بن و فستق بود و گوشت های بیه و مرغی و کبک و کبوتر و اگر سبب حرارت و پوست مزاج بود علامه آن مخافت بدن و صفرت لون و قلت می و بطوانزال باشد علاج آن هر دو رطلی شیر باده درم ترنجبین و ده درم شکر پاشانند و غذا گوشت بیه و بن قاله باکر و اسفنج خور و مرغی بنفشه و کزبر و قصبه و قطن بماند و این خنده استعمال کنند گوشت سر و پیاز و قلا

پست درم هلیون و سوس هر یک ده درم بچوشاند و صافی کنند و روغن کاه و ویربط و روغن کاه
 ده درم بر سر آن کرده بکار دارند سر آنرا اگر سبب ضعف قوه ماسکه باشد بواسطه برودت
 و رطوبه علامت آن کثرت و رقت منی بود و بی ارادت بیرون آید علاج آن شراب بالنگو و کلقتند شاول
 کنند و بخورد آب یک یک و یکوت و کجشک بخورند و بویخ مرغ را بپزد و در آن جوی و اطریفل که بچوشان
 حاره شاول کنند و روغن زکس و زنبق و بابونه در خمیه و عجان و عانه مالند و اگر سبب حده منی
 باشد علامت آن حده و لدغ منی بود در حالت خروج علاج آن شیر تخم نوزک و سکنجبین و شراب
 حاص و صندل و آب خیار که شاول کنند و ازاد و دیگر حاره لغز از نمایند در روغن منی و اگر منی
 با خلام و غیر آن بسیار دفع شود اگر سبب کثرت آن بود علامتش خروج منی بسیار بود و وقوع
 ضعف علاج فصد با سلیق کنند و تقیل اغذیه که مولد درم و منی بود و شراب غوی و زرشک و سیر
 شاول کنند و غذا عدس و سرکه خورند و آب کاه و کشنیز و نوزک و عرق کل و بید و روغن بنفشه
 و کدو با هم سایند و بوقطن میمالند و اگر سبب ضعف کلیه باشد علامت آن علامات ضعف و سوء
 المزاج کلیه بود علاج آن شراب بده مثقال با کلنار و کل ارمنی هر یک سه درم شاول کنند و غذا غو
 و ساق و زرشک خورند و کل ارمنی و آفاقا و طرائش بگویند و با کلاب و قطن طلا کنند و سبب
 و برودت و سنبو و انار و شاول کنند و تخم کاه و سداب و بچشکست هر یک سه درم سعد و
 شهدانه و اینسون هر یک دو درم کلنار و ویرق کل هر یک درم بگویند و سه درم از ان بآب
 سرد شاول کنند کثرت شهوت افراط شهوت جماع و قدرت بکثرت مجامعه و قلع و قمع آنرا
 سبب کثرت منی و متلای بدن باشد و این معنی از آنجمله است که اکثر مردم طالب این معنی باشند
 اما اگر خواهند که در آن تقلیل کنند و لا فصد باید کرد و هر روز شیر تخم نوزک با سکنجبین
 و شراب غوره شاول کنند و تقو فواکه و آب غوره منی مفید و غذا اسکاچ و لیمو و عدس
 خورند و کاه و خیار و ماست و دوغ مفید بود و قطعه سرب و وضع کلیه بدن بسیار بخا صیه
 نافع باشد و کاه و کلاب و صندل و کلنار و تخم نوزک و تخم کاه و شاهدانه و کشنیز

بگوید که در این کتاب در بیان سبب سردی و گرمی و سبب کثرت و کمی و سبب کثرت و کمی

در بیان سبب سردی و گرمی و سبب کثرت و کمی و سبب کثرت و کمی

و تخم سداب بگویند و آب سداب برشند و سه درم از ان بآب برپاس و انار و شاول و روغن شاول
 کنند و گاه باشد که بواسطه شره کرد ادرعیه و مجاری منی حادث شود یا حاکه که سبب ماده حاره واقع
 شود افراطی از شهوت باز دید آید و علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زایل نشود و بعد از
 جماع الحی احساس کند علاج آن شربت عناب و نیلوفر شاول کنند و غذا بنوماش و شیر مرغ را بپزد
 با غوره و تلینین طبعه مطبوخ هلیله یا تقو فواکه یا شیر خشک و ترنجبین کنند و اگر سبب کثرت
 نفخ باشد علامت آن شدت نفوط و تقدم شاول و سفحات بود علاج آن شاول و دویه باشد که گاه
 نفخ بود مثل تخم سداب و بچشکست و اینسون و غذا زیره بلج خورند و از بقول فواکه لغز از نمایند
 و نوط آنبا شد که در حالت جماع غایب کند و آن سبب سترخای اعصاب و تحلل روح بود و بیشتر
 کسانی را حادث شود که شغف عظیم جماع دارند و لذت مغرط از ان یابند علاج او آنست که پیش از مجامعه
 خود را بر خلع فر کنند و کلنار و دامک و آفاقا و کل ارمنی بگویند و آب مود برشند و شیاف
 سازند و بر دارند فستق عبارت از ان باشد که بواسطه اشتقاق غشایا صفاق یا اتساع مجرای
 که از بالای انشین است جمعی نفوذ کند و یکس انشین فرود آید یا در هانه محبس شود و این هم نافذ
 اگر معا یا اثر باشد آنرا قیله میگویند و آن بدین معنی حادث شود و باز گشتن آن بر حجت باشد و آن
 یا فقره بود و شراب فقره نباشد علاج او آنست که در پشت باز خفشد و دست بران نهادن باز کرد
 یا در آب گرم نشیند و مصطکی و انزروت و کندر و جویهر و آفاقا و کلنار و مرو صبر و اهل و حوض
 و اسرارش و صمغ آلو و کرناج و مار و مجموع یا بعضی بگویند و آب مود برشند و بر موضع ضا کنند
 و پسندند و سه روز نکشایند و جوارش کوفی و جوارش کوفی و جوارش کوفی و جوارش کوفی و جوارش کوفی
 خورند و از حوضات و لبنیات و بقولات و جماع و دودین و حوکار عینه و امتلا لبقا نمایند و اگر
 از رطوبه مایه نازل شده باشد آنرا اوده و قر گویند علامت او آنست که انشین اسر و براق بود و تقیل بود
 و برنگ شود و بول از ان نازل آید و این نوع قطعا مایه نکند و جوارش است که اگر آب بسیار بود بشکا
 تا آب بیرون آید و بعد از ان موضع شق را داغ کنند و اگر کم باشد با کستر جوی و بلوط و خاکستر شاخ

در بیان سبب سردی و گرمی و سبب کثرت و کمی و سبب کثرت و کمی

کرب و سعد و جوز و و ماز و پوست انار و جفت بلوط و آرد جو و با ملا و طفل و جالغار و زیره
 و سرکین کا و مجموع یا بعضی بار و غن زیتضا د سازند با جالغار و طفل و بوده از منی هر یک ^{دوم}
 و سرکین کبوتر و دودرم و کون بکدرم و اشق و دودرم و زرق بکدرم و شبت سه درم با موم و غن
 زیت هم سازند و بالند و کوارش کونی و کندر شاول نمایند و جلابی از پنج مده و مرزبان و اینسون
 و کفند با شامند و مرزبان و شاهبلوط هر یک سه درم و سعد و سنبل هر یک درم و غم کر و شلغم
 دو درم کوفه و پنجه باد و چندان قد یا مرزبان و سه مثقال شاول کنند و اگر سبب بیج باشد علا
 آن فراق بود و چون دست بران نهند برود باز کرد علاج آن هر روز جلابی از پنج مده و مرزبان
 و اینسون و کلنگین شاول کنند و گوشت کبک و کبوتر صحرایی و کجشک بازیه و دانه خنجر
 و جوارش کونی و سحر شاول کنند و این سفوف نیز مفید بود غم سداب و کرزد و کدنا و کروی
 و مرزبان و اینسون هر یک سه درم رینه چار درم بچکشت دو درم بگویند و سه درم از ان
 شاول کنند و غم سداب و فودنه و وج و مرزبان و شش و بربخاسف و ترمس ضاد سازند
 و روغن زنبق و قسط و نارین و شبت و بابونه و خیری بمالند و از اشای فضاخه لقا کنند
 و موضع را به بندند و اگر ماده غلیظ بیزد و خصیر بزرگ و غلیظ کرد و آنرا قرقه لخی گویند
 و علاج آن همچون علاج ورم صلب باشد و الله اعلم **باب هفتم در امراض رحم و آ**
 ورم سبب ضرب یا اجتناب طشت یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت مجامع حادث شود علامت ورم
 حار حمی و ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی زبان و اختلاط عقل و هذیان و وجع قطن و عسر
 و قوای نبض و عسر بول و اجتناب بول بود علاج آن فصد با سلیق کنند و شراب بنفشه و عناب
 با رنجبین شاول کنند و غذای آب آشوب خنک و بنوماش و مغز بادام خرمند و نافه را
 با رجو و باطلا و عدس و خطمی و بنفشه هر یک سه درم کافور دانگی با کشتیز و رو بهاء تربک
 طلا کنند ورم را اگر ممکن باشد بلعاب نکند و دانه و روغن بنفشه و کد و آب و رو بهاء تربک
 کنند و بابونه و خطمی و تربک و اکلیل الملك و رو بهاء تربک بچشانند و در آن نشینند و بر عانه

علاج ورم رحم
 ورم رحم
 ورم رحم

دفعه

و قطن میریزند تا ماده تحلیل میرود پس اگر اعراض لازم و وجع اشتداد کند دلیل آن باشد که ماده
 جمع میشود انگاه استعمال منضجات باید کرد و چون منفر شود شیره سرخ و شیره تخم تورک با آب
 شاول کنند ورم را بلعاب بزرگ و غسل حقنه کنند و اگر ورم صلب شود آوی بود علامت آن قطن
 و صلابه عانه بود علاج آن هر روز جلابی از پنج مده و مرزبان و کد و زربان و بالنگو و نبات و کفند
 شاول کنند و بعد از دفع شقیه کنند و مطبوخ افیمون یا جلابی و عانه و قطن را بر روغن قسط و شبت
 و زنبق و خروع بمالند و سپر و بوط و مغز ساق کاه و روغن یا سمن و خیری با هم بپايزند و بمالند
 ورم هم با سلیقون باد لخیون و روغن کل سرخ بکدازند و درم چکانند **سرطان رحم** اگر بعد از
 او رام حار حادث شود بواسطه آنکه یکی پاک نشده باشد علامت آن ضربان با وجع و صلابت بود
 و باشد که از ان رطوبات منته آید و علاج آن مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد با نکه غماز و شبت
 و بابونه و اکلیل الملك و خبازی و ورق کرب و سلق و حلبه و بزرگ بچشانند و در آن نشینند
 و را تیج و جالغار و بزرگ و بنفشه و غم کرب هر یک ده درم و بابونه و اکلیل الملك و خطمی هر یک
 چار درم بگویند و بار و غن سوسن بپايزند و بر موضع نهند و تلین طبیعه کنند با این مطبوخ
 سنا مکی و سیاه و شان هر یک هفت درم غم خطمی و غم کاشنی هر یک سه درم بنفشه و نیلوفر و ورق
 کل هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان پست عدد انجیر پانزده عدد خیار چتر و رنجبین هر یک
 پانزده درم و اگر ملقح شود جلابی از عناب ده عدد و انجیر ده عدد و سپستان پست عدد و خیار
 ده درم و روغن بادام پنجم درم بپاشانند و بشیاقی و بضر و شیر زنان و اینون رحم را حقنه کنند
 قروح رحم علامت آن وجع شدید و ضربان و خروج دم بود و باشد که با آن تب و تشنگی باشد علاج
 آن فصد با سلیق کنند و شراب بنفشه و عناب شاول کنند و غذای بنوماش با مغز بادام و اسفناج خورند
 و پوست انار و جویبر و و شبیانی و ورق کل بگویند و با آب بورد بپاشانند استعمال کنند و اگر انجیر
 آید سیاه و منتن باشد جلابی از پنج مده و مرزبان و کد و زربان و بالنگو و نبات و کد و زربان
 و غم با مغز بادام خرمند و روغن سوسن و عسل هر یک ده درم ورم هم با سلیقون

علاج ورم رحم
 ورم رحم
 ورم رحم

علاج ورم رحم
 ورم رحم
 ورم رحم

دفعه

نمیدرم با هم بنمیزد و رحم را بدان حقیقت کند با ماء العسل و آرد حلیبه و عدس و کر سینه استعمال کند
 و اگر آنچه بیرون آید سفید و بی رنگ بود شراب بنفشه و ترنجبین شاول کند و ورق کل سرخ و بنفشه هر یک
 ده درم بجوشانند و نمیدرم مرهم با سلیقون در آن حل کنند و مرهم را حقیقت کنند و اگر آنچه مستغرق شود
 شدید غساله لم بود شراب سبب و به با کاد و شاول کند و غذا ساق یا انار دانه خورند و آرد بیخ و عدس
 و پوست انار و کلنار و کرناج و جفت بلوط و دانه مورد با هم بسایند و با برغن کل استعمال کنند و اگر
 مده از مرهم بمشاند و ریزد شراب بنفشه و شراب خنکاش با شیره سرخ شاول کند و اگر بجای مستقیم ریزد
 سفوف انار دانه با شراب شاول کند و اگر وجع رحم بغایت باشد مردار سنگ بآب کاشنی بسایند و با برغن
 کل بفرجه استعمال کنند با افیون و زعفران و شیر ختران بکار دارند شقاق مرهم بسبب پوستی مفرط باشد
 که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شده و جع طلق باشد و علامه و آنست که در حالت مجامعت خفته
 بچون آفستنه شود علاج آن شراب بنفشه و خنکاش شاول کند و غذا بنوماش و شیره مغز بادام خورند
 و به سرخ و سپرط و مغز ساق کاه و هر یک پنجم درم و روغن بنفشه ده درم و زعفران و موم هر یک سه درم
 مرهمی سازند و استعمال کنند با زفت و علك بطم و روغن سوسن بکازند و به در اند بواجب مرهم و خلطی
 سوداوی حادث شود و آنرا بچسب مس یا بصر در بایند و از آن روغن بنفشه ببردیم آید علاج شقیه بد
 باشد از سودا و تدهین و روغن زکس و سوسن و از عروق مردار سنگ و اقلیمیای فضا و روغن زبرک
 و موم مرهمی سازند و استعمال کنند و اگر بد نشود قطع باید کرد حکم رحم عبارت از آنست که زن از
 جماع سیر نشود هر چند مجامعت کند شوق زیاده بود و سبب آن خلطی حار بودی باشد که بدان موضع
 ریزد و موجب انقباض شود علاج آن آب انارین یا تر هندی یا نبات شاول کند و غذا غوره یا ساق یا انار
 خورند و روغن کاونر مناسب بود و شقیه بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ فواکه کند و تخم پنجه کش و تخم
 کاهو و کاشنی و خنکاش هر یک پنجم درم و کشنر سه درم بگویند و سه درم از آن با آب انار ترش یا آب
 و به ترش شاول کند و تخم سبب مؤلزالج باید باشد که مرهم را حادث شود و غذا بوی که با و برده هم
 نتواند کرد و موجب نفع شود علامت آن مرهم و روغن و موم و عدس و کر سینه و آرد حلیبه و عدس و کر سینه و کر سینه

در از یانه

و در از یانه و اینسون و کلقتند شاول کند با کواش کونی شقالی یا سحر نیایم شقال آب با خواج خورند و بوی
 و مقل هر یک سه درم انجیر ده عدد بگویند با شیر بزقاله بر عانه طلا کنند و روغن شبت و بابونه بمالند و شبت
 و برنجاسف و افستین و اکلیل الملك و مرزنجوش و شیخ و سداب بجوشانند و در آن نشینند اجتناب
 اگر سبب ورم رحم باشد علاجش کشته شدن و اگر سبب قلت دم باشد علامت آن خافیدن و ضعف لون
 و تقدم استفراغ بسیار و تعبای فرط بود علاج آن تقویه قلبی و معدن کنند بر یویات و مفرجات و اغذیه
 کثیره غذا خورند و تره یا فضا کنند و اگر سبب غلط دم بود یا خلط غلیظ یا برودتی که بجاری عروق یا
 شک کرده اند علامت آن بیاض لون و بطونض و غلط قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن جلابی از تخم کر
 و در از یانه و اینسون و کلقتند شاول کند با پر سیا و شان و مشکطرا شیخ هر یک سه درم و نبات ده درم
 شاول کند و برنجاسف و تخم کرمن و کرنب و در از یانه و اکلیل الملك و شبت و اهل و سداب بجوشانند
 و در آن نشینند و سباسبه و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوز بویاد و ارچنی و قلع اخضر بلخوسا
 و در آب بجوشانند و با آب نیست شود پس در کبسه کنند و گرم بر ناز و عانه دهند یا بگویند یا بر کس طلا کنند
 و مشکطرا شیخ و قسط و روغن و اسارون و حامام و حبل و جوده هر یک سه درم تخم کرمن و در از یانه و
 اینسون هر یک دو درم بگویند و مشک و حبه در روغن زیتون بکازند و اوید و ایدان یا بنمیزند و
 بصوف یا به بردارند و اگر احتیاس طمط با سطره فریمی بود که بجاری را شک کرده اند فصد صاف کنند
 و استعمال را فضا و سکنجبین و سکنج شاول کنند و در پنجه و عاف و قرحا و میغریا سبه و عود و جاق و لطف
 الطیب و کندر و مرجمر آتش دهند و در زیر کبریا علك بطم و جاق و شیر و مقل و شونیز و نخود سیاه بشیر کنند
 کز تر طمط اگر سبب کز تر دم و امتلاوی عروق بود علامت آن سمن و امتلاوی بدن باشد و اگر از کز تر
 سیلان طمط صنف و خفقان و ضعف لون حادث شود و بدن پر و آنست که جنس کند الا و فقی که موجب
 صنف باشد علاج آن فصد با سلیق کند یا صاف و تخم زیز پستان دهند و هر مامد یک شقال و تخم
 کهر یا یک شقال کل از منی باده شقالی بر شاول کنند یا صمغ عربی و بار شک و تخم بجان هر یک شقال
 و کلنار و کل از منی هر یک یک شقال و در روغن و فو و در غذا ساق یا انار دانه خورند و آقا

در از یانه و اینسون و کلقتند شاول کند با کواش کونی شقالی یا سحر نیایم شقال آب با خواج خورند و بوی
 و مقل هر یک سه درم انجیر ده عدد بگویند با شیر بزقاله بر عانه طلا کنند و روغن شبت و بابونه بمالند و شبت
 و برنجاسف و افستین و اکلیل الملك و مرزنجوش و شیخ و سداب بجوشانند و در آن نشینند اجتناب
 اگر سبب ورم رحم باشد علاجش کشته شدن و اگر سبب قلت دم باشد علامت آن خافیدن و ضعف لون
 و تقدم استفراغ بسیار و تعبای فرط بود علاج آن تقویه قلبی و معدن کنند بر یویات و مفرجات و اغذیه
 کثیره غذا خورند و تره یا فضا کنند و اگر سبب غلط دم بود یا خلط غلیظ یا برودتی که بجاری عروق یا
 شک کرده اند علامت آن بیاض لون و بطونض و غلط قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن جلابی از تخم کر
 و در از یانه و اینسون و کلقتند شاول کند با پر سیا و شان و مشکطرا شیخ هر یک سه درم و نبات ده درم
 شاول کند و برنجاسف و تخم کرمن و کرنب و در از یانه و اکلیل الملك و شبت و اهل و سداب بجوشانند
 و در آن نشینند و سباسبه و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوز بویاد و ارچنی و قلع اخضر بلخوسا
 و در آب بجوشانند و با آب نیست شود پس در کبسه کنند و گرم بر ناز و عانه دهند یا بگویند یا بر کس طلا کنند
 و مشکطرا شیخ و قسط و روغن و اسارون و حامام و حبل و جوده هر یک سه درم تخم کرمن و در از یانه و
 اینسون هر یک دو درم بگویند و مشک و حبه در روغن زیتون بکازند و اوید و ایدان یا بنمیزند و
 بصوف یا به بردارند و اگر احتیاس طمط با سطره فریمی بود که بجاری را شک کرده اند فصد صاف کنند
 و استعمال را فضا و سکنجبین و سکنج شاول کنند و در پنجه و عاف و قرحا و میغریا سبه و عود و جاق و لطف
 الطیب و کندر و مرجمر آتش دهند و در زیر کبریا علك بطم و جاق و شیر و مقل و شونیز و نخود سیاه بشیر کنند
 کز تر طمط اگر سبب کز تر دم و امتلاوی عروق بود علامت آن سمن و امتلاوی بدن باشد و اگر از کز تر
 سیلان طمط صنف و خفقان و ضعف لون حادث شود و بدن پر و آنست که جنس کند الا و فقی که موجب
 صنف باشد علاج آن فصد با سلیق کند یا صاف و تخم زیز پستان دهند و هر مامد یک شقال و تخم
 کهر یا یک شقال کل از منی باده شقالی بر شاول کنند یا صمغ عربی و بار شک و تخم بجان هر یک شقال
 و کلنار و کل از منی هر یک یک شقال و در روغن و فو و در غذا ساق یا انار دانه خورند و آقا

در از یانه و اینسون و کلقتند شاول کند با کواش کونی شقالی یا سحر نیایم شقال آب با خواج خورند و بوی
 و مقل هر یک سه درم انجیر ده عدد بگویند با شیر بزقاله بر عانه طلا کنند و روغن شبت و بابونه بمالند و شبت
 و برنجاسف و افستین و اکلیل الملك و مرزنجوش و شیخ و سداب بجوشانند و در آن نشینند اجتناب
 اگر سبب ورم رحم باشد علاجش کشته شدن و اگر سبب قلت دم باشد علامت آن خافیدن و ضعف لون
 و تقدم استفراغ بسیار و تعبای فرط بود علاج آن تقویه قلبی و معدن کنند بر یویات و مفرجات و اغذیه
 کثیره غذا خورند و تره یا فضا کنند و اگر سبب غلط دم بود یا خلط غلیظ یا برودتی که بجاری عروق یا
 شک کرده اند علامت آن بیاض لون و بطونض و غلط قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن جلابی از تخم کر
 و در از یانه و اینسون و کلقتند شاول کند با پر سیا و شان و مشکطرا شیخ هر یک سه درم و نبات ده درم
 شاول کند و برنجاسف و تخم کرمن و کرنب و در از یانه و اکلیل الملك و شبت و اهل و سداب بجوشانند
 و در آن نشینند و سباسبه و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوز بویاد و ارچنی و قلع اخضر بلخوسا
 و در آب بجوشانند و با آب نیست شود پس در کبسه کنند و گرم بر ناز و عانه دهند یا بگویند یا بر کس طلا کنند
 و مشکطرا شیخ و قسط و روغن و اسارون و حامام و حبل و جوده هر یک سه درم تخم کرمن و در از یانه و
 اینسون هر یک دو درم بگویند و مشک و حبه در روغن زیتون بکازند و اوید و ایدان یا بنمیزند و
 بصوف یا به بردارند و اگر احتیاس طمط با سطره فریمی بود که بجاری را شک کرده اند فصد صاف کنند
 و استعمال را فضا و سکنجبین و سکنج شاول کنند و در پنجه و عاف و قرحا و میغریا سبه و عود و جاق و لطف
 الطیب و کندر و مرجمر آتش دهند و در زیر کبریا علك بطم و جاق و شیر و مقل و شونیز و نخود سیاه بشیر کنند
 کز تر طمط اگر سبب کز تر دم و امتلاوی عروق بود علامت آن سمن و امتلاوی بدن باشد و اگر از کز تر
 سیلان طمط صنف و خفقان و ضعف لون حادث شود و بدن پر و آنست که جنس کند الا و فقی که موجب
 صنف باشد علاج آن فصد با سلیق کند یا صاف و تخم زیز پستان دهند و هر مامد یک شقال و تخم
 کهر یا یک شقال کل از منی باده شقالی بر شاول کنند یا صمغ عربی و بار شک و تخم بجان هر یک شقال
 و کلنار و کل از منی هر یک یک شقال و در روغن و فو و در غذا ساق یا انار دانه خورند و آقا

ماند سی کند

خیا و خیر جو شاند و پاشا مند مفید بود و الله اعلم اجتناب من مشیم و جنین میت اگر چه در شکم می
 باشد بیرون آید تا موی هلاک حامله نشود و علامت موت جنین آنست که حرکت او محسوس نشود
 و اطراف حامله سرد شود و نفس او متواتر باشد علامت آنست که جلاوی از مشکطرا مشیم و پرسیا
 و اجل هر یک سردم و ترمس فودنه هر یک دو درم و نبات شاول کند یا قند و جاشیر
 و چند پست و زهره کا و متساوی بگویند و یکدم از آن باب کرم بیاشامند و عطسه آرند بکندش
 و شونیز چنانچه گفته شد و پنی و دهن بکیند و اجل و زراوند و ترمس و خرف بگویند و زهره کا و شیر
 و استعمال کنند و شحم خطل و قسط و سد اب جشک هر یک سردم و مر یکدم بگویند و باز زهره کا و
 بیامیزند و بنای و عانه طلا کنند یا مر و خیار و چیر و سکنج متساوی بگویند و حبس ازند و سردم از آن
 و زیند و پوست ماز و سر کین کبوتر و د کنند و اگر بدین تدبیر هائی و نیاید دست ببرد و پیری
 آرند و باشد که جنین را پاره باید کرد و این عمل خطرناک بود اجتناب من آن اگر خون نفاس بسته شود
 جلاوی از شحم کرفس و مر از یانه و پرسیا و شان و مشکطرا مشیم و نبات شاول کنند و استعمال از زهره کا
 کنند چنانچه در اجتناب من طر ذکر رفت و جاعلی بود شبیه بچل که از اجتناب من طرست علامت
 آن سقوط اشتها و تغیر لون و احساس حرکتی در شکم کند و بیاض یا باده یا ریح غلیظه و فرق میا
 آن و جبل بدان کند که پیش از وقت حرکت جنین محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن سوهضم و قرا
 بود و با استسقای طبعی نیز مشتبه بود و فرق بدان کند که در سوسه و خج و خج نفس باشد و علامت
 استسقا نباشد علاج هر روز جلاوی از زرا یانه و شحم کاشی و شحم کسوة و اینسون و کلفند شاول
 و ماء الاصول دامت نمایند سفوف شحم کرفس ده درم زیره در هر که خیسایند ده درم نانخواه
 و زنجبیل و اینسون هر یک چهار درم بگویند و با مثل آن بیامیزند و چون نفیج یابد و ظاهر شود ایاره
 و ترید و صبر سقوطی هر یک یکدم محال نیل و غار یقون و اینسون هر یک یکدم شحم خطل و مقل و
 هر یک دانی کوفته و پیخته آب از یانه برشند و در روزی یکبار و در روزی یکبار و در روزی یکبار
 از شقیمه مر و بطوس و ماء الاصول شاول کنند و از قول و فوا که با لاله باده لعل نمایند و در روزی یکبار

اگر چه در شکم می
 باشد بیرون آید تا موی هلاک حامله نشود
 و اطراف حامله سرد شود و نفس او متواتر باشد
 علامت آنست که جلاوی از مشکطرا مشیم و پرسیا

استرخای شرح بیرون آید علامت آنست که چون دست بر دهند باز کرد و علاج او آنست که جود
 سرواقایا و جفت بلوط و ماز و جو شاند و در آن نشینند و مقعد را بآب بوز و آب لیان الحبل
 الوده کنند و جود سرواقایا و ماز و قشر رکندر و صدف و خنجر بگویند و بر آن افشانند و غذا
 ساق خورند و از لبنیات و حمام احراز نمایند باب نوزدهم در امر الحش و پست و جدیدیه اگر فقره
 از فقرات پست از موضع خود بیرون آید اگر بخارج مایل شود آنرا السوا گویند و سبب آن در می باشد
 که در عضلات فقرات حادث شود و بواسطه صیغ فقره را از موضع خود زایل کرد اند علامت آن
 تبخیم و جمع شدن و ثقل پست و تشنگی و قاروره ناری و نبض عظیم بود علاج آن فصد با سلیق
 کنند و غذا کشکاب خورند و جلاوی از زرا غناب و روباه تریک و ترنجبین و نبات شاول کنند و تلین
 طبیعه کنند یا بن طبوخ صر سنا هفدهم بنفشه نیلوفر شحم کاشی پنج مکه هر یک سردم و روباه
 پنجم ترید خواشیده نیم کوفته یکدم خیار و چیر و ترنجبین هر یک با نوزده درم و چون وجع ساکن
 شود و ورم زایل گردد و کجند مقشر پست درم و ورق مرزنجوش پنجم بگویند و بر موضع فصد یا
 مقلده درم باب جل کنند و پیر مرغ و بط و مغز ساق کا و هر یک سردم بکند از زرا و با هم بیامیزند
 و استعمال کنند و فقرات بروغن قسط و نارین بمالند ریح افسر همین علت باشد که بیسیج
 غلیظ حادث شود علامت او آنست که با اوتی و تشنگی نباشد و بعد از وجع شد بد پست بد شود
 علاج هر روز جلاوی از اینسون و زرا یانه و پنج مکه و کلنگین شاول کنند و غذا بخورد آب یا شیره
 خشکانه و زیره و دار چینی خورند و تلین طبیعه بطبوخ سورنجان کنند و با بن حب سورنجان
 و ترید هر یک مثقالی صر سقوطی درم محال نیل و غار یقون هر یک یکدم مقل و مصطکی هر یک دانی
 بگویند و آب کرفس برشند و حبس ازند و این شری باشد صند ماء الاصول پنج از یانه و پنج مکه هر
 پست درم پنج کبر و پنج کرفس و فاف هر یک ده درم شحم کرفس و زرا یانه و شبت و اینسون هر یک
 پنجم بلچا در طل آب جو شاند تا بانی آید بر صاف کنند و با غسل بقوام آرند و بد درم از آن
 مداومت نمایند و شبت و مرزنجوش و قار و کلک الملک و یانه و خوج و جو شاند و در حمام پست

اگر چه در شکم می
 باشد بیرون آید تا موی هلاک حامله نشود
 و اطراف حامله سرد شود و نفس او متواتر باشد
 علامت آنست که جلاوی از مشکطرا مشیم و پرسیا

و شکم درم

میریزند و روغن خروع در فمات بمالند یا شعله چهار دم بجوشانند و روغن شیر بر آن ریزند
 چنانچه آب برود و روغن بمالد آن روغن در پشت بمالند و اگر این مرض بسبب بره و سقطه باشد
 فقه را با بار بوقی موضع خود بریزند و قسط و کبر و سنبل و مرد کرب و سلیمه متساوی بگویند و با نمخل
 طلا کنند در پشت اگر از کثرت بلغم بود و برودت علامت آن بیاض لون و قارور
 و بطون و علامت غلبه بلغم بود و بعد از خواب و امتلا شاول و فواکه و بقول بارده است که
 و در مشی و ریاضت ساکن شود علاج آن هر روز جلای از انیسون و پنجه مکه و کلنگین شاول
 کنند و غذا خود آب شیر خشک انده خورند و بعد از نفع بمطبوخ سورنجان و حب آن و حب شنبه
 کنند و بقی عادت کنند و از شاول و فواکه و امتلا شنبه و جماع اجتناب نمایند و روغن قسط و بابونه
 و خیری در پشت بمالند و اگر وجع بسبب تعب و کثرت جماعت بود منع سبب کنند و استعمال طرد و
 معتدل و تدهین بروغن بنفشه و زکری و اگر سبب امراض کلیه بود علامت و معالجات آن گفته شد
 و گاه باشد که در پشت بسبب امتلا ای و بود علامت آن صورت لون پشت بود و حواری و ثقل آن
 و وجع و تشنگی علاج فصد با سلیق باشد و شاول و جلای از عناب و ریاح و تربک و نبات با آب آن
 و آب هندی یا نبات و غذا بنوش شیر بادام و اسفناج خورند و در موضع بارده شوند
 با بستن در او جماع و فروع و مفاصل و الوی غلیظت که عروق ساق و قدم فرخ شود و بشیر
 پکانکان و حلالان و پای استاد کانرا حادث شود علامت آن ظهور رگهای سبز بود که در ساق
 و قدم بر آید علاج آن فصد با سلیق کنند و جلای از ریاح و تربک و نبات و عناب و پنجه مکه و
 و غذا بنوش و مغز بادام و بعد از نفع شقیه حب اقیقون و بمطبوخ آن کنند و بعد از شقیه
 این عروق با فصد کنند و بوقی بمالند تا بار یک شود و ازای بران بچند و محکم بنهند و از آن
 غلیظه اجتناب نمایند و با ریاضت بفرمایند آء الفیل آنست که ساق و قدم بزرگ شود و تربک
 آن متغیر گردد و شبیه بیای فیل باشد و سبب آن ماده سوداوی باشد که ساق و قدم بریزد
 علامت آن کودت لون ساق و حواری آن بود علاج فصد با سلیق کنند و در شقیه و نوبت

در پشت بمالند
 اگر از کثرت بلغم بود
 و برودت علامت آن
 بیاض لون و قارور

در مشی و ریاضت
 ساکن شود علاج آن
 هر روز جلای از انیسون
 و پنجه مکه و کلنگین شاول

در موضع بارده شوند
 با بستن در او جماع
 و فروع و مفاصل و الوی
 غلیظت که عروق ساق و قدم

فرخ شود و بشیر
 پکانکان و حلالان
 و پای استاد کانرا
 حادث شود علامت آن

فی کنند و تبیین طبیعه بمطبوخ اقیقون و حب آن کنند یا این حب قسط و یون بار یک
 شحم لختل هر یک دانه و نیم تربد مثقالی مثل کثیرا مصدق دانه بگویند و آب را زایا نرسند
 و حب سازند و بعد از هفته فصد با بصر که کند و بوده وارد شیلیم و خاکستر کوبیده آب زرد
 طلا کنند و ساق تا از انو بصا به محکم به بچند از اغذیه غلیظه و کثرت منی و آنجناب پای اجتناب
 نمایند و اگر سبب ماده بلغمی غلیظه بود علامت آن غلظ ساق باشد و حواری و کودت علاج آن
 جلای از پنجه مکه و ریاح و کلنگین شاول کنند و غذا خود آب شیر خشک انده خورند و بعد از
 نفع شقیه حب سورنجان کنند و بقی مداومت کنند و بعد از آن اطریفل شاول کنند و فلفل
 و زنجبیل و کندر هر یک سه درم و قردمانا و کرویاه هر یک چهار درم بگویند و با مثل آن فصد نمایند
 و مثقال یاسه مثقال بخورند و صبر و کندر و افاقیا و مر و تخم اسبست بگویند و سبب که بر شند و
 بیای طلا کنند و از اطعمه غلیظه و بقول و فواکه بارده الحار از کنند عرق النساء و جمعی بود که از اجناب
 و خشی نخند نزول کنند و نا انکشتاب رسد علاج آن هر روز جلای از انیسون و تخم کرفس و ریاح و
 و کلنگین شاول کنند و غذا خود آب شیر خشک انده خورند و بعد از نفع شقیه حب سورنجان
 و مطبوخ آن و حب صبر کنند و بعد از شقیه مر و تخم و بابونه و و قار و اکلیل الملك هر یک
 ده درم تخم سپندان پنجه درم بگویند و مثل بچند درم در آب حل کنند و ادویه بدان بر شند و طلا
 کنند و اکلیل الملك و بابونه و شنبه و قسط و یون و پنجه کرفس و حاشا و سقر و جند قوی بجوشانند
 و در آن نشینند و در حمام بریزند یا پنجه کرفس و بودند و ما فزده هر یک ده درم و عصا و قشالاج
 و حب الفار هر یک پنجه درم و بوبره انی و قسط و حب الرشاد هر یک درم بگویند و فزده و در روغن
 زیت بکدازند و ادویه بدان بر شند و طلا کنند و بقی مداومت نمایند و اگر وجع زایل نشود این حقنه
 استعمال کنند صفت خشک بسوی خشک انده شنبه با بونه سداب هر یک هفده درم قسط و یون بار یک
 سه درم پوست پنجه کربلایه هر یک چهار درم و زرد سدرم و خیار خیزر یا نروده درم آبکامه بار و روغن
 زیت یا سوسن هر یک ده درم و حواری این روغن ملول نشود و آن حواری و سبب که بر شند و فلفل و شقیه کنند

مطبوخ هر یک

حب سورنجان
 و حواری

در خبر عزت و آن در سر و کتب آن که یار شد بهر در و در عظیم گنبد
در آن در و کتب آن که یار شد بهر در و در عظیم گنبد
از بهر شرف و از بهر فایده
از بهر که از بهر فایده
بکن در مسکن خوب و بد
از بهر که از بهر فایده

[illegible]

سرمد خلیفہ احمد رضا
 خلیفہ اراک و دوطرفہ اراک و اراک
 قسطنطنیہ اراک و سہیل خلیفہ
 سرمد خلیفہ احمد رضا

[illegible]

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, appearing on the right side of the page.

821

و بعد از نصف نلین طبعه بحسب سورنجان یا حب شیطرح یا این حب کنند صبر سقوطی و سورنجان تربد
بروغن بادام چوب کمره هریک درمی بوزن باریان ماهی نریره یک درهم شحم خنظل و داندک نمک هندک
دانکی و نیم مقل مصطکی هریک دانکی بکوبند و آب کرفس برشند و حب سازند حب شیطرح هلیله نرید
تربد سفیدار هریک درمی یا ریه فقیر اشقالی شحم خنظل انیسون مانخواه شحم کرفس سکنج مقل هریک
دانکی شیطرح خردل زنجبیل و ج هریک نیم درهم مقل بادام کرم حل کنند و او بید بکوبند و بدانند
و حب سازند و این دوشربت بود باید که در ابتدا جها قوی بدهند که ماده رقیق کفغ شود و غلیظ باقی
ماند بلکه بتدریج تصرف کنند و از فوکه و آب سرد و امتدای شب بخران کنند و نرید و حب الغار و خطیا
هریک ده درهم اشق و صبر و نریره هریک پنج درهم بکوبند و ضماد سازند آخر نریرک و مرشک شحم کرفس
سلیمه مغاث هریک درمی زنجبیل زعفران هریک نیم درهم نطول شیت برنجاسف مرزنجوش حاشا
سفرودنه جند قوی جو شاند و در آن نشینند و مرث و دیطوس و تریاق و بنرک شاول کنند و تدریج
بروغنهای کوم کنند و اگر ماده سوداوی بود علامه آن کمودت و قسف جلد و قلت وجع و صلابت
و بطوینض بود علاج آن هر روز جلدی از پنج مہک و کا و نریدان و بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند
و غذا بخورند آب آشیره خشکدانه خورند و بعد از نصف بحسب سورنجان یا حب شیطرح یا این حب شقیه
کنند صبر هلیله نرید و سیاه و صبر سقوطی و رازیانه هریک درمی فلفل دار فلفل زنجبیل خردل
هریک نیم درهم نمک هندی شیطرح مقل هریک دانکی بکوبند و آب کرفس برشند و این دوشربت بود
یا تلین یا این مطبوخ کنند صبر سنا شاهره هریک هفدهم هلیله نرید و سیاه و کا بلی هریک پنج
قطودیون باریک و پنج مہک و بالنگو و کا و نریدان هریک سدهم مویز طایفه درم هلیله آمله
اسطوخودوس هریک چاردهم غاریقون نیمه سورنجان اشقالی جو شاند چون وقت فرو کردن
باشد این سدهم درم خرقه کنان بسته در اندازند تا دوسو جوش بزند پس فرو کردند و صافی کنند و
زنجبیل و خیار صبر هریک ده درم و یا ریه فقیر ایکدرم در آن حل کرده بیا شامند و عاقر قرحا پنج
و ورق خارده درم قط و مر و بو و صبر هریک سدهم درم و خرقه کنان بکوبند و باروغن با سیمین

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فيعود

طلا کنند و در غنای کم و تنهها و مغرها بمالند و اگر ماده این مرض کثرت علامته و آن باشد که آن اشیا
بارده فقط و از حار فقط متاثر می شود و بعضی علامات با و حار و بعضی بارده باشد و علاج آن سبب
مرکب باشد تعدد مفاصل اگر مفاصل صلب بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد هر روز جلابی از پنج مده
و مرزانیه و کافور و نبات شاول کنند و غذا نخورد آب شیر خشک را نه خورد و بعد از دفع مبطون
و جهای مذکوره شقیه کنند و موضع را بروغن کچد و سپهر مرغ و بطل و لعاب علیه و بنرک و خطمی
یا کچد یا بمرزنجوش می کنند و طلا سازند و از لبنیات و فواکه و حیوانات و اسلای و جماع
و آب سرد و تناول اشیا یارده و استعمال آن لحراز نمایند و بقی مدتها نمایند و حیوانات
و جوارشات حاره شاول کنند و گویند اگر گفتاری یار و یا هی زنده در روغن زیت بچوشانند
در و نشیند مفید باشد و استعمال بطولات و ضادات از شربت مرزانیه و اکلیل الملک و حاشا
و غار و ویر و غار و ویر نجاسه و شاسفرم نافع باشد و الشافعی و الله الحکیم مقال له سیم و رحمت
بدانکه حتی حار غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و از آنجا بواسطه شرابین منبعث گردد و جمع
بدن را کم کند و ضرر آن بافعال طبیعی لاحق شود و اجناس مالیه حتی سه نوع است حتی یوم حتی دق
حتی عفن مزیه که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و خلط است پس اگر حرارت و الاغلق روح کرد
آنرا حتی یوم گویند و اگر شبع باعضا شود حتی دق و اگر لاحق خلط شود حتی عفن و بیان هر یک
در سبب گفته شود **باب اول** در چیوم و آن بی باشد که اول روح کرم شود پس قلب
و بواسطه شرابین جمیع اعضا منبعث شود و آن تب از اسباب بادیه مسخه حادث شود مثل لافا
آتش و آفتاب و تناول اشیا حاره و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی و شاید که این تب بکروز
پیش نباشد و باشد که تا سه روز بکشد و ناهفت روز نیز گفته اند اما آنچه از حرارت آفتاب باشد
علامت آن التهاب و تشنگی و حار و طس و شفت جلد بود علاج او آنست که در مساکن بارده نشینند
و خوش بکشند و صندل و کلاب بوبند و شربت زمره نهند و ترنجبین و نبات مرید در ریاض
پست درم باعرق کل و پید آب و بیاشامند و غذا نکند و اسفنج خورند و شغل بکاه و خیار

مخبر

مقدمات

علاج آن تسخین و ترطیب باشد مثل شراب کافور یا شراب انار و شراب سیب شامی و افندک
 غذا مثل هر چه و مرغ و بطور ذره شخم مرغ و آب گوشت بزه و بزغال و حلهای شکو و شیر و شکر
 و استعمال حمام معتدل و ختمای مسنده و شومات مثل غبر و لادن و یا سمن و فوگس و سوسن و تندر
 برون نفیسه مادام و پیر و طاهر و اعلم باب سیم در حیات عفتنه و آن عبارت از بی باشد که
 حرارت اولاً لایق اخلاط شود و آنرا کم کرد اند و آن سخنة قلب و مرغ متادی شود پس بسیار
 اعضا رسد و این حرارت که لایق خلط میشود خالی نیست که آنرا متعفن میکرد اند و آنرا کم میکرد اند
 آنرا سولوخس گویند و آن از غلیان و سخنة خون حادث شود و اگر متعفن میکرد اند و آنرا کم میکرد اند
 او در خارج عروق است باید لخل عروق اگر در لخل عروق است از آن حیات لادن و تولد کند و اقسام آن
 چهار است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود لشفه و اگر سودا
 ربع لادن و اگر متعفن در خارج عروق بود مثل عده و کبد و طحال و مراره از آن حیات اینر متولد
 شود زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن گردد بسبب حرارت تب تحلیل بود و تب نایل
 گردد تا آنکه ماده باز جمع گردد و آن ماده اگر صفرا بود غلبه لعل گویند و اگر بلغم بود بلغمی نایب
 و اگر سودا بود ربع و متعفن دم در خارج عروق در او رام بود و آن تب عفتنی باشد این انواع حیات
 مفیده باشد اما حیات مرکبه ترکیب آن یا اجناس متابعه باشد همچون ترکیب جمیع و حی و خلط
 یا از اجناس متعارفه همچون ترکیب جمیع صفراوی و حی و بلغمی یا ترکیب آن از انواع جنس واحد بود همچون
 ترکیب و ربع و دو غلبه و پان هر یک گفته شود و بدانکه عفونت بسبب غلبه ای یکی لخواهر باشد مثل
 فدی یا غلبه ای که تسخیل بدی صالح نشود مثل ماست و خیار یا غلبه ای که آنچه میدهد از حاصل
 شود مستعد قبول عفونت بود مثل فواکه یا عفونت بسبب کثرت و لزجت خلط حادث شود حی
 مطبقه بی باشد که تعفن و تغییر دم در عروق حادث شود و آن سه صنف است اول تریاره یعنی
 هر روز که باشد زاید شود بسبب آنکه مقدار دم و رطوبت او بسیار شود و عفونت زاید از آن
 تحلیل باشد و این صنف بدترین اصناف بود دوم متناقضه و او آنست که هر روز که بر آید متناقض
 پذیرد

مرغ دل

این صنف از انواع حیات است
 و این صنف از انواع حیات است
 و این صنف از انواع حیات است
 و این صنف از انواع حیات است

پذیرد و بسبب تحلیل از تعفن زاید بود سیوم متساویه و او بیک حال بود زاید شود و کم
 گردد بسبب تبای و سخن و تحلیل و باشد که این تب محرقه و تمام مشعل شود و اگر در این تب
 ثبات سیاه و سبز بر بدن ظاهر گردد دلیل بر بود و علامات حی مطبقه حرارت و عین و اشفاق
 عروق و ضیق نفس و حرارت و غلظت قاروره و غط و سرعت و امتلای نبض بود و با این تب
 نباشد و اشتداد بطریق غلبه کد علاج آن روز اول با سیوم فصد کحل یا با سلیق کنند
 اخراج دم بحسب قوه و احتیاج و اگر چه بدفعات بود و حجامت و تعریف نیز شاید و هر روز جلد
 از عناب و نیلوفر و تخم کاشنی و نبات با تمر هندی و ترنجبین و نبات شاول کنند و غذا کسکا
 و عناب خوردند و میان روز شربتی از نبات و عرق پد و کل و بنکو شرب کنند و اگر سرفه باشد
 شراب غوره و ربیاس و لیمو مفید بود و طبیعت را محبت نکند از رند و بنفوع فواکه و ترنجبین
 تلین کنند و هر روز دهان و زبان بزرگ و کلاب بشویند و لعاب بنکو و بدهاند و در زبان
 بمالند و در پنجم یا هشتم اسهال طبیعت کنند باین مطبوع و سنای مکی و بنفشه نیلوفر تخم
 کاشنی و مر ق کل هر یک پنجم غناب ده عدد سپستان پست عدد آلوی کیلج ده عدد شیر خشک
 و ترنجبین هر یک پانزده عدد و اگر علیل ضعیف باشد آلوی سیاه و آلوی کیلج هر یک پانزده عدد
 و غناب ده عدد و تخم کاشنی و نیلوفر هر یک پنجم شیر خشک و ترنجبین هر یک ده عدد در روغن
 و شیا و خیار چغندر کنند و اگر احتیاج افند این صنف استعمال کنند و بنفشه نیلوفر هر یک
 سه درم سپستان سی عدد جو نیم کوفته کفی و مر ق چغندر رسته شکر سرخ و روغن بنفشه
 هر یک ده درم آبکامه پنجم درم و اگر با این تب سرفه باشد جلدی از بنفشه و نیلوفر و عناب و
 سپستان و نبات شاول کنند و تلین طبیعت بنفشه مر ق و ترنجبین و خیار چغندر هر یک و شفا
 بکنند سوزن کثرت و غلیان خون حادث شود و علامه این همین علامات بود که او انجیوم
 افوی بود و از مطبقه ضعف و علاج آن فصد و ترید فقط بود و اقصار بر و رات خامضه و اگر
 احتیاج تلین باشد بنفوع فواکه و ترنجبین کنند حی محرقه بی صفراوی بود که ماده آن در روغن

متعفن شده باشد و این تب لازم باشد بطریق غلبه اشتداد کند علامت آن تشنگی و اضطراب و بخیالی
و خشونت و صفت زبان و صمغ و هذیان و فرورفتن چشم و نبض سریع مختل و قاروره و ناری بود
علاج آن هر روز نه جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و نیلوفر و آلوئی سیاه و تربجین و نبات شاول کند و غذا
جو یا شیر خشک یا شوره را اگر سرفه نباشد میانه های سکجین و شراب حاض و لیمو یا شامندر و اگر
سرفه باشد شراب خشک یا بنفشه و تلین طبیعه مطبوع فواکه و بنفوع آن کند و اگر از مطبوع
باشد شراب و در مکرر چهل درم با سکجین ساوج ده درم شاول کند آب برف و اگر سرفه باشد
سنای یکی بخورد بنفشه نیلوفر تخم کاشنی خبازی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان پسته
شیر خشک و تربجین هر یک با نرزه درم و مشومات یا رده استعمال کند و اگر بخیالی بود وقت خواب
شراب خشک یا لبنی کند و در تیرید و تلین گوشت و بعد از شقیه شیر تخم بوبک و شیر تخم کاشنی
با سکجین شاول کند و بنفوع زرد آلوئین مناسب بود و چون تب معارف کند تقویت و تیرید
شراب حاض و لیمو و صندل کند و مغز و زعفران و ترهندی و آلوئی کیلی و انار دانه و نارنج با فوخر خورد
غلبه الصفت صفراوی بود که مایه آن در خارج عروق متعفن شده باشد و این تب مریز آید
روزی نه و ده مان او از چهار ساعت تا دوازده ساعت باشد و با این تب قشر بره و نافض بود و زبان
سرمای او اندک باشد و باشد که مرکب از دو غلبه باشد و هر روز آید علامت آن تشنگی با فراط و غشای
و اضطراب و بی صفراوی و نبض سریع و قاروره و ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و
نیلوفر و نبات شاول کند آب یا این یا تربجین و نبات و غذا جو یا ترهندی و آلوئی خورد
و تلین طبیعه کند با این مطبوع در هشتم یا دهم صر سنا و روکل هر یک بخورد بنفشه نیلوفر
تخم کاشنی تخم خبازی هر یک سه درم آلوئی سیاه و کیلی هر یک پسته ده عدد عناب ده عدد سپستان
پسته ده تربجین و شیر خشک هر یک ده مثقال یا با این حقه استعمال کند صر سنا یکی هفت
و روکل بخورد بنفشه نیلوفر تخم کاشنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان لاجا صر هر یک
پسته ده سوس و خطمی و جو نیم کوفته هر یک کفی لبلاب و زعفران و خوند در دست خیار خرد و سرخ

ازین فیض ندرت چه که می خواند
در ادب از طبعه قنطری گوشت
صلیحه که در اول طبعه و از این طبعه که در اول طبعه
سوی که در اول طبعه و از این طبعه که در اول طبعه
تعلیم کاغذ

هر يك ده درهم دو غن بنفشه دو درهم و شراب و در با سبکجین و شراب ویناری با شراب بنفشه مفید بود
و بعد از اسهال و سگنجین و صفر امربه مثل خیار کدو و شیر و پنیر و تخم کدو و تخم کاشنی با شراب حاض
و لیمو و صندل و سبکجین شاول کنند و اگر در طبعه جسمی باشد نفوق و خاکه و ترنجبین با قرص طباشیر
نرم و سبکجین تلین کنند و صطبا شراب و درم ترنجبین دو درهم و نیم تخم کدوی مقشر در وی و نیم
کثیر اصغری و خشخاش هر يك نیم درهم بگویند و بلعاب بنکوب برشند و قرص سازند و مثقال بخورند
و بعد از مفارقت تب شراب غوره و لیمو و رباس و سبکجین و امثال آن شاول کنند با آب سرد و هر
کل و بید شاول کنند و عرقه زرشک و انار اند و ترهندی با فروغ خورند و کمی بلغی ناپه و آنرا
مواظب نیز گویند و ماده آن بلغی بود که در خارج عروق متعفن شود و این تب هر روز آید و عسل
باشد خصوص که در خف و شتلا حدیث شود و اقل زمان او هشت ساعت بود و اکثر آن هجده ساعت
علامت آن نافض و شدت سرما و کثرت بزاق و غثیان و صفرت یا بیاض لون و قهج روی و چشم
باشد و زرد کرم نشود و تشنگی و اشتها نباشد علاج هر روز جلدی از تخم کاشنی و پنجه مہک ^{زیاده}
و کفند شاول کنند یا سبکجین و کفند شاول کنند و غذای بخورد و اندک رازیانہ خورند و میان
روزن شربتی از نبات و عرق کل و کافور بای و تخم شاسفرم یا شامند و سبکجین سادج و بزوری
و شراب لیمو و شراب کافور بای و بالنکو و نیلوفر نیز شاید و وقت نوبت بطبخ شبت و ترب و پنجه مہک
اندک و عسل و نمک فی کنند و چون ماده نفعی یابد باین مطبوخ تلین کنند سنا پنجمه و پنجه مہک
بالنکو کافور بای هر يك چهار درهم رازیانہ افستین تخم کاشنی پوست پنجه کبر هر يك سه درهم و پنجه ^{شد}
دو درهم ناردین در وی و نیم موین طایفی با پنزه درم کافند و درم خیار چربا پنزه درم شکر سرخ
ده درم و اگر مزاج قوی باشد کفکال ایازہ فقرا بر این مطبوخ کنند و بعد از دو روز یا سه روز
تحرک کنند باین جب و در نیم تخم کرفس ایشون هر يك سه درهم نمک هندی و داندک غار یقون
نیم درهم بگویند و آب انار نیز برشند و صابون و بلع کنند و تقویہ معده مکرر بکفند و رازیانہ
کنند و اگر متعادی شود بحبابه و قرص و در قرص غاف و امثال آن تلین کنند و قرص غاف غصا

[illegible]

عافت ترنجبین هر يك شش درم و ورق كل سنبل طبا شیر هر يك دو درم بگویند و آب را از یانه قرص سازند و بکشتال با سبکجین بزوری ده شقال شاول کنند و اگر از سد منی باشد قرص افستین با سبکجین بزوری شاول کنند نصفه سبکجین بزوری تخم کاشنی و کسوت و مرازیانه هر يك سه درم عافت دو درم پوست پنجه کبر و مرازیانه و کرفس هر يك پنجه درم انیسون یک درم مجموع نیم کوفه کنند و یکشیا بزوری در دو رطل آب و ربع رطلی سرکه بنویسند و بجوشانند تا بار طلی آید و بار طلی قند یا پاک بقوام آید و حی لشفه تبی بلغمی باشد لازم که ماده آن در عروق متعفن شده باشد علامت آن همچون علامت دایره باشد اما با آن سرها و نافض نباشد و در شبان زوری شش لعت فاتر گردد و با اشتداد کند و تشنگی باشد و بنض ربع بود و قاروره غلیظه و کدر علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و پنجه مہک و پنجه کاشنی و مرازیانه و کلقتند شاول کنند و غذا بخورند و خورد و بعد از نضج تمام تلین باین مطبوخ کنند و سنای مکی پنجه درم تخم کاشنی و مرازیانه پنجه مہک و ورق کل سنبل و نیلوفر هر يك سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد لجامی پست عدد ترنجبین و خیار چتره پانزده درم و بعد از در و زنی بر من نفیسه یا زنی در می و سقونیاد انکی تحریک کنند یا همچون خیارد در آب گرم حل کنند و بیاشامند و باقی علاج او همچون علاج نایسه باشد اما قرص عافت درین قسم مفید نیست و حی ربع دایره تبی سودای بود که ماده آن در خارج عروق متعفن پذیرد و این تب روزی آید و در زنی و نوبت او پست چهار ساعت باشد و باشد که دور زنی آید و یکوزند و آنرا ربع معکوب گویند و تب ربع از سودای طبعی یا خلط سوخته حادث شود و این قسم بعد از حیات عفتند یا شاید که ربع بعد از اتمام طحال حادث شود و این بدترین ربعی بود و علامت آن تب است که ابتدا بنا فض کنند و کسر اعضا و سر ماقوی و چون گرم کنند که مای آن با فراط نباشد و آنچه از خرق خون حادث شود علامت آن حرمت غلط بول و تشنگی با فراط و سر مای اندک و عرق بسیار بود و بعد از حیات طبعه و حیات اتمام حادث شود و آنچه از خرق صفر بود علامت آن اسید و اضطراب و تلخی دهان و تشنگی مفرط و سر عرق و توان بنض بود و بعد از حیات صفر ای حادث شود و آنچه از خرق بلغم باشد

عصاره

علامت

علامت آن لبن بنض و غلط بول بود و در او دراز تر باشد و طبعی و اضطراب کثیر بود و بعد از حیات بلغم حادث شود و آنچه از خرق سودای طبعی بود علامت آن سوختن و صلاست بنض و کدر قاروره بود اما علاج آن اطباء با چهل روز به یکبار این تب مشغول میشوند و غذای بلع و زرشک و نخود آب و کبک و تپه و هندیانه و از اشربه سبکجین بزوری و سادج و کلقتند کشتا نمایند و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا مثل قندید و باد بخان و ماهی شور و پنجه لجناب نمایند و در ابتدا اگر علامات غلیظ خون باشد فصد الکحل یا با سلیق مفید بود و اگر خون غلیظ و سیاه باشد بسیار پیوند کنند و از زودید و بعد از چهل روز بنضج ماده مشغول شوند و هر روز جلابی از پنجه مہک و تخم کاشنی و کافور بانی و بالنگو و مرازیانه و کلقتند شاول کنند و غذا بخورند آب و بنوماش یا شیر خشک را نه خورد و با فراط و بعد از نضج تمام تلین طبعه کنند باین مطبوخ و سنای مکی پنجه درم بنفشه چار درم بالنگو کافور بانی پنجه مہک و زرشک کاشنی و مرازیانه کسوت اسطوخودوس سفلیج نیلوفر هلیله آمله هر يك سه درم مویز طایفی پانزده درم ورق کل چار درم هلیله زرد و کابلی و افقیون هر يك هفت درم شاه تره دسته و اگر نباشد سه درم تخم آن تربید و درم عناب ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین و مغز خیار چتره هر يك پانزده درم بعد از در و زنی بر من نفیسه یا زنی در می و سقونیاد انکی تحریک کنند یا همچون خیارد در آب گرم حل کنند و بیاشامند و باقی علاج او همچون علاج نایسه باشد اما قرص عافت درین قسم مفید نیست و حی ربع دایره تبی سودای بود که ماده آن در خارج عروق متعفن پذیرد و این تب روزی آید و در زنی و نوبت او پست چهار ساعت باشد و باشد که دور زنی آید و یکوزند و آنرا ربع معکوب گویند و تب ربع از سودای طبعی یا خلط سوخته حادث شود و این قسم بعد از حیات عفتند یا شاید که ربع بعد از اتمام طحال حادث شود و این بدترین ربعی بود و علامت آن تب است که ابتدا بنا فض کنند و کسر اعضا و سر ماقوی و چون گرم کنند که مای آن با فراط نباشد و آنچه از خرق خون حادث شود علامت آن حرمت غلط بول و تشنگی با فراط و سر مای اندک و عرق بسیار بود و بعد از حیات طبعه و حیات اتمام حادث شود و آنچه از خرق صفر بود علامت آن اسید و اضطراب و تلخی دهان و تشنگی مفرط و سر عرق و توان بنض بود و بعد از حیات صفر ای حادث شود و آنچه از خرق بلغم باشد

عصاره
عافت ترنجبین هر يك شش درم و ورق كل سنبل طبا شیر هر يك دو درم بگویند و آب را از یانه قرص سازند و بکشتال با سبکجین بزوری ده شقال شاول کنند و اگر از سد منی باشد قرص افستین با سبکجین بزوری شاول کنند نصفه سبکجین بزوری تخم کاشنی و کسوت و مرازیانه هر يك سه درم عافت دو درم پوست پنجه کبر و مرازیانه و کرفس هر يك پنجه درم انیسون یک درم مجموع نیم کوفه کنند و یکشیا بزوری در دو رطل آب و ربع رطلی سرکه بنویسند و بجوشانند تا بار طلی آید و بار طلی قند یا پاک بقوام آید و حی لشفه تبی بلغمی باشد لازم که ماده آن در عروق متعفن شده باشد علامت آن همچون علامت دایره باشد اما با آن سرها و نافض نباشد و در شبان زوری شش لعت فاتر گردد و با اشتداد کند و تشنگی باشد و بنض ربع بود و قاروره غلیظه و کدر علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و پنجه مہک و پنجه کاشنی و مرازیانه و کلقتند شاول کنند و غذا بخورند و خورد و بعد از نضج تمام تلین باین مطبوخ کنند و سنای مکی پنجه درم تخم کاشنی و مرازیانه پنجه مہک و ورق کل سنبل و نیلوفر هر يك سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد لجامی پست عدد ترنجبین و خیار چتره پانزده درم و بعد از در و زنی بر من نفیسه یا زنی در می و سقونیاد انکی تحریک کنند یا همچون خیارد در آب گرم حل کنند و بیاشامند و باقی علاج او همچون علاج نایسه باشد اما قرص عافت درین قسم مفید نیست و حی ربع دایره تبی سودای بود که ماده آن در خارج عروق متعفن پذیرد و این تب روزی آید و در زنی و نوبت او پست چهار ساعت باشد و باشد که دور زنی آید و یکوزند و آنرا ربع معکوب گویند و تب ربع از سودای طبعی یا خلط سوخته حادث شود و این قسم بعد از حیات عفتند یا شاید که ربع بعد از اتمام طحال حادث شود و این بدترین ربعی بود و علامت آن تب است که ابتدا بنا فض کنند و کسر اعضا و سر ماقوی و چون گرم کنند که مای آن با فراط نباشد و آنچه از خرق خون حادث شود علامت آن حرمت غلط بول و تشنگی با فراط و سر مای اندک و عرق بسیار بود و بعد از حیات طبعه و حیات اتمام حادث شود و آنچه از خرق صفر بود علامت آن اسید و اضطراب و تلخی دهان و تشنگی مفرط و سر عرق و توان بنض بود و بعد از حیات صفر ای حادث شود و آنچه از خرق بلغم باشد

باشد هر روز جلای از تخم کاشنی و پنچ مهک و نیلوفر هر یک سه درم و لجا صده عدد و نبات ده درم شاول
کند و غذای با اندک خود خورد و بعد از نفع تبیین باین مطبخ کند و سنای یکی هلیله نرد و کبابی
هر یک پنجم درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی و رازیانه و پنچ مهک هر یک سه درم اسطوخودوس و سیفاح
هر یک چار درم و نوبطایفی ده درم لجا ص و آلوی کیلی و عناب هر یک ده عدد و مغز خیار چتر یا نر ده درم
ترنجبین ده درم و بعد از در و روز هر یک باین قرص بنفشه کند و بنفشه و درم تربید و هلیله نرد هر یک
سه درم رب السون نیم درم سفونیا شوی نیم دانگ مجموع کوفته بآب برشند و بجلای از نبات شاول
و اگر علامات بلغم بود هر روز جلای از پنچ مهک و رازیانه و کلقتند شاول کند و غذای و خود خورد
اگر اخلاط مجرب کید مایل شود علامات آن نقل شراب سیفی یعنی بود بمدرات مثل انیسون و تخم کرفس و
و انخواب لجا ص ضم کند و اگر معرق کید مایل باشد علامات آن نقل معد و قی و غشیان بود پیش مسهل
بلغم تبیین طبعه کند و بعد از نشویه سبکچین بزوری و ساهه با کلقتند شاول کند و قرص و روزی
نافع بود و رقیق کلاه درم سنبل و پنچ مهک هر یک پنجم درم تخم خیارین و کاشنی هر یک چار درم
و بگویند و بآب رازیانه برشند و بگلقتند شاول با سبکچین شاول کند و اگر تمادی شود تبصره غاف تحریک
کند و معالجاتی که در بلغمی ایره ذکر رفت بکار دارند حیات مختلفه چنان باشد که آنرا دوری و نوبی
معین نباشد و علامات آن مختلط باشد و در این بهما طریق است که بچین و حدس و معرفت و ترکیب
خلط و غلبه یکدیگر و تغیری دیگری و تغفن آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کند و علاج چنان
صاحب کند که گاهی استفراغ ماده کند بمسهلات ایینه خفیفه و گاهی بتسکین و تقویت مشغول شوند و ما
که خطر پیش باشد اول استفراغ آن کند چنانچه در تبی که از صفرا و بلغم غالب باشد اگر اول دفع
چنین بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کند و اگر متساوی باشند معالج مرکب کند
و در تقویت طبعه کوشند حمی غشیه تبی باشد که چون ابتدا کد غشی حادث شود و این تب بیشتر
و هم از ماده بلغم متولد گردد و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون هم
معد و رسد بواسطه کثرت صهر آن و مجاورت قلب موجب غشی گردد علامات او آن باشد که بیشتر اوقات

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

بد و بر بلغمی آید و تپج وجه و علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی کلاب و آب سرد بروی
زنند و اطراف پند گذارند و شکم بر فوی میمالند و سبکجین با آب گرم بدهند شاید که قی کند و هر روز چک
از تخم کاشنی و رازیانه و گاو زبان و کلقد شاول کنند یا تخم کرفس سرد درم بچوشانند و با سبکجین
ساده بپاشانند و غذا جو آب با قند خورد و تلین طبعه کنند یا بن حنظل سنا هضم رازیانه
قطر یون باریک بنفشه نیلوفر پیچ مهک هر یک سرد درم و روغن خندره درسته سیوس گفی خیار چنبر
پانزده درم و تخمین و شکر سرخ هر یک ده درم و روغن زیت و آب گامه هر یک ده درم نمک و بود
از می هر یک نیدرم و اگر این تب از ماده صفرا کراتی یا زنجاری حادث شود علامت آن عطش و کرب
و اضطراب بود و دروغ آبید علاج آن هر روز آب نارین با نم زندی نباتات و تخمین شاول
کنند و غذا کشکاب یا انار یا آب نم زندی نباتات خورد و تلین طبعه عطبوخ فواکه یا نفوق فواکه
کنند و صند و کلاب و کافور و عرو و پند و افاق یا بن سینه طلا کنند و در استفراغ خلط مبالغه نماید
بلکه بتدریج بدفع کوشند تا بسبب ضعف غشی زیاده نشود حمی لیلیه و غاریه حمی لیلیه آن باشد
که بتب آید و روزی هر یک و یومیه آنکه پرواز آید و شب برها کند و این بدتر باشد و غالب آن باشد که
بد و کشد علاج آن سبکجین ساده و کلقد شاول کنند یا جلای از تخم کاشنی و پیچ مهک و نبات
غذا جو یا بخورد و تلین طبعه عطبوخ فواکه و میخون خیار چنبر کنند و در نهاری غذا شب
خورد اما باید که مثل تخم کاشنی و تلین طبعه مناسب بود و در لیل غذا روز خورد و چنان کنند که وقت
نوبت عده خالی باشد حیات و با سینه تنی باشد که در و بلحاظ شود و وسیله آن باشد که هوای متعفن
افساد غریج روح کند و موجب نقص رطوبات گردد و از آن حمی تولد کند علامات و یا آنست که هوا
مکدر شود و باران کم شود و حیوانات ذکیه لحس مثل لقلق و هرده و خطاطی بگریزند و ضفادع و
حشرات بسیار شوند و حشرات زیر زمین مثل موش و مار بروی زمین آیند و علامات این
کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهان و قی سقوط اشتها و غشیان و وجع معده و عظم طحال و غش
و عرق و باز منتهن بود علاج آن فصد کنند و هر روز شربتی از نم زندی و نباتات با سبکجین و کلاب

وینا از هم دور
از یکدیگر از هم دور
تیمه بی کسی کند
ده یکه نمی باید
بهر و هر که باید
از اجل و غدا باید
هم زنده از اجل و غدا
یک روزی از اجل و غدا
ز این عالم باید
من موقوف
سپاسان فوج

91

از شش لک
بنیکه شش نهاده
کند یک به نهاده
مقدود جمع
از شش تا صبح
فردان در دهن
ملک و سکن
میت در دهن و از
حاجت باشد تا منفعت
نود در دهن نهاده
شد تا پنج بدنه
دهم ماه حفص
شش جلد بنیک
۱۲۹۹
النهار و عا دارم
هر که کار کند این
جانب کمن بلا با محیه علی
را به عا تختین یاد نهاده
موجب و آرزوده
از شش تا صبح

اگر مخاط عضو باشد و این بود تبیج گویند و اگر مجتمع و صلب باشد نفخه گویند و بیان هر یک گفته میشود ورم فلغمی از ماده دم حادث شود علامات آن تمدد و ضربان و اشتغال و تب و تشنگی بود و ورم سرخ باشد و بکودت مایل بود علاج آن در ابتدا فصد کنند از عرق که مناسب بود چنانچه اگر ورم سرخ باشد قیال بکشایند و اگر در اسافل باشد با سلیق و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب پاشا یا آب انارین و نبات یا شیر تخم تورک و سیجین و غذا جو آب خورند یا بنوماش یا مغز بادام تلخین طبیعه مطبوعه فواکه یا بنفوع آن کنند و اگر نه در مخاین بود یعنی مفرغه اعضای رئیس مثل پس کوش و نیز بغل و بزمزات و در ابتدا بود که هنوز ماده تمام نریخته باشد استعمال مبردات و رادعات کنند مثل صندل و کلاب و فوفل و اقاقیا و کلارینی و ما میثا و آب کشتر و کاهو و بوستان افروز در استعمال رادعات نیز مبالغه نمایند و بعد از چهار روز که مواد بریزد محاللات مثل با بونه و خطمی و روبا و تنک و حلبه و اکلیل الملک بار رادعات بیا میرند و چون ماده نریخته باشد محاللات فقط استعمال کنند و اگر ماده جمع میشود محاللات با منصفحت مثل زیرک و مروزشک و حلبه و انجیر و شیر استعمال کنند و علامات جمع شدن اشتداد جمع باشد و چون نفیج یابد منفرج گردانند یا بدوید یا با آهن و علامات نفیج سکون و جمع باشد و چون دست بر فخذ فرو رود و بعد از آن که منفرج گردد و ماده بکلی مستفرغ شود و هرگاه مدمله استعمال کنند اما اگر ورم در مفرغه اعضای رئیس حادث شود یا ورم بسبب ضرب و سقطه باشد بعد از فصد و شقیه مرخیان مثل مور و مرغ و غنای محاللات استعمال کنند و قطعا استعمال مبردات و رادعات نکنند و صنفی از فلغمی هست که آنرا اشفا قلو گویند و او آنست که ورم منقطع نشود و تحلیل گردد و نه جمع شود و اگر از آن فساد جوهر عضو پیدا شود و عضو را بمیراند علاج آن قطع عضو باشد نادیکر اعضا سالم بماند و اگر فساد تام نباشد حجامت کنند و بیشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ شود بعد از آن که سینه با کلاب و طلا کنند حمزه و ری باشد که ماده آن صفراوی بود و علامت او آنست که مایل سطح جلد بود و لون آن سرخی روشن بود و بر او باشد و چون دست بر او نهند سرخی بود و چون دست بردارند معاودت کند و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد علاج آن همچون

در اعلیٰ مدینہ

وہ اخذ ہوا اس آیت میں مذکور ہے کہ

در این روز که کتب گنجینه را بر او گردانیدند
که در کتب خود کتب گنجینه را بر او گردانیدند

卷

علاج فلعوفی باشد لیکن در او تری دید بیشتر باید کرد و فلعوفی خفیف بیشتر و درم رخ و آنرا نیز
و از ماده بلغمی حادث شود و آن ورمی سفید باشد و با آن حرارت و الم نباشد چون آنکست بلغمی
رود و زمانی همچنان غایب ماند علاج آن هر روز جلابی از پنج ممل و از یانه و کلنکین شاول کند و غذا
نخود آب شرم خشک را نه خورد و بعد از پنج تلین طبعه کند بحیایار و معجون خیار چرم و مسهل
بلغم بوده از منی و نمک فزیت و سرکه و ورم طلا کند و کف در یاد سرکه خوب سازند و صماد سازند یا
افستین و صبر یا سرکه طلا کند و سعد و زعفران و مار و زنی مفید بود ^{ساده} ورمی غلیظ باشد که آنرا
غلافی باشد و از عضو خارج بود و مقداری آن از خود یا بطبعی می باشد علاج آن شقیه بدن بحب
ایاره و ایاره لوغاد یا استعمال مرهم داخلیون و اگر تجلیل بود بشکافد یا ادویه محرقه مثل فلفل
و دیک بزرگ چون منجر شود کیسه که غلاف است بضماده پیون آرند و مرهمهای مدلی بکار آرند
سرطان ورمی سوداوی بود علامت او آنست که در ابتدا کوچک بود و هر روز که آید بزرگتر شود و
باشد و اندکی حواری در مجلس آن محسوس شود و در عروق سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان ظاهر ^{شد}
علاج آن در ابتدا فصد کند و شقیه بدن کند از سودا بمطبخ اقیون و غاریتون و این چنین
مفید بود اقیون یک درم سیفاج اسطوخودوس هر یک درم نیم هلیله کابلی و سیاه هر یک درم
نمک فطری آنکی غاریتون نیم درم مجموع کوفه بآب کرفس برشند و حبس آرند و در اول حد و شان
درم رادعات استعمال کند و بعد از شقیه محلات مثل روغن کل و خیری و نوتیای مغسول و مرهم داخلیون
و اگر صلب باشد و ادویه دان اثر نکند طمع ازان قطع کند و اگر منفع شود نوتیای مغسول و طین
مخمر و کل ارمنی و ورق کل متسوی بکوبند و بار و روغن کل بران بپزند یا سرطان خری بپزند و بشکافند
و بنهند یا سرطان بسوزانند و بار و روغن کل استعمال کنند و اگر این ورم زنی بحادث شود درم درار ^{طش}
کوشند خنایر ورمی باشد شاید سلع اما او بکوش آینه باشد و منعقد بود و صلبی از سلع بود
و بیشتر مکردن و بزدان واقع شود علاج آن شقیه بدن بود از بلغم و سودا و لجناب از اقلیه قلیظه
و ادویه محله استعمال کند مثل مرهم داخلیون یا آرد جو و ترس یا بول کودکان یا آرد قلا و آرد جو

Handwritten text in Persian script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

[illegible]

درم پست درم و اوسا و زفت و شع و پیر بطهریک ده درم ضماد سازند و اگر بخیلیا در دستگاه
 و بعد از آن ادویه ملحه بکار دارند ضماد آشته که در هر یک هفتاد قاء لکاح و رقی غار و هر یک ده
 ملک بطم چار درم کوفته بول کودک استعمال کنند آخر پیس خوک و راتیج و بول شتر ضماد سازند و
 نوعی در خاریر هست که بیوست نیک ظاهر نباشد و آن بدین خاریز بود علاج آن قطع باشد اما با
 که با احتیاط قطع کنند تا عروق و شرابین منقطع نشود و بعد از قطع اگر بقیتی ماند فلان بول استعمال
 و بعد از آن ادویه ملحه بکار دارند در هر صلب آن اسفیر و سوزانند و از ماده سودا یا بلغمی غلیظ حادث
 شود یا از ورمی حار که استعمال مبررات با فراط کرده باشند و ماده منجر شده باشد علامت آن صلابت
 و عدم رجوع باشد و لون او همچون لون بدن باشد اما آنچه از ماده سودا یا فلد لون همچون اسب
 باشد اما آنچه از ماده سودا علاج آن شقیه بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال ادویه ملحه مثل سرخ
 و بطخ و خوس و روپا و مغز ساق کاه و مقول آشته و روغن بابونه و خیری ضماد بنریک و موم و رشک
 و خطمی هر یک ده درم حلیه بچند و انجیر پسته و بادام بکوبند و بنهند آخر مقل و اشق و جاش و شیر و شیر
 و روپا به هم بکوبند و استعمال کنند غده آنرا دشبید کوبند و فرو میان او سلع آست که او در میان
 عضو باشد و آنرا غلافی نباشد علاج آن شقیه بدن باشد از بلغم و سودا و موم و دخیلون استعمال
 و بعضی آنرا بکوبند و قطعه اسرب بر آن بندند و اگر کوچک باشد پفشارند و آنچه در و باشد پیون آید
 پس اسرب بر آن بندند و اگر درین گوش باشد آنرا فوخیلا کوبند و لاجا کسر خردن و پیر و عک طلا کنند
 طاعون و مری بود که در اعضای غدهی مثل خسیه و ثدی و بن بران و بغل واقع شود و حر و آن
 از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ آنرا متغیر گرداند و یا شد که از آن صدمه دم مترشح شود
 و اگر در غشایان و غشی و خفان بود و هر چه رنگ آن سیاه و سبز باشد قاتل باشد و در
 فصد کنند و تقویت قلب بمثل شراب حاض و لیو و صندل و سب و انا و زوری بود و غذا عدس و سرکه
 خورند و در حوالی خود برف و خج و بربک پند و بنفشه و کل پستان افزون بنهند و اگر در مواضع بارده
 ساکن شوند صندل و کلایک و کافور بپویند و پیرینه طلا کنند و پیر و موم هیچ طلا نکند اما اگر آن موضع را

و اگر بخیلیا در دستگاه
 و بعد از آن ادویه ملحه بکار دارند
 ملک بطم چار درم کوفته بول کودک
 نوعی در خاریر هست که بیوست نیک
 که با احتیاط قطع کنند تا عروق و
 و بعد از آن ادویه ملحه بکار دارند
 شود یا از ورمی حار که استعمال مبررات
 و عدم رجوع باشد و لون او همچون
 باشد اما آنچه از ماده سودا علاج آن
 و بطخ و خوس و روپا و مغز ساق کاه
 و خطمی هر یک ده درم حلیه بچند
 و روپا به هم بکوبند و استعمال کنند
 عضو باشد و آنرا غلافی نباشد
 و بعضی آنرا بکوبند و قطعه اسرب
 پس اسرب بر آن بندند و اگر درین
 طاعون و مری بود که در اعضای
 از ماده سمی باشد که عضو را فاسد
 و اگر در غشایان و غشی و خفان
 فصد کنند و تقویت قلب بمثل شراب
 خورند و در حوالی خود برف و خج
 ساکن شوند صندل و کلایک و کافور

محل

حجامت کنند و بعد از آن بآب گرم بشویند مناسب باشد نفخه و لوی ریوی بود و علامت او آست
 که همچو خیک پریاد بود و چون انگشت بروی هند فرو رود و در زمان بجای اول روزه و محسوس گردد
 که در مده نیست و اگر بزرگ باشد چون دست فرو نهند و از کند علاج آن جلای از تخم کاشنی و سدا
 و راز یا نه و کلند با نبات شاول کنند و غذا نخورند آب یا شیر خشک را نه خوردند و نوابل در آن کنند
 بر موضع هند بی شرط و روغن بابونه و سدا به بران مالند یا تخم کوفش و اینسون و ناخواه هر یک
 ده درم بچوشانند و صافی کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و بچوشانند تا روغن باقی ماند و استع
 کنند و پیل و خولج و پیل و مری بزرگ بود و لون او همچون لون بدن باشد و صلیب باشد و با آن
 نباشد و در آن مواد خفیه غریبه جمع شده باشد و خولج آست که در مده جمع شده باشد از او رام
 و با آن خرقه و حرارت باشد علاج آن تلبین طبیعه کنند و استفراغ خلطی که غالب بود و منفعی است و برام
 هند تا نفخ یابد و بعد از نفخ منفر کرد اند و مواد مرده پیون کنند و بعد از آن مرهمهای مدله
 بکار دارند و کوبند اگر پیچ زکس با صسل طلا کنند یا دخیلون یا لاجا کوبند و خولج منفر کرد و د الله اعلم
 باب دوم در شورش و شوره های پیچ و او رام بود بعضی دمی باشد همچو ماشر او مل و بعضی صفرا
 همچو جرم و غلله و بعضی بلغمی همچو شراب و بعضی سوداوی همچو بول و ثالود مل تیره بزرگ باشد و ماده
 آن دی باشد که با آن ترطوباتی فاسد و آینه باشد و واردات هضم و کثرت شاول و گوشت شیرینی
 متولد شود و بدین او آست که در غور باشد علاج آن فصد کنند و شقیه بدن بمطبوخ فواکه یا مطبخ
 هلیله و از گوشت و شیرینی اجزاء نمایند و علاج او همچون علاج او رام کنند شراب شیرینی
 باشد که مایل به حرارت بود و حکاک و کر باشد و در فضا حادث شود و سبب آن بخاری بود که از م
 مراری یا بلغم بودی به خیزد و آنچه دمی باشد سرخ تر و کمتر باشد و در روزه اشدا کند و آنچه
 بلغمی بود در شب حادث شود و در شب اشدا کند علاج دمی فصد باشد و تلبین طبیعه بمطبوخ
 فواکه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله و در بلغمی تلبین اکثرا نمایند و فصد نکند و بدین آب گرم و
 سبب و سرکه و کلایک بشویند نبات اللیل شیرینی چند خود باشد که در شب حادث شود و با آن

و اگر بخیلیا در دستگاه
 و بعد از آن ادویه ملحه بکار دارند
 ملک بطم چار درم کوفته بول کودک
 نوعی در خاریر هست که بیوست نیک
 که با احتیاط قطع کنند تا عروق و
 و بعد از آن ادویه ملحه بکار دارند
 شود یا از ورمی حار که استعمال مبررات
 و عدم رجوع باشد و لون او همچون
 باشد اما آنچه از ماده سودا علاج آن
 و بطخ و خوس و روپا و مغز ساق کاه
 و خطمی هر یک ده درم حلیه بچند
 و روپا به هم بکوبند و استعمال کنند
 عضو باشد و آنرا غلافی نباشد
 و بعضی آنرا بکوبند و قطعه اسرب
 پس اسرب بر آن بندند و اگر درین
 طاعون و مری بود که در اعضای
 از ماده سمی باشد که عضو را فاسد
 و اگر در غشایان و غشی و خفان
 فصد کنند و تقویت قلب بمثل شراب
 خورند و در حوالی خود برف و خج
 ساکن شوند صندل و کلایک و کافور

اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح

اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح

و علاج آن شقیه بدن کند مطبوخ افیقون یا غاریقون و بشک بز با سرکه طلا کند یا شیر انجیر یا
یا پنجه کش با سرکه و آنرا بان قطع کند و اگر خواهند که قطع نکند دیک بر یک و فلک فون بنهند
یا اشنان سبز و زهره کا و و زنجار و شم خطل و نوشادر و آبک آب نروده بسایند و آب اشنان
طلا کند و نوعی هست که آنرا عسل می کنند و در آن سرخست و اگر در روی و پستانی ظاهر شود آنرا بوق
سود و آب شوقین طلا کند یا صمغ بطم و صمغ الی و کدش و کبریت و بود و با سرکه طلا کند یا بخیه شوه
باشد که متفحج گردد و خشک شود و از آن صمدی آید علاج شقیه بدن کند و آنرا بکل از نوعی که
طلا کند یا مقل و زرد و زرد و زنجار و صمغ و را بنج مساوی بگویند و با عسل و زیت و سرکه
طلا کند قویا بشود و خوش باشد که در اعضا ظاهر شود و چون کرد و در آن سیاه باشد یا سرخ و
بر روی آن بوسی چون قوس طوسی یا سرخ طوسی آنرا باند افصد کند و شقیه بدن آن سود و اخلاط
علیظ کند و آنرا هلیله زرد و صمغ الی و صمغ و سرکه در آن طلا کند یا علك بطم و صمغ الی و کبریت
بار و غن زیت و موم مرهم سازند و در اندام بپاشند و در غن بنفشه مالند یا مورد و معاش
و سرکه طلا کند و در اندام بپاشند و در غن بنفشه مالند یا مورد و معاش
و مویج هر یک ده درهم اینها و کبریت زرد و سرکه و پنجه کش و زهره کش و سرکه بگویند
و با سرکه طلا کند و از مولاده سود و اطعمه غلیظه را نمایند نوشته بشود که از اخلاط حرقه
حادث شود و اکثر روی بود علاج آن شقیه بدن کند و از اشیا حار مویجه را نمایند و مرهم
زنجار طلا کند یا با سرخ از آن خون بیاید پس مرهم ملحم بنهند چوب شبرانی باشد که با آن
حک و سوزش بود و آن از سود و بلغم ملحم و اخلاط حرقه حادث شود بعضی خشک سود و امتدا
نیاید و بعضی تر باشد و از آن صمدی آید علاج آن فصد کند و هر روز جلای از غناب و سپستان
و بنفشه و شم کاشنی و پنجه کش و نبات و غذا بنوش و بخورد و مغز بادام و خشکاش بگویند
مطبوخ هلیله یا صبر و ترید یا شامند یا این مطبوخ ص ص سنا هفتم پوست هلیله زرد پنجه کش
مویج طایفه ده درهم شاهتره دسسته بنفشه و صمغ الی و صمغ و سرکه در آن طلا کند یا کوی کبی و سیاه هر یک
در آن طلا کند و از آن صمدی آید علاج آن فصد کند و هر روز جلای از غناب و سپستان

اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح

اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح

اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح

اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح

اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح

اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح

اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح

بست عدد عجمه عدد سپستان سی عدد بچو شاند و چون وقت از آتش فرو گرفتن باشد افیقون
هفتم در حرقه کتان بسته در آن اندازند تا بچو شد پس صافی کنند و پوست درم خیار چمن و پانزده
درم ترنجبین و سر آن کنند و بیاشامند و شاهتره یا هلیله زرد و ماء الحین یا افیقون مرهم بنمایند
افند جی هلیله زرد و سیاه و کابلی و شم شاهتره و صبر استواری هر یک درم سی و نیا و بیان کرده
نمیدانک مقل آنکی بگویند و بکیت شاهتره حساب از آن و بعد از شقیه جوی باد و بیه جفقه طلا کنند و آن
کبریت زرد پنجه کش مویج و فرد ما ناهریک ده درهم بگویند و با سرکه طلا کند یا زیت مقبول
خزهره قسط اقلیمیاضه کدش متساوی بگویند و با سرکه طلا کند و بود و مغول
کبریت کدش و خزهره و قسط و خا و زرد و سیاه و کابلی بگویند و بار و غن کل و ماست و سرکه
طلا کنند مرهم و بعد از آن آب که در آن و زیت و موم و سوسن و جوی خانیه باشد بشویند و بعد
از آن صندل و کلاب مالند و اگر چوب خشک باشد مرهم و زیت و سوسن و جوی خانیه باشد بشویند و بعد
و کد و کد و بادام تلخ و موم و صمغ و سرکه هر یک سه درهم و پنجه کش و زهره کش و سرکه بگویند و بار و غن
کل و خمر طلا کنند حکم اعضا بسبب بخارات حار و اخلاط مراری را از اعضا حادث شود علاج آن فصد
کند و بنوع فواکه یا بمر هندی و ترنجبین و نبات و زرد و غن بنفشه و کد و در اعضا مالند
و کلاب و خمر و آب ملق و بخاری در اعضا مالند و اگر بسبب اخلاط باشد اسهال طبیعه کند
و اگر بخارات باشد که تحت الجلد متعفن شود علامت آن من رلیحه بدن بود و در نوع استعمار با
در با و آب شود مفید بود و بول کود کان در اندام مالیدن مفید بود و مغز بادام و خشکاش بگویند
و با سرکه مالند و شالیخ را بواسطه ضعف و تولد بلغم ملحم حادث شود و علاج آن مدولمت استعمار
و تدین باشد یا ب سیوم و در جومات و قروح و جومات تفرق اتصال باشد که لحم را حادث
شود علاج آن آنست که او را از غبار و روغن و موی و امثال آن نگاه دارند تا بچری در آن مفید
که مانع التحار باشد و آنرا لچنان بنزد که یکدیگر متصل گردد و اگر متصل نشود بیایدش و ختن
و اگر جوی غبار باشد و در رات محله جفقه استعمال کنند و صبر و زیت و موم و سیاه و قوتیا

اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح

اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح

اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح

اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح
اصح من ارجح

آن شود یا بسبب همور یا اورا و ردیه که ماده آن می باشد پس اگر پند که ریس عضو متغیر میشود
و قضای آن را میبرد ابتدا ی تعفن بود آنرا بنفوس و افاقا و ورق کل و کل از می و صندل و
طلا کند و فصد عرقی کند که در مقابل آن عضو باشد با حجامت و ارسال طلق کند و اگر تابستان بود
در مواضع یارده ساکن شوند و خیار کرد و پدید پیش خود بنهند و کاه و کاشنی و خیار کرد و شاول
کند و علامت تعفن آنست که عضو سیاه شود و مسترخی گردد تا آن زمان ادویه کاله استعمال کند
تا گوشت متعفن زایل گردد و پاک شود و آن زمان مرهمی که گوشت بروی انداخته استعمال کند و اگر تعفن
زایل نشود و زاید شود داغ کند و اگر هیچ معالجی نباشد و آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا ساقط
نماند **باب پنجم در جذام و امراض جلدی** جذام مرضی بد است و سرایت از آنجه حضرت
رسالت صلوٰه الله علیه و آله فرموده است **فرقن المجدوم** کا نفر من الاسد و این مرض را داء الاسد نیز گویند
و آن از غلبه و کثرت احراق سودا حادث شود و فرج و هیأت و شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد
که فساد آن بجوری رسد که اعضا از هم فرو ریزد و باشد که متفرق شود و این علت چون استحکم شود بر
آن ممکن نباشد و سبب فاعل این علت حواری مغرط و سؤل المزاج گردد و سبب مای آن از اغذیه سوداوی
بود علامت ابتدای جذام حرمت لون بدن باشد خصوص روی مایل بسپاهی و مکودت بود و ضیق نفس
و بجه صوت و باریک شدن موی و ریختن و خارش و تن عرق و خبث نفس و خوابهای هایل و سستی شدن
لبها و ظهور غرر در اعضا و ترکیدن ناخن بود علاج آن در ابتدا فصد و لجنین و الکلین و ورن
پس گوش بکشد و خون بسیار پیون کند چنانچه بغش افتد و هر روز جلابی از نهلو فر و خم کاشنی و با
هر یک سردرم با نبات و ترنجبین هر یک ده درم شاول کند و غذا بخورد آب و بنوماش باشد و ترنجبین
بادام و اسفناج خورند و بعد از نفع عام عطبوخ هلیله زرد یا ترید و افقیون یا مطبوخ غار یقون
یا باره و شمع خطل تلکین کند و بعد از سه هفته که از تشقیه بگذرد ماء لجنین یا این سفوف ساپاش
هلیله سیاه و کابلی هر یک پنجم سردرم سفلیج و افقیون و اسطوخودوس و کافور
هر یک چاردرم نمک فطی و سنگ لاجورد هر یک یکدرم و نیم بکوبند و با روغن شست و سفوف و اکلیل

[illegible]

الملک بجوشانند و اندام بدان بشویند و مرغ بنفشه و کدو و بادام میمالند و سپهر و باده و خمر و ببط
و مرغ و معر ساق و گوشت مفید افتد و اغذیه مرطبه مثل گوشت بز غاله و مرغ و بلیجه و شیر و ماهی تازه مخورند
و خسوار نشاسته و قند و مرغ و بادام نیز مناسبند و بقیاق و فرفره و بقیاق و بر باده و لیمو و آب و شال
کند و گوشت افغی و خمری که در آن افغی مرده باشد و شیر بز جوان سرخ عظیم مفید افتد و از بقول گاو
و کاشنی و خیار مناسب بود و در مواضع حاره و طبیعت مسکن سازند و انجماع و مسکن بارده یا بلختر
کند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن مداومت فصد و اسهال بود و قی در هفته دو نوبت
و بدین ابدین ادویه طلا کنند که بریت و قسط هر یک ده درم و در قسط و بجز الفار هر یک پست درم
بگویند و آب و مرغ و طلا کنند آخر ما زوی سوخته و مویج هلیله سیاه سوخته بلبله متسای بگو
و با سر که طلا کنند و علامت بر آن باشد که سبوسه ز بدن ایشان جدا شود بر ص سفیدی بود که
در بدن پدید آید و بسبب ضعف قوه مغیره و غلبه بلغم و سؤل المزاج بار ده که آن عضو حادث شود علامت
آن باشد که نرم و براق و سفید بود و موی که بر آن رسته و گوشت آن هم سفید بود و آن موضع از دیگر
بشره فروتر باشد و اگر سوزن در فرو برند بجای خون رطوبتی سفید بیرون آید علاج آن هر روز
جلای از این سیون و بالنگو و از یانه و تخم کرفس و کلنگین شاول کنند و غذا بخورند آب و باقلا بخورند
و بعد از نفع استغراغ بلغم بخورند یا باریه کنند یا با بونجب ص صبر اسقوطری مثقالی تربید سفید ماهی هر
و ایا نه فقیر هر یک در می تخم الحظ و مقمل و مصطکی هر یک در انکی ملح فطرح انکی و نیم حب التیل نیک
مجموع بگویند و آب کرفس بر شند و حب سازند و بعد از آنکه فرو برند شربت کرم از شکر پاشانند
و بعد از شقیه طریف که و مشرود بطوس شاول کنند و در تیغ و خردل و اشق و شونیز و بویه و شیطرح
و کبریت و پوست بخی که و عاقر قرحا و کندش با سر که طلا کنند و زرق و نعط سفید و خربزه سیاه و سفید
و مویج و تخم ترب و بصل الفار نیز مفید بود یا ادویه مفرجه مثل زراعی و غسل بلاد در روغن فسیان
ترب و سرکه بگویند و مانع از خون است که طلا کنند و اگر مفید نیست آب را و طلا کنند پس آب را بجوشانند و بعد از
خفتن کوبند و در آب پوست نارنج شاد طلا کنند و از آنکه آن را جوشانند یا در آب و نیل خشت

لحدید هر يك در می بوی و کبریت و در می خمر هر يك چهار درم با سر که طلا کنند بگو سفید سفیدی
 باشد که سبب طبعی محرقه که طبیعت آنرا دفع کند و بهیچ در می شود بخلاف برص و علامت آن است
 که سخت سفید بود و براق نباشد و باندام راست باشد و چون سوزن در آن فرو برد خون بر آید و می
 آموخت سیاه بود و اکثر شکل آن مدور بود علاج آن هر دو فرجه ای از آن را باند و بالنگو و کلفت
 کند و بعد از آن صیقل طبیعی بمطبوخ تربید و عاریقون کند و قی کردن نیز مفید بود و بعد از آن
 ادویه که در برص که گرفت طلا کنند و اگر بخیزی که در شب باشد بالنگو و بعد از آن شمع خط و قی
 باریک طلا کنند مفید بود و حق اسود نشانه های سیاه باشد که در بدن ظاهر شود بسبب صفرای
 محرقه و این مقدار جدا باشد و علامت آن است که چون آنرا با انگشتی همچو سوسن از آنجا پدید آید
 و رنگ آن مایل بچرت بود علاج آن در ابتدا فصد کند و تلین طبیعی بمطبوخ افیمون و حبه آن کند
 و استحمام و ترطیب بدن کند و پوستی که بر و حول و خوی سیاه و شیطرح و زلیج و کبریت و زنجیر
 طلا کنند کلف نشانی بود که بر روی افتد و مایل باشد سیاهی و آن بسبب سودا و حرقت اخلاط بود علاج
 آن فصد با سلیق کند و تلین طبیعی بمطبوخ افیمون و عاریقون و حبه ایاره و بعد از آن شمع
 و جوهر قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ بآب معصر طلا کنند یا بخیخ و تخم تربید و جوهر هر يك در می
 کند سر درم بگویند و با سر که طلا کنند و یا آرد با قلع و عدس و پوست تخم مرغ و شیخ سوخته و اشنان
 بگویند و با آب گرم طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و پنجه سوسن هر يك سر درم تخم تربید
 بخورند بگویند و با سر که طلا کنند و شوی ها کنند و روغن بکر با آب که در آن سوسن و پرسیاوشان و شای
 باشند بشویند و یا زیتون بجا بکشند و با بادام تلخ بسایند و با سر که طلا کنند خیلان و برش و نم
 خیلان خالها باشد و برش نقطه های خرد و سیاه بود که بر روی افتد و قسط و سیاه مستحکم و گاه
 باشد که همچو کلف چینی شود و سبب حال دم محرق باشد که از فوهات عروق بیرون آید و محتسب شود و سبب
 برش و قسط سوداوی بود و علاج آن فصد و اسهال طبیعی بمطبوخ و بعد از آن شمع خط و قی که در کلف
 رفت طلا کنند و اگر خالها بهیچ در می شود سوزنی فرو برد و برون خون بیرون آید و نمک و سر که

کوفتی در بادار
 کوفتی در بادار
 کوفتی در بادار
 کوفتی در بادار

و نمک

ورق سداب خشک سی درم سیرتری پست درم نمک ده درم هر را بگویند و با انجیر پانزده درم
 تناول کنند تا بخیزی آخر نماند و طول و مدح هر يك در می و نیم افیمون مرهندان زیر هر يك در می
 شونی بخورند خطیانه درم سداب و درم بگویند و بعسل و آب برشند و شقایق تناول کنند
 باب سیوم در مفرجات مفرج مقل لؤلؤ ناسفته بسد و عود خام کا و زبای هر يك و درم
 که با تخم کاشنی کشیز هر يك بخورند ضد این طباشیر هر يك هشت درم فرنجشک افیمون و ورق کل
 هر يك شش درم در و پنج زعفران غیر هر يك و درم سادج هندی زرباد بالنگو خخاش بنفشه
 کل از می هر يك چهار درم کاغذ یک درم شک نیم درم بگویند و بشیراب برشند و شقایق تناول
 کنند مفرج با قی لؤلؤ ناسفته هشت درم بسد چهار درم با قوت مانی و درم بالنگو و ضد
 سرخ بهیچ سفید کل مخموم ریوند چینی هر يك و درم ورق زرشق و حبه لؤلؤ شقایق و نیم لعل
 عقیق که را بیلور زرشک کشیز تخم کل عود پوست تخم کا و زبایان بهیچ تخم کاشنی کا و غیر
 اشب هر يك سر درم طباشیر ضد سفید و ورق کل هر يك بخورند سادج زرباد در و پنج
 هر يك در می نیم شک نیم شقال بریشم سوخته یک درم آمله و هلیلک کالی هر يك پست درم
 کلاب و قد هر يك می شراب سید و به و انار شیرین هر يك پست درم مفرج حار قرق و فلفل
 و انار شیرین و زنجشک در و پنج هر يك ده درم زرباد کبابه فاقله هر يك بخورند زرشک
 عود انار سادج هندی هر يك سر درم زعفران مصطکی هر يك شقایق غیر اشب در می شک
 نیم شقال و ورق زیندرم آملج در آب خیسایند و خشک کرده بپزند درم مجموع کوفته و بخت
 بعسل و هلیلک برشند مفرج با و درم کل طباشیر همین سفید کا و زبایان هر يك در می کشیز
 و ضد هر يك نیم تخم نودک مغز تخم خیارین و کدو هر يك و درم زرشک دانه بیرون کرده
 سد درم لؤلؤ ناسفته که را بسد هر يك دانه بگویند و بشیر قند برشند آخر خخشان که را
 مفید بود و در مفرجات کا و زبایان کل از می هر يك و درم بگویند و قنده درم بگو
 و بشیراب برشند و لؤلؤ خخشان سرد را نافع بود کا و زبایان در و پنج هر يك شش درم

زرباد سرم بگویند و بوسل برشند آخر ضعف قلب و خفقان و غشی را مفید بود در مصطکی
 در چندی از فلفل نام فرج شک باد روح سادج هر یک نیم درم کشتیز خشک سنبل هر یک نیم درم
 که با لؤلؤ طباشیر هر یک دو درم و نیم با لکوهشت درم مشک یک درم زعفران نیم درم بگویند و
 بوسل هلیل برشند و المثلک حل و خفقان و امراض سوداوی و ضعف قلب را مفید بود در زرباد
 در پنج بهمن ساج سنبل قاقله قرقر فلفل چند پدستر اشنه هر یک درم لؤلؤ ناسفته که با
 بسد این شش خام بمقراض چیده هر یک درم و نیم زنجبیل از فلفل هر یک نیم درم مشک دانه بگویند
 و بوسل با شیره قد برشند و المثلک خفقان سوداوی و سؤل المزاج قلب را مفید بود سنبل
 مرشک سادج هر یک دو درم زعفران ناخواه تخم کرفس هر یک چهار درم صبر سقوطی افستین
 روی هر یک هشت درم ریوند چنی شش درم چند پدستر درم و نیم نوشد از مقوی قلب و کبد
 و معده باشد و منفرج و مقوی نفس و بدن بود و بوی دهان و ترکوی نیکو کند و هر که کل سرخ
 شش درم سودا و درم زعفران قرقر زرباد چنی قاقله هیل جز سبب سهرک دو درم مصطکی
 قرنفل اسارون سنبل هر یک سه درم بگویند و پزند و آمله بکر طل در نه رطل آب جوشانند تا باقی
 آید پس صافی کنند و باد و رطل قد بقوام آرند و ادویه کوفته در آن ریوند چنی پدستر زرباد و
 قویج و خفقان و اوجاع کبد و سعال را مفید بود در زعفران پنجم درم فلفل سفید و زنجبیل
 هر یک پست درم اینسون ده درم فطر سالیون سنبل هر یک چهار درم تخم کرفس سه درم
 سادج سلیخه عاقر قرحا حب لبان فرغون هر یک درم بگویند و بوی و غش بلسان را مفید کند
 و بوسل سه چندان ادویه برشند و بعد از شش ماه درمی بخورند فلونیای بازی خفقان و قویج
 و اوجاع رحم و کثرت استفاط را نافع بود در سودا فلفل زرباد پنج هر یک پست درم افون
 و درم زعفران پنجم درم سنبل عاقر قرحا فرغون هر یک دو درم چند پدستر زرباد و درم
 هر یک نیم درم لؤلؤ مشک هر یک نیم شقال کافور دانه بگویند و بوسل سه درم ادویه برشند
 درمی بخورند شش ماه تا اول کنند با ساج درم در حایین و اطریفات همچون خراج

مسهل سودا و اخلاط غلیظه باشد در هلیل سیاه بلبله آمله هر یک ده درم اسطوخودوس
 زرباد هر یک پنجم درم بگویند و بوسل برشند شربتی بکشتال همچون قویج بکشاید و در ده
 و بادها مفید بود در سقونیای بکشتال زرباد و شقال خیر و با قاقله زنجبیل از چنی قرقر ناسک
 قرنفل از هر یک درم شکرده شقال مجموع بگویند و بوسل برشند شربتی پنجم درم بود همچون خراج
 زرباد پست و چهار درم بنفشه ده درم نمک هندی هفده درم رب السوی هفده درم رازیانده اینسون
 و مصطکی هر یک دو درم و نیم غسل خیار شنبه پنجاه درم سقونیای پنجم درم فایده پنجاه درم زنجبیل
 بادام صدف درم ادویه را بگویند و بوسل و فایده برشند همچون حجر الیهو کلیه و مثانه را بکودند
 و درم را بول کنند تخم خربزه و خیارین و کدو و مجموع متشر و حبک کچ هر یک پنجم درم حجر الیهو پنجاه
 درم بگویند و بوسل برشند شربتی بکشتال باشد همچون عقرب کلیه و مثانه را از حصا و
 زرباد یک کرد اند در عقرب سوخته سه درم و نیم جنطیا نایک درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل و دار
 فلفل هر یک دو درم پنج کایچ پنجم درم چند پدستر چهار درم بگویند و بوسل برشند شربتی دانه
 باشد همچون حلیت تب مریج و کزیدن عقرب و زرباد را مفید بود حلیت فلفل و ورق
 سداب مساوی بگویند و بوسل برشند شربتی بکشتال باشد همچون کایچ قروح کلیه و مثانه را
 مفید بود در زنجبیل و کرفس رازیانده هر یک سه درم حبک کچ پست و پنج عدد کثیر اجاز درم
 بگویند و بوسل برشند شربتی بکشتال باشد همچون شربتی قویج و نفع معده و قاع
 مفید بود در زنجبیل قرقر از چنی جوز بوا مصطکی قرنفل سلیخه سنبل قاقله حب لبان هر یک
 چهار درم و نیم سقونیای سه درم زرباد حب الیهو هشت درم شکر سفید هفتاد درم بگویند
 و با سه چندان ادویه غسل با فینر شربتی و شقال باشد فلا سفید و آنرا ماده الحویه بنی
 گویند مقوی قلب و آلات تنفس و بلیغم و ریح و اوجاع پست و متفاصل دفع کد و زکری
 و بوی خوش کند و عقل بنفراید در فلفل و دار فلفل زنجبیل از چنی بلبله آمله شیطیح
 هندی زرباد و حج اصل با بوند جلعون و جز هندی خصله الثعلب هر یک ده درم و نیم زنجبیل

در چندی از فلفل نام فرج شک باد روح سادج هر یک نیم درم کشتیز خشک سنبل هر یک نیم درم
 که با لؤلؤ طباشیر هر یک دو درم و نیم با لکوهشت درم مشک یک درم زعفران نیم درم بگویند و
 بوسل هلیل برشند و المثلک حل و خفقان و امراض سوداوی و ضعف قلب را مفید بود در زرباد
 در پنج بهمن ساج سنبل قاقله قرقر فلفل چند پدستر اشنه هر یک درم لؤلؤ ناسفته که با
 بسد این شش خام بمقراض چیده هر یک درم و نیم زنجبیل از فلفل هر یک نیم درم مشک دانه بگویند
 و بوسل با شیره قد برشند و المثلک خفقان سوداوی و سؤل المزاج قلب را مفید بود سنبل
 مرشک سادج هر یک دو درم زعفران ناخواه تخم کرفس هر یک چهار درم صبر سقوطی افستین
 روی هر یک هشت درم ریوند چنی شش درم چند پدستر درم و نیم نوشد از مقوی قلب و کبد
 و معده باشد و منفرج و مقوی نفس و بدن بود و بوی دهان و ترکوی نیکو کند و هر که کل سرخ
 شش درم سودا و درم زعفران قرقر زرباد چنی قاقله هیل جز سبب سهرک دو درم مصطکی
 قرنفل اسارون سنبل هر یک سه درم بگویند و پزند و آمله بکر طل در نه رطل آب جوشانند تا باقی
 آید پس صافی کنند و باد و رطل قد بقوام آرند و ادویه کوفته در آن ریوند چنی پدستر زرباد و
 قویج و خفقان و اوجاع کبد و سعال را مفید بود در زعفران پنجم درم فلفل سفید و زنجبیل
 هر یک پست درم اینسون ده درم فطر سالیون سنبل هر یک چهار درم تخم کرفس سه درم
 سادج سلیخه عاقر قرحا حب لبان فرغون هر یک درم بگویند و بوی و غش بلسان را مفید کند
 و بوسل سه چندان ادویه برشند و بعد از شش ماه درمی بخورند فلونیای بازی خفقان و قویج
 و اوجاع رحم و کثرت استفاط را نافع بود در سودا فلفل زرباد پنج هر یک پست درم افون
 و درم زعفران پنجم درم سنبل عاقر قرحا فرغون هر یک دو درم چند پدستر زرباد و درم
 هر یک نیم درم لؤلؤ مشک هر یک نیم شقال کافور دانه بگویند و بوسل سه درم ادویه برشند
 درمی بخورند شش ماه تا اول کنند با ساج درم در حایین و اطریفات همچون خراج

بجوشانند بعد از آن بگویند و بنفشه را در وصالی کنند و باد و مرطل غسل بقوام آرند آنگاه
 زنجبیل و دار فلفل و دار چینی هر یک دو درم هیل و قاقه و زعفران هر یک سه درم ^{مصطکی}
 پنجم سقونیاده درم تریبسی درم بگویند و در آن میان ریزند تا با هم آمیخته شود
 آنگاه فرو گیرند و بر سر سنگی یا تخمه که برای اینکار باشد چنان بکوبند بعد از آن که آنرا خوب
 کرده باشند و بگذارند تا خشک شود پس بکار دانه کنند و شربتی بمقتضای باشد آخر
 به راه در خمیر گیرند و در میان آتش دهند تا بویان شود آنگاه چهار درم از آن با یکدرم
 سقونیاده و نیمدرم فلفل و نیمدرم زنجبیل بگویند و غسل بر شند شربتی از آن یکدرم
 باشد که سفر جل قایض ضعیف معده و قی و اسهال را مفید بود و صبر رسیده و من
 کوفته و خورجند آنکه می شود پس صافی کنند و با لیکن قند بقوام آرند و زنجبیل
 و دار فلفل و فلفل هر یک چهار درم تخم کرفس و یا تخم زعفران دو درم بگویند و
 آن بیاض را چنانکه گفته شد و شربتی شتالی باشد جوارش تری قوی و اوجاع معده
 مفید بود و در بوده از منی زنده کرمانی فطر اسالیون زنجبیل فلفل هر یک دو درم نیم
 بگویند سقونیاده بریان کرده پنجم مغز بادام برك سداب هر یک ده درم بگویند
 و خرمای یک دانگ پیرون کرده پسته درم شیان و فی درم خاکی خویسانند تا حل شود
 پس با لادن و با غسل بپایزند و باد و بید بر شند شربتی بمقتضای باشد و در دار
 فلفل درم فانید یک و نیم جوز و یکدرم قشر هر یک پنجاه درم بگویند و غسل بر
 شند شربتی بمقتضای باشد جوارش کافور ضعیف معده و سواستمرار و بلغم غلیظ را مفید
 و در فلفل و دار چینی و دار فلفل و دار چینی و دار فلفل و دار چینی و دار فلفل و دار چینی
 کافور زعفران متساوی بگویند و شربتی بمقتضای باشد جوارش
 آن برودت معده و کبد را مفید بود و قوی بکشد و طبع نرم کند و شیطرح
 زنجبیل فلفل و دار فلفل و دار فلفل و دار فلفل و دار فلفل و دار فلفل و دار فلفل و دار فلفل
 کرم را مفید بود و جوارش کافور و بنفشه بانیل و شیر زبان متساوی با هم بپایزند و

بماند و بهتر آنست که مصطکی بگویند و بار و غن بجوشانند تا کد لخته شود و روغن آمله
 و تسوید شکر کند ص آمله و پوست پنخ صنوبر را مساوی نیم کوفته در آب بجوشانند
 و صافی کنند آنگاه بار و غن بکوبند بجوشانند و روغن غار داء الثعلب و اوجاع بارده را
 مفید بود و ورق حب الغار در روغن شیر بجوشانند و در ظرفی کنند و هفت در آفتاب
 دهند و روغن خشک عربول و درم کرده را مفید بود و در زنجبیل چهار درم خشک ده درم
 در رطلی آب بجوشانند تا بنفشه آید و رطلی روغن بکوبند بر آن ریزند و بجوشانند و روغن بنفشه
 امراض بارده را مفید بود و در کل بنفشه بار و غن بکوبند و در آفتاب دهند و روغن
 یاسین و خیزی و ادخم چنین کین در روغن سون اوام تجلیل ببرد و صلابات نرم
 کند و سلیقه قسط حالبان مصطکی هر یک ده درم قرنفل و فلفل هر یک پنجم درم زعفران
 سه درم و نیم کوفته با سی عد کل آسانی جوی و ورق کرده و روغن بکوبند رطلی بجوشانند
 و در ظرفی کنند و در سایه بنهند و بعد از ده روز استعمال کنند و روغن سداب و روغن
 کلمه و مشام و درم و استرخای اعصاب و ریاخا مفید بود و منین و ورق سداب چهار
 روغن بکوبند و چهارین آب بجوشانند تا روغن باقی ماند و روغن بنفشه و روغن بنفشه بکوبند
 روغن کوی سیر و در آن کد ص سادج حمار و درم سداب و درم سداب و درم سداب و درم سداب
 زعفران یکدرم و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا با نیمه آید و صافی کنند و با نیمه رطلی روغن
 زیت بجوشانند تا دانه مورد تخم کرفس برك مورد تخم جعفر کل شتالی و پسته جوز
 لادن و سیاه کن متساوی بگویند و چنانچه گفته شد بساوند و روغن کوی سیر و
 امراض بارده را مفید بود و درم سداب و درم سداب و درم سداب و درم سداب و درم سداب و درم سداب
 هر یک پنجم درم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا با نیمه آید و رطلی روغن بکوبند و روغن بنفشه
 باب یازدهم درم سقونیاده و عطوسات و فراغ و سنونات سقوطی که سردیاع
 کرم را مفید بود و جوارش کافور و بنفشه بانیل و شیر زبان متساوی با هم بپایزند و

در بینی کشند آخر که صداع کرم را مفید بود و در طباشیر و درم نشاسته کافور هر یک
 نیم درم بگویند و باروغ بنفشه برشند آخر صداع بارد و لقوه را مفید بود
 چند پند ستر جاو شیر و غفران زهره کرک متساوی بگویند و فالج و لقوه را مفید بود
 صبر و شونیز و بوره متساوی بگویند آخر جذام را مفید بود و راز قفل و مامیان
 شیطرح هر یک دری شکطراشیع پنجاه گشت هر یک سه درم بگویند و باروغ بنفشه
 برکشند عطوسی که لقوه و فالج را مفید بود و درم خط قفل اسطوخودوس چند
 پند ستر کش متساوی بگویند و درم خرقه شک بزد و بویند آخر شونیز چند پند ستر
 خط قفل هر یک یک درم کشد صبر هر یک دو درم مرزنجوش سه درم آخر کشد
 و درم خط قفل عاقر قرحا نوره نشادر صبر درم چنی مرزنجوش خرقه سفید چند پند ستر
 بگویند و سبزه و صداع را مفید بود و درم خرقه سیاه مرزنجوش هر یک ده درم
 کشد و درم شونیز نیم کل هر یک پنجم درم شک دانی قفل دار قفل هر یک سه درم
 عرق کدو و مغز مغز فرو دارد و عاقر قرحا زنجبیل دار قفل هر یک دو درم و درم
 قفل و درم عاقر قرحا و درم بگویند و با سکنجبین عسل پانزده درم
 غرغره کشند و درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا
 یک درم بگویند و درم آب کشند پانزده درم و درم آب کشند پانزده درم
 که درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا
 پنجم درم که سبزه و لغات و اوجاع خلق را مفید بود و درم سبزه و لغات
 لجه الیسن و درم العسل چو شاند دندان غرغره کشند و درم عاقر قرحا و درم
 که درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا
 مضمضه کشند مضمضه که عفونت است را مفید بود و درم عاقر قرحا و درم
 فحم چادر درم مر یک درم بگویند و ماء العسل پانزده درم مضمضه که نقل زبان را مفید بود

زنجبیل عاقر قرحا قفل خود متساوی بگویند و آب کرم و سرکه بیاورند مضمضه که درم
 دندان را مفید بود و درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا
 که دندان را از چوک پاک کند و شاخ کاو کوهی سوخته زبد البحر هر یک پنجم درم نوشادر
 از درم مصطکی هر یک دو درم و نیم شادند یک درم عاقر قرحا سه درم بگویند و بمسوک
 درم دندان بمالد سوننی که دندان سیاه شده را پاک کند و فیل ده درم فلفل چا
 درم حماما سه درم سادج و درم ماروی سوخته هشت درم سوننی صد فشاخ کاو
 کوهی سلطان مجموع سوخته زراوند مدحج هر یک چهار درم نمک اندر و فی سوخته سه درم
 بگویند سوننی که بوی هان خوش کند و لثه سخت کرد اندر دندان پاک کند و شیخ چوب
 زنجبیل کوفته نمک اندر و فی زبد البحر هر یک ده درم عاقر قرحا کبابه ثمره کوهی
 پنجم درم شبنمی و درم قرقفل یک درم ساق چادر درم سوننی که لثه را سخت کرد اندر
 و درم آن زایل کند و کلانر فودنه نمک سوخته هر یک ده درم نوشادر و درم
 مورچ سه درم ماروی یک درم سوننی که فروح لثه و سیاه خون از آن باند و درم
 ثمره کوهی هر یک سه درم لجه الیسن طین محموم اهل هر یک درم و درم عاقر قرحا و درم
 درم سبزه و درم سوننی که دندان متحرک را سخت کند و شاخ کاو کوهی سوخته
 ده درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا
 هر یک درم دندان سخت کند و فحم عود کرم مارچ بوره از سونیز زبد البحر
 متساوی درم دندان را که از بودت بود مفید افتد و فلفل ده درم
 بوره از سوننی عاقر قرحا و مورچ و زنجبیل هر یک چهار درم و درم عاقر قرحا و درم
 دو درم نمک یک درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا و درم عاقر قرحا
 که قطع اسنان کند و درم متساوی و درم دندان فلفل چاند دندان
 دیگر نرسد و زنهانی که بر آید آخر بیشتر اطراف فرو برد و زاج و مارچ

و مویج و شب عیانی و دار فلفل بسایند و بشع و قطران برشند و بدان فلفل آغوش
 عافیه چهار درم که خمیسانند چهل روز بعد از آن بسایند و بیشتر در حوالی ده
 برند و این دوا بنهند **باب شانزدهم** در اطلیه و ضادات و نطولات طلائی که
 کلف و غش را مفید بود و پوست مضه و اشنان با آب خربزه پرورده آرد جوینج فی
 پوست عدس آرد با قلا فلفل زرد البحر ما میران نخود بادام تلخ متساوی بگویند و با آب
 ترب شیر خزان برشند و طلا کنند آن تر مس با قلا جوینج در کسسه تخم خربزه هر یک
 چهار درم قسط بادام تلخ ابو ساحب بسیار زرد البحر زراوند مدحرج هر یک دو درم
 فلفل تخم ترب کدش هر یک درمی سرکین کجشک انزروت هر یک درمی و نیم بگویند و با آب
 سیوس برشند طلائی که بهق سفید را مفید بود و در پنج ده درم کدش شیطرج
 هر یک چهار درم بگویند و بر روغن زیت برشند طلائی که بر روی آب بود و شیطرج خونی
 شاد پوست پنج کبر تخم ترب و ناس خودل متساوی بگویند و با سرکه و آب بپزد
 طلا کنند طلائی که بهق سفید و سیاه مفید بود و کدش خربزه سفید و مویج
 هر یک دو درم شقایق پوست درم و ناس شیطرج خودل ما زربون تخم ترب شیطرج
 هر یک دو درم بگویند و بر سرکه برشند طلائی که در حوضه و بر کبریت
 فلفل حار انجیر و نقره زراوند خربزه متساوی بگویند و در روغن زیت بکشند
 و هر یک درم طلا کنند و در آفتاب شش ساعت در کف کاشان بشویند
 طلای کج و خوب و قویا را مفید بود و در پنج اقلیمیا و در صبر و بضع سعد
 شیان ای و غم آن کل را بر می بگویند و با آب کشیز برشند و آوی که او را حاده
 بکند مفید بود و در روغن زیت بکشند و در روغن زیت بکشند و در روغن زیت بکشند
 آرد جوهر یک چهل درم بگویند و بر سرکه برشند و از فلفل صمادی که ضعف
 و استسقا را مفید بود و سیل مصطکی افشین بجر خض فیله لادن

درم

دو درم عود چهار درم بگویند و بشع ده درم بکر ازند و ادویه بدان برشند و باغ بود
 که حوات قلب بکدر اساکن کند و بشع سفید سی درم روغن کل و بنفشه هر یک پست
 درم با هم بکازند و در هاون کنند و کلاب و آب بقرک و آب کشیز و کاشی و بوستان افزون
 و خل خربزه انیک بسایند و بدان موضع فلفل صمادی که صلابت طحال را مفید بود و صمغ لادن
 پست درم اشوده درم با قلا تر مس کرسته نخود اکلیل الملك حلیه بزرک با بون سنبیل هر یک
 پنج درم بگویند و بر طلی انجیر در سرکه خمیسانند با حل شود و این ادویه بدان برشند و اندک
 روغن شیت و با بون ذرا با آن خم کنند و طلا کنند مفید باشد آنخو انجیر سیاه پنجاه درم
 در هر که خمیسانند و قسط چهار درم و بادام تلخ ده درم و پنج کبر سه درم بگویند و با روغن
 خیری و آن سرکه و انجیر برشند و در حال خلومعه طلا کنند و دو ساعت بکازند و صمادی
 که نفوس و اوجاع مفاصل را مفید بود و بنفشه و صندل سفید و مغاث و خطی بگویند
 جوهر بخان متساوی بگویند و با روغن کجند و سفید بیضه و سرکه برشند و با آب
 که بهق موده فلفل آرد و اکوبر با فلفل اسهال و اکوبر زهار فلفل درم و کدش
 کابلی و کلم الحار هر یک سه درم حوت سفید مرد اسنک از هر یک چهار درم و پنجه
 و روی زیت کسسه شش درم با هم بپزند و استعمال کنند صمادی که کدش را
 مفید بود و مغاث کل از می هر یک درم و روغن خطی هر یک ده درم و اقلیمیا بگویند
 و با سفید بیضه و شقایق و ماش و مغاث خطی کل از می صبر هر یک درم و در شب
 بمای راسن کنند و بقران هر یک پنج درم بگویند و با آب بپزد و برشند و با آب
 درم لادن کل از می هر یک دو درم زعفران درم بگویند و کدش و کدش و کدش و کدش
 صمادی که پستان را بر طحال بکازند و آن سرکه و آن جوهر
 بگویند و بر سرکه برشند و در ماه و در روغن زیت طلا کنند و صمادی که شراست را
 و روی که اکلیل الملك آرد با قلا و آب بپزد و برشند و صمادی که ورم پستان را مفید بود

آنو خنخاش سیاه تخم کاهو هر يك پنج مثقال بر بنج و مثقال بچوشانند و صاف
 کنند و باقد بقوام آرند مثقالی از آن مسک باشد و اشنة در شراب بچوشانند و شراب
 آن بخود کند و چون خواهند که افاقی بشود شبت بچوشانند و بدهند یا از یانه در شراب
 بچوشانند بخود کند و اگر از آن متادی شود تریاق کبر یا تریاق لهرجه بدهند و اگر
 خواهند که مست زود هشیار شود سرگه گنه با کلاب بدهند یا دوق کا و یا برف یا
 شربی از شراب غوره بیرو سرد کرده و اگر چهار روز نماند در شراب بچوشانند و از آن
 شراب کسی یاد دهند دشمن شراب گردد و اگر مکس خشک شده دانکی بسایند و در میا
 شراب کنند همین عمل کند و اگر سکنج و مقمل هر يك مثقالی شبعیانی و شیخ و کعب خوک
 و بر از یانه هر يك مثقالی سوخته با هم بسایند و آب بر از یانه برشند و بر لعل طلا
 کنند و بکند از نند تا خشک شود با هر که مجامعت کند موجب دوستی شود و عسل و خلیل
 بر قضیب مالند همین عمل کند و اگر اسفیداج و مامیران و دهان پلنگ سوخته
 سر کین کوبند و زمره و خوس و اشنة سوخته هر کدام باشد دانکی بسایند و زمره بخود
 و کبر موجب شمنی گردد و اگر بالنگو و کا و نریمان و لؤلؤ و مامیران و در شراب خود
 و مرزنجوش و سعفر فارسی و عود خام و بید هر يك مثقالی بکوبند و در شراب سیب
 شامی برشند و مثقالی بناشتا کسی یاد دهند که عاشق باشد عشق از او نرید شود
 و اگر بر من سرج و طالسفر و سنان افروز و تخم خام و کشت و پنجه کشت و
 فاساد و انیا و قصوم و کندش هر يك مثقالی کوفند و آب خیاری برشند
 و از نند و در شراب بچوشانند و اگر از آن بسایند و کسی یاد دهند که
 نماند باشد بخود کند و اگر از آن بسایند و کسی یاد دهند که
 و بعد از آن

الكتاب من الملك الوهاب
 علی بن اصف العباد محمد رحیم ابن
 محمد مقیم تبریزی بنابر پنج نوزدهم
 شهری حجة الحرام سنه
 ست و تسع و مائ و بعد
 الالف و بانه
 التوفیق
 و علی التوکل
 ۲۲

نور
 محمد بن

ده درم آب غنصل بسایند و بر ذک طلا کنند همین عمل کند و اگر شرابش در آفتاب
 خند اگر گرم شود و خورق چند در آن اندازند و در مسک بدوزند و بر منهند و چون
 همیشه و دیگری بر میدارند و دیگر این چنین مسک را کوبند و در شراب بچوشانند و اگر غو
 بر و در اسن و قونفل و مرامک هر يك درم مسک دانکی بسایند
 بپوشند و بدین ادویه بسایند و زمره بخود بردارد و فوج را تنک کرد
 اگر مشک و سک و زعفران در شراب ریجانی بچوشانند و خورق بدان بکند
 از نند فوج گرم گرداند و اگر کبابه با حلیت در دهن گیرند و بخایند و آب
 در قضیب مالند همین عمل کند و الله اعلم بحقایق الامور نعمت

در شراب
 بچوشانند
 و اگر از آن
 بسایند و کسی
 یاد دهند که

در روز دوشنبه ۱۲۹۲
در روز دوشنبه ۱۲۹۲

تاریخ تولد با لور حشمت خان در شهر دار
بعد از چند روز در محل که جهت بیو
در ماه زیا حرام ۱۲۹۲ هجری قمری
از بهجت که شش هفت هزار و دویست و شصت و نه



تاریخ تولد با لور حشمت خان در شهر دار
در روز دوشنبه ۱۲۹۲ هجری قمری
که شش تولد با لور حشمت خان در شهر دار
مشتاق نه از بهجت که شش هفت هزار و دویست و شصت و نه

در روز دوشنبه ۱۲۹۲
در روز دوشنبه ۱۲۹۲

تاریخ تولد با لور حشمت خان در شهر دار
در روز دوشنبه ۱۲۹۲ هجری قمری
۱۲۹۲

از جهت تکلیف صومعه بیاد و هم را که این روز غرض از این است که در این
روغن خوش نداشت که در این روز در میان خودم زرد و سبز که در این
نظاره فرار و بعد از آنکه شش هفت هزار و دویست و شصت و نه
محض بتفکیک کرده و نیز آنکه زرد و سبز که در این

هم را با آب آت کند در میان فانی آت که در این
بند کند که شش هفت هزار و دویست و شصت و نه
امده و نیز آنکه زرد و سبز که در این

در روز دوشنبه ۱۲۹۲
در روز دوشنبه ۱۲۹۲
در روز دوشنبه ۱۲۹۲
در روز دوشنبه ۱۲۹۲



Loose material follows



UCLA Reprographic Service



نه همت را امید سر بلند ی نه نقش عشق بر لوح پستی
 نه چشم نشاط و عیش در کس نه درمان دلی نه درد دینی
 اگر چه رسم خوابان شد خویش چه باشد که بباری باغبینی
 در میخانه بکشتا تا بر رسم مال حال خود از پیش پستی

نه حافظ را حضور و در قرآن

نه دانشمند را علم الیقینی
 سحر مانتف میخانه بد و لخواهی گفت باز آئی که دیرین این درگاهی
 همچو جمجمه می کش که ز سر ملکوت پر تو جام جهان بین دشت آگاهی
 با کدایان در میکه ای سالک راه با دب باش که از مرغدا آگاهی
 بود در میکه رندان قلندر باشند که ستانند و دهنده فرشته باشند
 خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پا دست قدرت نکرد و مضرب جانی
 اگر که سلطنت فقر بخشند ایدل کترین ملکات و از ماه بود تاهای
 قطع این مرحله بی همی خضر کن ظلماتت بر سر از خطر کمر آبی
 سرا و در میخانه که طرف باش بغایب بر شده دیوار برین کونای
 تو در فقر ندانی زدن از دست مسند خواجگی و مجلس توران شاه
 ای سکندر نشین و غم پیوده مخور که بخشند تو را آب حیات از چاهی
 کذرت بر ظلماتت بخو خضر ره که درین مرحله بسیار بود کمر آبی

حافظ عالم

Coll. 1117
MS 12

Caro Owen Minasian,

'Phone No. 1726

M. D., M. R. C. S. (Eng.),

Maydan 24th Esfand,

Isfahan 195

Med. No.

17

Perse.

E L I A S -

Mansur b. Muhammad,
(xvi. cent.)

"Kifaya-i Mansuri" x)

(or "Kifaya-i Mujahidiya")

Naskh- clear, good.

Paper- eastern, hand made, yellowis.

End: defective.

Notes - marginal and on 4 pages pre-
ceeding the opening .

For details see Elgood p.437 &
also Fonahn.

x) Razi has a work with a similar
title.

دل اندر زلف لیلی کار غش مجنون
 که عاشق رازبان دارد معاللات
 الا ای یوسف مصرن که کرد سلطان
 پدر را بار پسر آخری شد مهر فرزندی
 بسحر غمزه قتان دوا بخشید و در دایه
 بچین زلف مشکشان دلاویزی دیندی
 جفا پر عذارا ترحم در حبلت نیست
 ز مهر او چه بچوئی در او هست چه می بند
 همای چون نو عالیقدر حصص سخوان
 در بیغ آن سایه دولت که برینا اهل فکدی
 در این بازار که سود باد و رش خرسند
 خدا یا منعمم کردان بدر ویشی و خرسند
 دعای سبح و تم تو کلید کنج مقصود است
 بدین راه و روش میرود که باد لاری پوی
 ز شعر حافظ شیراز میگویند و میرقصند
 سیه چشمان کشمیری ترکان کجانی

سجوان دل مد جانابین آن پیوناینها

که با خوار از میا گردند ترکان بحر قندی

سحر که رهروی در سرزمینی
 همی گفت این مستی با قربی
 که ای صوفی شراب آنکه شود فنا
 که در شیشه بماند اربعینی
 که انکشت سلیمانی نباشد
 چه خاصیت و نقش نگینی
 خدازان خرقه پزار است صند
 که صد بت باشدش در آستینی
 درو نهاتیره شد باشد که از غیب
 چراغی بر کند خلوت نشینی
 مروت که چه نام بی نشان است
 نیازی عرضه کن بر نازینی
 ثوابت باشد ای دارای خرمن
 اگر رسی کنی بر خوشه چینی

نهامت را آید



END OF TITLE
PLEASE REWIND



UCLA Reprographic Service



